

زندگیتان و تقوا لایمرا او

تألیف: عاشق محمد رضی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

به مناسبت جشن های دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران

تیر ماه ۱۳۵۰

سال کورش بزرگ



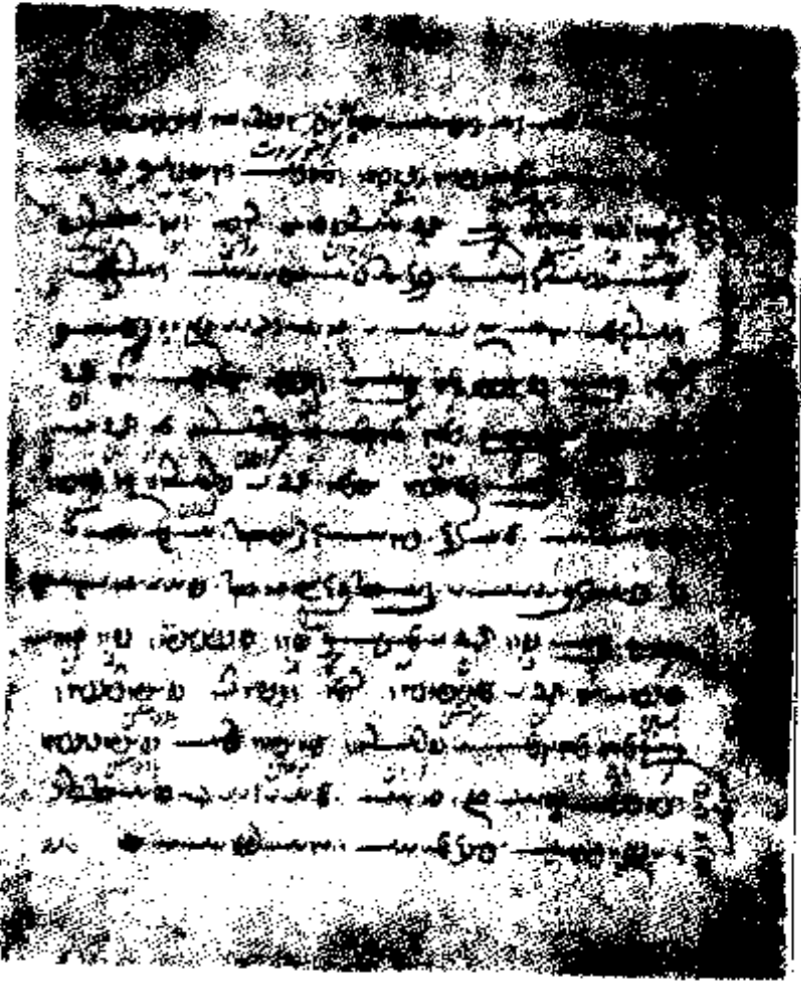
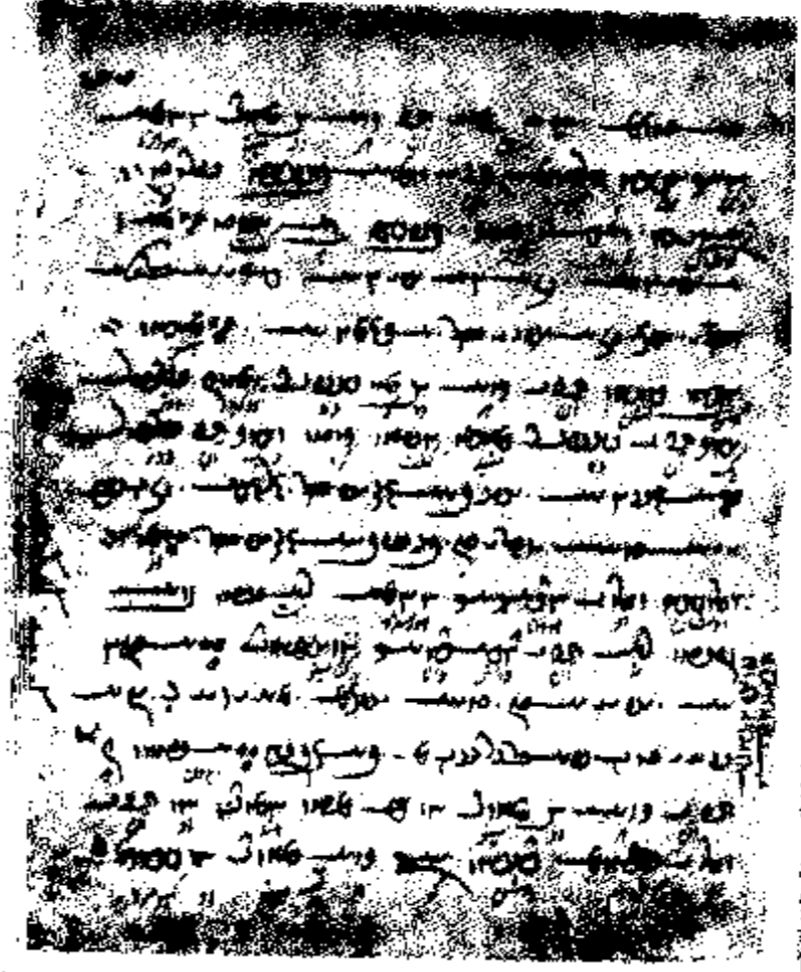
نکاره‌یی از زرتشت از نقاشی نامعلوم که در تالار نقاشی
« درسدن Dresden » می‌باشد

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

چاپ افست گلشن



میترا نیسم در اروپا با تأثیر از فلسفه و افسانه‌های اروپایی بنیانی یافت
 و روایاتی بسیار دربارهٔ مهر، بر مبنای اساطیر یونانی ساخته شد.
 در این تصویر مبارزه میترا با گاو حجاری شده است



در عصر ساسانی نهضتی در ترجمهٔ متون اوستایی به پهلوی در گرفت و این نمونه‌ی
 از آن تلاش است.



نگارهٔ فروهر بر بالای درگاه سنگی کاخ مرکزی تخت جمشید.

۱- حوادث پیش از تولد

درباره هر شخصیت باستانی و هر فرد نامی از ادوار کهن، گفت و گو بسیار می شود. محققان به جهت آنکه مدارک و مآخذ کافی و یکدست در باره این کسان وجود ندارد، در تحقیق و نتیجه گیری راههای گونه گونی را پیموده و هر یک، یا هر چند تنی به مقتضای نتایجی که مطابق سلیقه خود اخذ می کنند، آرای بیانی می دارند. زرتشت از جمله این مردان روزگار باستانی است که درباره اش به اندازه ای گفت و گو و تحقیق و کاوش شده و آرا و نظرات گوناگون، متفاوت و متناقض ابراز شده است که تنها یاد کرد فهرست وار آنها، رساله ای را شامل خواهد شد.

اما اختلافات تنها مبنی بر ابراز اظهارات مختلف در باره زمان و مکان نیست، بلکه برخی از این دانشمندان مطابق با آرای خود اظهار می دارند که زرتشت شخصیتی وهمی بیش نیست و هوسینگ Husing از جمله این کسان است. اما این نغمه ای تازه نیست، بلکه حتی محققانی وجود تاریخی عیسا و محمد و پیامبرانی دیگر را نیر منکر شده اند که در هر قسمت از آنها یاد شده است. اما انکار شخصیت تاریخی زرتشت مطابق تحقیقات بسیاری از دانشمندان طراز اول، نظری افراطی و بدون مأخذ



تصویری از بقایای يك معبد مهری در نیشاپور نزدیک کازرون که محققان نظایر آنرا معابد و آتشگاههای زرتشتی معرفی کرده اند



این نقش برجسته که در تخت بستان وجود دارد، میترا را نشان می دهد - اما اهل تحقیق مدتهایی این بیکر را از زرتشت و پس از آن از اهورامزدا میدانستند

شناخته شده است، چون امارات و مدارك قابل توجهی در دست است که این نظریه را رد می کند.

هر گاه درباره زندگی و سیرت کسانی چون: عیسا، موسا، ابراهیم و حتا قهرمانان اساطیری روایاتی در دست داشته باشیم، درباره زرتشت چنین روایات مدونی به دست ما نرسیده است. بدون شك مطابق معمول زندگی این مصلح بزرگ اجتماعی یا پیامبر باستانی نیز با داستانها و قصص و موارد شگفت انگیزی آمیخته شده است و برای آگاهی از اشکال مختصر شده اغلب این روایات که زندگی افسانه‌یی پیامبر باستانی ایران زمین را را تشکیل می دهد، از آنها با نقل قول هایی کم و بیش، افسانه زایش، بالش و میرش پیامبر را می آوریم.

آیا امروزه در میان قهرمانان اساطیری و پیامبران، کسی رامی توان یافت که داستان زایشش رنگ آسمانی به خود نگرفته باشد؟ بی شك پاسخ منفی است و زرتشت نیز از این گروه جدا و برکنار نیست. در قسمت هایی که خواهد آمد، ملاحظه خواهیم نمود که تصویر زرتشت و سیرت او در گاناها یا سرودهایش، تصویر مردی است کاملا عادی که برانگیخته شده از جانب عقل و خرد است تا اصلاحاتی در منش و کنش مردمان انجام دهد. اما روایات بعدی مطابق معمول از طرف گروه پیروان و مؤمنان رنگ افسانه‌یی گرفته و عناصری از افسانه‌یی گرفته و عناصری از افسانه‌ها و قصص اساطیری بسیار کهن در ضمن این روایات منتسب به پیامبر شده است:

در کتاب دینکرد *Dinkard* که از نوشته‌های دینی پهلوی است، زایش زرتشت کم و بیش آمده است. اجزایی که لازم بود تا تولد پیامبر

ایرانی را به حصول رساند، عبارت از سه جزء بود که هر سه منشأ آسمانی داشتند و به ترتیب عبارت بودند از: فرّه یزدانی، روان و تن. ایرانیان باستان مردان برجسته و موفق را چون: پادشاهان، پیامبران و قهرمانان، دارای فرّه یزدی می دانستند. فرّه یزدی عبارت بود از چیزی روحانی چون پاره‌یی نوریانیرو که گاه نیز به صورت کبوتر و شاهین درمی آمد و از طرف خداوند در جسم مردان برگزیده وارد می شد و موجب موفقیت و پیشرفت شان را فراهم می آورد. هر گاه خداوند نظر از یکی از این برگزیدگان برمی گرفت، فرّه یزدی را از آنان جدا ساخته و آنگاه چون مردم عادی دوچار شکست و حرمان می شدند.

اهورا مزدا چون اراده کرد تا برگزیده‌یی برای راهنمایی مردمان برانگیزد، به اندیشه فرّه وی شد. در سپهر ششمین که مرکز روشنایی بیکرانه بود، فرّه نخستین وجود داشت، فرّه را از آنجا برگرفت و به خورشید منتقل ساخت و به ترتیب از خورشید به ماه و از ماه به ستارگان منتقل شد تا پرورده گشت. آنگاه آن فرّه یزدی از ستارگان به آتشگاه خاندان فراهیم *Phrahim* منتقل گشت. با ورود این عنصر آسمانی، آتشگاه فراهیم بدون افزودن مواد سوختنی هم چنان بی وسیله می سوخت. در آن هنگام همسر فراهیم آبستن بود و فرّه یزدی به او منتقل شد و چون وضع حمل کرد دختری آورد که او را *Daghdhova* نام نهادند. از همان آغاز نشانه‌های بزرگی از وی آشکار بود و چون به پانزده سالگی رسید بر اثر حمل فرّه یزدی چون خورشید در خشان بود و شب هنگام به سان چراغی پرفروغ می درخشید. دیوان و دست نشانندگان اهریمن که از تولد زرتشت آگاهی داشتند و می دانستند که بازایش پیامبر هستی شان به خطر

دوچار می شود ، فراهمی را وسوسه کردند که دخترش دغدوا با جادوان رابطه و پیوندی برقرار کرده و موجب تباهی اش می شود : فراهمی که از درخشندگی و شگفتی های دختر به اندیشه بود ، در دام دیوان گرفتار شد و دختر را به اتهام پیوند با جادوگران از خانه و قبیله بیرون راند.

دغدوا پس از مدتی سرگردانی به قبیله سپیتمان Spitman پناهنده شد. رئیس و سرور آن قبیله که آثار نجابت و بزرگی از سیمای آن دختر جوان آشکار دید ، وی را در خانواده به گرمی پذیرفت. بایستی محبت و علاقه بی میان پوروشسپ Porushasp پسر آن سرور قبیله با دغدوا ایجاد شده باشد چون با هم عقد زناشویی بستند و بدین سان فرّه ایزدی به خانواده سپیتمان منتقل شد .

جزء دوم روان زرتشت است که اهورامزدا آنرا به سان ایزدان بیافرید . در فلسفه و هم چنین مبانی اساطیری آمده است که ارواح پیش از حلول در تن و در آمیختن با جسم ، در آسمانها مأوا دارند ، و روان زرتشت نیز پیش از آنکه به این جهان خاکی بیاید ، در جهان بالامی زیست . چون هنگام زادن زرتشت فرارسید ، بهمن و اردی بهشت که دو تن از ایزدان و الامقام بودند ، ساقه یی از گیاه مقدس هه اومه Hauma یا هوم را تهیه کرده و روان زرتشت را در آن قرار دادند . پس این دوا یزد بزرگ ، آن ساقه را از جایگاه آسمانی اش به زمین آورده و روی درختی که دو مرغ در آنجا آشیانه داشتند قرار دادند روزی ماری به آشیانه مرغان راه یافت و آن دو پرنده را بلعید ، اما ساقه گیاه مقدس هوم به مار حمله کرده و پس از کشتن مار دو مرغ را رهایی بخشید .

آن هنگام ، زمانی بود که پوروشسپ تازه با دغدوا ازدواج کرده و

شبانی پیشه داشت . روزی که به دنبال کله در صحرا راه می پیمود ، بهمن و اردی بهشت وی را به سوی آن درخت هدایت کردند. پوروشسپ ساقه گیاه هوم را برداشته و در بازگشت به خانه ، آنرا به همسرش سپرد تا نگاهداری کند و بدین ترتیب روان زرتشت نیز از جایگاه آسمانی اش به زمین منتقل شد .

اینک گاه آن بود تا جزء سوم از اجزای سه گانه زرتشت فراهم شود که تن او بود. فراهم آوردن پیکر به عهده دوا یزد دیگر به نامهای امرداد و خرداد محول بود. تن وی از آب و گیاه درست شد. خرداد ایزد آب و امرداد ایزد گیاهان در آسمان کار خود را انجام دادند و آنگاه به ابرها دستور دادند تا مایه اصلی تن را در خود جای داده و با بارش باران آنرا به زمین منتقل کنند . ابرها چنان کردند و مایه تن زرتشت بدین ترتیب در دل گیاه جای گرفت. گیاهان روی زمین رویدند و چون چنین شد پوروشسپ بارانمایی خرداد و امرداد شش گاو خود را برای چرا به صحرا برد. گاوان از گیاهی که حامل مایه تن زرتشت بود خوردند و پستانهاشان پر از شیر شد. دغدوا شیر گاوان را دوشید و پوروشسپ شاخه مقدس هوم را که خشک شده بود ساییده و داخل شیر کرد و هر دو از آن خوردند. بدین گونه دغدوا که فرّه ایزدی زرتشت را در خود داشت ، روان و مایه تن او را نیز در وجود خود کرد آورد و اندکی نگذشت که زرتشت متولد شد .

در فصل نوزدهم از کتاب وندیداد Vandidad نیز اشاراتی به تولد زرتشت و پیکار او با اهریمن آمده است . اغلب گفت و گوی این فصل از وندیداد ، درباره منازعه زرتشت است با دیوان و دروغ پرستان . شکل اصلی این داستان را در گاتاها که سرودهای زرتشت است به روشنی در

صورت بی پیرایه و به افسانه نیامیخته اش ملاحظه خواهیم کرد .

اهریمن ، دیو دیزان درصدد برمی آید تا زرتشت را که مبلغ راستی و نیکی است از میان بردارد . برای این منظور دیو دروج را مأمور معدوم ساختن پیامبر می کند . دیو دروج که به نام بویتی Buiti نامیده می شود به حمله پرداخت . اما زرتشت در مقابل وی مقاومت کرد و گفت من پراکننده دوستی ، راستی و درستی هستم ، من آیین راستی و پیروزی را تبلیغ می کنم و اهورا مزدا مرا یاری می دهد . چون بویتی کاری از پیش نبرد ، نزد اهریمن رفته گفت من از معدوم ساختن زرتشت پیروز گر ناتوانم . پس اهریمن دیوان بسیاری گرد آورده و در انجام کار زشت خود جهد می ورزد . وعده هایی و وعیدهایی به زرتشت می دهد اما مظهر راستی و نیکی اغوا و فریفته نمی گردد . در فصل ۵۶ از مینو خرد ، بندهای ۲۵ - ۲۴ آمده است که اهریمن می گوید هر گاه مزدا را انکار کنی و از پراکندن آیین دست فرو داری ، مدت یک هزار سال سلطنت و سروری زمین از آن تو باشد . اما زرتشت اعلام می کند که تا واپسین نفس در تبلیغ آیین و مبارزه با بدی و شر پایداری می کند .

اهریمن سوال می کند که آیا با کدام سلاح ها و جنگ افزارهایی به مقابله زشتی ها و بدیها و مخلوقات تباه کننده من خواهی آمد؟ - و زرتشت پاسخ می دهد چه جنگ افزار از نیکی ، راستی و آیین مزدایی وجود دارد ؟ - با این سلاح ها است که زشتی ، بدی ، ویرانی و دیوان را نابود می سازم . آنگاه زرتشت از اهورا مزدا یاری می طلبد و راه می جوید که چگونه آیین را گسترده جهان سازد و دروغ پرستان را مغلوب کند . مزدا راه ستایش نیکی را به وی می آموزد . لازم به تذکر است که تمام استعارات

و کنایاتی که در قالب دیوان و اهریمنان و ارواح شر و خبیث بیان شده و جلوه یافته اند ، جز دروغ پرستان و معاندان زرتشت و مخالفان اصلاحات او نیستند و بسا اوقات این منظور با صراحت بیان شده است ، اما در پایان فصل نوزدهم ، به زایش زرتشت اشاره می شود .

سالی چند نگذشت که تورانیان به ایران زمین تاختند. زرتشت جوان نیز برای دفاع از میهن، جنگ افزار بر گرفت و به بردرفت. این پیکار مدت‌هایی طول کشید. برابر دیدگانش چه بسیار کسان که از زخم سلاح‌های برنده و جان‌ستان به دست مرگ می‌رفتند. دروغ و زشتی و کژ آهنگی غالب می‌آمد و مردان هم را می‌کشتند. دلش از این اعمال به درد آمد، پس از صف جنگاوران خارج شد و به درمان خستگان و زخم‌دیدگان پرداخت تا به جای مجروح کردن، مرهم نهد و جراحات را التیام بخشد. جنگ به پایان رسید، اما شامت آن باقی ماند. خشک سالی فرا آمد و بیماری بر پیکر آدمیان چیرگی یافت. باز دست از کاری که در آورد گاه پیشه ساخته بود فرو نکشید. میان بیماران، بلازدگان، بی‌خانان و مانان می‌گشت و زخم‌های درون و برونشان را مرهم می‌نهاد. زندگی مردم برای او بی تفاوت نبود. با بودا این تفاوت را داشت که اخلاق بودایی وجهه عملش نجات‌فردی بود، اما زرتشت از همان آغاز به مردم توجه داشت و نمی‌توانست نسبت به رنج‌ها و آلام جسمانی و روحانی مردم بی تفاوت بماند. می‌نگریست که چه سان دیو پلیدی پیروزی یافته و فرشته نیکی رخ نمی‌نماید. جهان را عرصه و آورد گاه دروغ و راستی، نیکی و زشتی و نور و ظلمت می‌دید. به تفکر اندر می‌شد و می‌اندیشید که بر پلیدی و زشتی چگونه بایستی پیروز شد.

جنگ تمام شد و اثرات شوم آن نیز کم‌کم محو گشت و زرتشت پس از مدتی دوری از زاد گاه و کسانش، در حالی که هسته اساسی تفکر و اندیشه‌اش نقش می‌یافت، به میان خانواده باز گشت. بیشتر متفکر بود و تلاش می‌کرد تا راهی شایسته برای زندگی آدمیان که این گونه به پیمان

۴- از زایش تا برانگیخته شدن

روایات چنین است که از هفت سالگی تا پانزده سالگی زرتشت نزد خردمند و مقدس بزرگ زمان به نام برزین به فرا گرفتن اصول مذهبی و روش کشاورزی و شفای بیماران پرداخت و چون در قوم خود از تحصیل باز آمده وارد شد، در جرگه مردان بالغ پذیرفته شد و کمر آویزی را که نشان این مقام بود به کمرش بستند.

زیست می کنند پیدا نماید. خاندانش بر آن شدند تا اندر زش دهند. پدر فرمائش داد تا به کشت و زرع پردازد و زمینی فراهم آورد تا محشماه زندگی کند، آنگاه زن بستاند و تشکیل خانواده دهد. زرتشت نصایح مشفقانه پدر را پذیرفت و دختری زیبا روی را از قوم خود تزویج کرد. میان مردم و خانواده زندگی می کرد، اما اندیشه اش به اموری بس بزرگتر و انسانی تر مشغول بود. جنگ و گردش میان رنج دیدگان، نگرش بدخیمی مردمان و زشتی های فراوان و آوای مجروحان در دلش شور می انداخت کم کم احساس می کرد که برای کارهایی بس بزرگتر پدید آمده است تا زندگی عادی و معمولی. اندیشه اش آن بود تاراهی بیابد که رنج را تخفیف دهد. مردمان را به جای انهدام و ویرانی به سازندگی و آبادانی و زیبایی ترغیب سازد. زشتی و پلیدی را فرو افکند و راستی و درستی و نیکی را رایج کند. نیازمند بدان بود تا در فراغت بیندیشد تا مگر راه رستگاری مردمان در بیابد. پس هم چون بودا، یوگا Yuga، ماهاری را Mahavira و فرزاندانی دیگر از مردم روی گرداند تا در گوشه یی خلوت گزیند و به تفکر پردازد. هم چون یاج ناول کیا Yajnavalkya به همسرش گفت: بر آنم تا گوشه گزینم و مدت زمانی درباره نیکی و زشتی اندیشه کنم، باشد تا سرچشمه شوربختی انسانها را بیابم، آن را به خشکانم و مردمان را به سعادت رهنمون شوم. همسرش وی را گفت که دست از این اندیشه بدار و به کار زندگی پرداز. اما راه راستین زندگی جز این نبود. نیرویی وی را بر می انگیخت و شوق تفکر برای اصلاح امور داشت. خان و مان را رها کرد و در کوه سبلان انزوا گزید. بر آن عزم داشت تا آنقدر در آنجا به تفکر پردازد تا راه رستگاری و نجات را بیابد. در این هنگام بیست سال داشت و مدت

ده سال به تفکر و اندیشه پرداخت. جز غذایی اندک صرف نمی کرد، کمتر می خوابید و بیشتر می اندیشید. خوراکش پنیر بود و میوه ها و ساقه های نباتی. اهریمن و دست نشانده گانش چه بسیار به اغوای وی پرداختند، اما همواره با عزمی سخت و نیرویی استوار آنان را از خود می راند.

اما دوران ده ساله انزوا و تفکر به آسانی سپری نشد. روزان و شبان، ماهها و سالها به تفکر پرداخت. درباره تعالیم استادش برزین اندیشه کرد، به رویدادهای جنگ فکر کرد و در بسیاری از مطالب به غور پرداخت، اما حاصلی نمی یافت و راهی فرا ذهن نمی آمد. زمانی بر آن شد تا مداومت نکرده و به خانه و خانواده باز گردد، اما روزی هنگامی که بر فراز کوه به آسمان نظر دوخته و غروب خورشید را می نگرید، ناگهان به حقیقت و اصلی بزرگ آگاهی یافت و جانش آکنده از شادی و لبریز از سرور و بهجت شد. او دریافت که همان سان که زمان از روز و شب و تاریکی و روشنایی آمیخته شده است و روز راهیچ گاه پایانی نیست و شب را انجامی نه، در کیتی هم چنین زشتی هست و زیبایی وجود دارد، بدی هست و خوبی هست. اندیشید همان گونه که روز را همواره روشنی هست و تاریکی در آن راه ندارد و شب را همواره ظلمت است و به روشنی نمی رسد، نیکی نیز پیوسته نیک است و زشتی همواره زشت. بودا نیز چون به مقام بودایی رسید نخستین اندیشه اش این بود: از نیکی است که نیکی پدید می آید و از زشتی جز زشتی چیزی حاصل نمی شود. از این ره گذر زرتشت دریافت که دیگر بد کنشان و بدخویان نمی توانند با توسل به خدای بزرگ که مظهر نیکی است بدی را به پرا کنند و یا از اهریمنان و دیوان خواستار خوبی شوند. زرتشت دریافت که بر جهان دو نیرو حکومت می کنند، یکی مثبت و خیر

ونیکو و دیگری منفی و زشت، که این يك را Spanta Mainyu سینتا مینو و آن دیگری را انگره مینو Angra Mainyu نامید که همان اهریمن است. اما هنوز این آغازی بود برای تفکرات بعدی بومی اندیشید که چرا این دنیرو در جهان پدید آمده‌اند و مردمان چه بایستی پیشه سازند تا از رنج و زشتی برهند، و راه رستگاری چیست و کدام است؟ - زمان‌هایی بسیار نیز به این اندیشه بود و دریافت‌هایی بسیار می‌کرد. سرانجام زمان دعوت فرا رسید و از کوه به زیر آمد و میان مردم رفت. **نیچه Nietzsche**، آن فیلسوف عالی مقام و آن شاعر ارجمند این صحنه را، یعنی فرود آمدن از کوه و آغاز رسالت را چه خوش سروده است. پس از ده سال اتروا درغاری واقع در کوهستان، چون به دانش رسید، خطاب به خورشید گفت:

ای اختر بزرگ، اگر بر آن‌ها که نور نثار می‌کنی، نمی‌تابیدی، خوش‌بختی تو کجا می‌بود؟ -

ده سال است که تو اوج گرفته و بر غار من تابیده‌ی - اگر به خاطر من و عقاب من و مار من نبود، تو تا کنون از نور خود و از این کوره راه به تنگ آمده بودی .

ولی هر بامداد ما انتظار قدم تو را داشتیم و از نور تو تا آخرین حد استفاده نموده و بر تو درود می‌فرستادیم .

فنان که من از دانش خویش به تنگ آمده‌ام، و چون زنبور عسلی که پیش از حد عسل گرد آورده باشد نیازمند آنم که دست‌هایی به سویم دراز شود تا قسمتی از آن را بر آنان نثار کنم.

من آن‌چه گرد آورده‌ام ، با رغبت تقدیم و تقسیم خواهم نمود ...

باری زرتشت به میان مردمان باز گشت . در آن زمان دور و گم، در ایران زمین دو گروه مردم زندگی می‌کردند. دسته‌ی به‌زندگی شهری پرداخته و به‌زراعت و پرورش ستوران و احشام رغبت داشتند، زرتشت از

این گروه بود. اینان طبیعت را تقدیس می‌کردند: ماه و خورشید را، زمین و باران را، و آتش آن عنصر والا را، و آب یا سرچشمه زندگی را -، اینان خانواده را محترم می‌داشتند و از بسیاری عادات دوران صحرا کردی و بیابانگردی و چادر نشینی دست‌شسته بودند. اما دسته دیگر راحت و آسایش خود را در همان روش پیشین جست و جو می‌کردند . چادر نشین بودند و صحرا کرد. ستوران و احشام را بسیار برای خدایان قربانی می‌کردند . خدایان فراوان قدیم، یا گروه دیوان را پرستش می‌کردند و بدچاپاول و غارت اموال دیگران می‌پرداختند و زرتشت این گروه را پیروان دروغ و راه ناراستی می‌خواند. اما همواره دعوت‌شان می‌کند تا در صف راستان وارد شوند .

پیامبر رسالت خود را در آن می‌دانست که بسیاری از قیودی که انسانها را در بند نگاه می‌داشت بگسلد. اساس خرافات و آیین قدیم را برافکنده و انسانها را از قید ظلم و تعدی جابران که نجبا و روحانیان بودند، آزاد کند. زرتشت با روشنی و وضوح اراده آدمی را می‌ستود، جبری وجود نداشت که به موجب آن سرنوشت افراد بالاوپایین تعیین شود. اصالت کار و کوشش و فعالیت مطرح بود. شرافت آدمی در آن بود که بنده دیگری و در قید استثمار دیگران نباشد، اندیشه و خرد خود را راهنما قرار دهد نه آنکه تسلیم زور گویی فرادستان شود. هم‌چنین اعلام کرد که آیین قدیم باطل است. خدایان و بتان جز پاروسنگها و تکه چوبهایی بیشتر نیستند و خداوند یگانه اهورامزدا است که به آدمیان نیروی تمیز و تعقل بخشیده تا از روی خرد، نیک را از بد تمیز داده و در صف نیکان قرار گیرند. باری این افکار موجب آن شد که رؤسا و روحانیان که سودشان در همکاری و حمایت از هم بود انجمن کردند و رأی به تبعید زرتشت دادند. هنوز شاید زود بود تا مردمان به کنه گفته‌هایش پی ببرند. بیدادشدگان به بیدادی آموخته شده بودند و بیدادگران کردار خود را برحق و به‌جا می‌دانستند، پس وی چگونه می‌توانست در این گیرودار رسالت خود را به‌قبولاند. پس به‌خدای خودش توسل جست:

به کدام خاکروی آورم، به کجا رفته‌و پناه جویم؟ - شرفا و پیشوایان
از من کناره جویند و از پرزیرگران نیز خوشنود نیستم - و نه از پیروان
دروغ که فرمانروایان شهرند - چگونه تو را خوشنود توانم ساخت
ای مزدا ۱.

به هر حال مجبور به مهاجرت بود. ما نمی‌توانیم در صورت قبول

۳- از برانگیخته شدن تا مرگ

در آن هنگام شکل قدیم آیین آریایی، بافدیه دادن، قربانی، مراسم باده‌گساری مقدس و پرستش خدایان بسیار، در سرزمینی که زرتشت در آن برانگیخته شده بود رواج داشت. شهر نشینان و زارعان در اقلیت بودند و چون زرتشت به سوی مردمان فرارفته و به راه راست، پرستش مزدا خدای یگانه و ترك آداب، عادات و رسوم پیشین دعوتشان کرد، سخنانش در جمع کارگز واقع نشد. می‌توانیم گمان بریم که تنهائی چند از افراد خاندانش به آیین او درآمدند، اما مطابق روایات، نخستین پیرو صدیق و وفادارش **مدیوماه** پسر عمویش بود که مدت ده سال تنها یاور زرتشت به شمار می‌رفت. در قسمت‌های بعدی جزو یاران پیامبر، از وی سخن خواهیم گفت.

در این جا به هیچ روی بحث و تحقیقی وسیع در این موضوع نیست که زرتشت از شرق یا غرب ایران بوده است، بلکه تنها برای گفتوگو، قول اکثر محققان را به کار می‌بریم. در غرب ایران متولد شد و تا آن گاهی که احساس کرد اجرا کننده رسالتی است، به آرامی روزگار می‌گذرانید چون آغاز رسالت کرد، متنفذان، روحانیان و نجبا که وی را مبتدع و رافضی می‌شمردند، انجمن کرده و به تبعیدش حکم کردند. البته تفاوت میان آیین بودا و زرتشت در این جا تا حدودی روشن می‌شود. زرتشت بر آن بود تا در تأسیسات موجود اجتماع تغییر و تبدیلاتی ایجاد کند. برخی از محققان در اصلاحات اجتماعی وی شاید مبالغه کرده باشند، اما به هر حال

وقوع حادثه تاریخی تبعید و مهاجرت، سنترا درباره اینک مدت ده سال مدیوماه پسرعمویش، تنها پیرو او بود قبول کنیم، چون لازمه تبعید آن بوده که کسانی بهوی پیوسته باشند و اشراف و روحانیان از ترس نفون و توسعه آیین جدید، او را تبعید کرده باشند.

همچنین با توجه به سرودهای زرتشت آشکار می شود که وی از طبقه زارع بوده است و جزء طبقه عامه مردم محسوب می شده و اینک در روایات دینکردی پوروشپ پدرش را از رؤسای قبیله و قوم یاد کرده اند، مبالغه ای است از جانب گروه مؤمنان. می گوید که سبب ناکامیابی اش داشتن کله کم و پیروان اندک و کارگران است. این اشارات را در جاهایی دیگر نیز تکرار می کند. شاید یسنای چهل و ششم که محرز است از سرودهای وی می باشد به هنگام تبعید سروده شده باشد. از خداوند پرسش می کند:

کی ای مزدا سپیده دم بدر آید و بشر به سوی راستی بگراید؟ - کی نجات دهنده بزرگ با گفتار پر حکمت خویش به مراد رسد؟ - کدامند کسانی که وهومن [یاک منشی] به یاری آنان آید؟ - زهی امیدوارم که آن را نصیب من گردانی ای اهورا!

در این سرود پیامبر انگیزه های مخالفت دیگران را تشریح می کند و در واقع یکی از مؤثرترین سرودهای زرتشت است و در بندهای بعد در باره رثوس آن گفت و گو خواهد شد. باری وی مجبور به مهاجرت شد و با خاندان خود، پدر، مادر، پسران و دختران، عموزاده اش مدیوماه و شاید معدودی از پیروان، موطن اش را که در شمال غربی واقع بود رها کرده و به سوی شمال شرقی روان شد. هر گاه برخی از بندهای یسنای پنجاه و یکم را چنان بشناسیم که در طی سفر سروده شده باشد، هنگام مهاجرت در فصل

زمستان بوده. توفان و بوران در گرفته و برودت هوا به نهایت درجه می رسد زرتشت به خانه یی پناه برده و درخواست پناهندگی می کند، اما صاحب آن مزرعه از پذیرفتن و پناه دادنش امتناع کرده و او را در آن توفان نادیده می انگارد. پیامبر راه خود را ادامه داده و سرانجام به خطه پادشاهی گشتاسپ می رسد.

در آن قلمرو به کاخ شاه رفته و ملاقات با او را خواستار می شود. در ملاقات از آیین نوین، شیوه راستی و درستی، و خداوند یکتا و نادیدنی جهان و بیپودگی بت پرستی و مراسم سخیف آن سخن می گوید و از گشتاسپ یا ویشتاسپ Vishtaspe می خواهد تا به آیین وی در آید. گشتاسپ چنین موضوع مهمی را موکول به آن می کند تا در مجلس بحث و مناظره یی بر کاهنان فایق آید و پیمان می بندد تا در صورت چیرگی به آیین او در آید. زرتشت با کاهنان طی چند روز مناظره موفق می شود و گشتاسپ چون هنوز در تردید بوده جاماسپ Jamasp وزیر حکیم و خردمندش را امر می کند تا به عقاید زرتشت رسیدگی کند. جاماسپ خود فریفته اصول اخلاقی و آیین عالی پیامبر شده و نظر موافق خود را ابراز می کند. گشتاسپ نیز پیمان شکنی نکرده و آیین تازه را پذیرفت. فرشوستر Frashoshtra برادر جاماسپ نیز آیین تازه را قبول کرد و به این شکل ناکهان روش و آیین زرتشتی عمومیت یافت، چون مردمان همه به متابعت بزرگان آنرا قبول کردند. اینک روزگار خوش روی شروع می شد. آمالش تحقق می یافت. مشاهده می کرد که سه اصل: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک اساس و بنیاد دین مردم شده است. با دختر فرشوستر به نام هووی Hvovi ازدواج کرد. پسران و دخترانش همه پیرو آیین بودند. جاماسپ آن حکیم بزرگ

با دخترش به نام پوروچیستا Pouruchista ازدواج کرد و موقعیت‌اش به حد کافی استوار شد. چنانکه در بندهای بعدی ملاحظه خواهد گشت، برای همه اینان که در صداقت و درستی و نشر و تبلیغ آیین کوشش کردند و خود جز از راه راستی و درستی گامی برنداشتند، درخواست خیر و سعادت می‌کند. اما با گذشت زمان، سرانجام زندگی فرامی‌رسید. هفتاد و هفت سال از عمرش می‌گذشت و گشتاسپ را ازدادن خراج به تورانیان منع نمود. روایات فردوسی آزادگی، شهامت و شجاعت‌اش را بیان کننده است. چون گشتاسپ از در آزادگی در برابر تورانیان وارد شد، جنگی میان آنان در گرفت. مطابق با روایات داستانی ارجاسپ پادشاه تورانی در دومین حمله خود به بلخ، صدمه و خرابی بسیاری وارد کرد. در این هنگام گشتاسپ در پابستخت نبود و چون ایرانیان هزیمت یافتند، زرتشت در آتشکده «نوش آذر» برای پیروزی‌شان دعا می‌کرد. یکی از تورانیان به نام برات رش Brat Resh از پشت به وی حمله کرده و پیامبر را می‌کشد. بدین ترتیب طومار زندگانی هفتاد و هفت ساله پیامبر پس از آن همه گرفتاری و کوشش در نور دیده شد.

۴- پیروان و خاندان

در این بندهدف بحث و کاوش، آن است تا پیرامونیان زرتشت را بشناسیم. با خانوادهاش آشنا شویم و دریابیم که نخستین پیروان او چه کسانی بوده‌اند. چنانکه گفته شد، در آغاز کسانی به زرتشت ایمان آوردند، اما عده این نوایمانان اندک و قلیل بوده است. از مدیوماه، یا مدیومانگه

Maidyoimangha بیش از هر کسی سخن گفته شده. مدیوماه که تلفظ متأخر همان مدیومانگه می‌باشد به معنی کسی است که میان ماه، یعنی روز پانزدهم ماه متولد شده است. وی نسبت به زرتشت همان نسبتی را داشت که علی نسبت به محمد دارا بود. پسر عم زرتشت، نخستین گرونده و مبلغ و هواخواه جدی عمش به شمار می‌رفت. از اینکه وی از خاندان زرتشت بوده گفت و گویی نیست، چون زرتشت وی را در گاتاها از دودمان اسپه تاما Spitama، یعنی تبار خودش خوانده است:

مدیوماه از دودمان سپنتمان پس از آنکه به کنه [آیین] پی برد و شناخت، آن کسی را که از برای جهان دیگر کوشاست همت گماشت تا دیگران را نیز بیاگاهاند که پیروی آیین مزدا در طی زندگی بهترین چیزهاست.^۱

به موجب روایت بندهش از پتیرسپ دو پسر باقی ماند که یکی پوروشسپ و دیگری اراستی Erasti بودند. پوروشسپ را پسری آمد که همان زرتشت است و از اراستی مدیوماه متولد شد. اما روایتی که به موجب آن مدیوماه مدت ده سال یگانه پیروز زرتشت بود در زادسپرم آمده است. در «فروردین یشت» که فرو هرهمه پاکان و مقدسان ستوده شده است آمده: «تقدس و فروهر مدیوماه مقدس پسر اراستی را اینک می‌ستایم، نخستین کسی که به گفتار و آموزش زرتشت گوش فراداد».^۲ از مدیوماه پسری باقی مانده بود بدنام اشس تو Ashastu که وی نیز از نیکان و پیروان آیین بوده است: «فرو هرپاک اشس تو پسر مدیوماه را می‌ستایم».^۳ مدیوماه از کسانی بود که با زرتشت تبعید شد و از غرب به شرق رفت.

پس از این کس، باید از گشتاسپ نام برد. البته از خاندان پیامبر

نیز سخن گفته خواهد شد. گشتاسپ پادشاه معاصر زرتشت و حامی و دوستدار آیین راستی است. در اوستا وی ویشتاسپ Vishtaspa خوانده شده به معنی دارنده اسب سرکش و چموش. اشاره‌ی که در گاتاها و اوستا به این پادشاه شده است، موجب قسمت اعظم مناقشاتی است در مورد عصر و زمان ظهور زرتشت. پدر داریوش هخامنشی گشتاسپ است. هنگامی که داریوش به مقام شاهنشاهی رسید، پدرش ویشتاسپ شهربان پارت یا خراسان فعلی بود و در کتیبه‌های هخامنشی به هیچ وجه از وی به عنوان يك شاه یاد نشده است، در حالی که زرتشت در گاتاها به صراحت از او به عنوان شاه بلخ گفت و گو می‌کند. از سوی دیگر داریوش در کتیبه خود، از اجدادش چنین یاد می‌کند: «داریوش پسر ویشتاسپ، پسر آرشام، پسر آریامنه، پسر چیش پیش، پسر هخامنش». اما فهرست اجداد کی گشتاسپ که از پادشاهان کیانی است و در بلخ سلطنت می‌کردند در اوستا و متون پهلوی، و شاهنامه و تواریخ اسلامی چنین آمده: کیکاوس، کیخسرو، کی لهراسپ کی گشتاسپ. پس ملاحظه می‌شود که در سلسله‌النسب هخامنشیان، ویشتاسپ پسر آرشام است، اما ویشتاسپ پادشاه معاصر زرتشت پسر ائوروت اسپه Aurvataspa است که اینک لهراسپ تلفظ می‌شود.

در گاتاها چهار بار از ویشتاسپ یاد کرده شده است. زمانی چنان است که ویشتاسپ ایمان آورده اما هنوز گروه مؤمنان معدوداند و زرتشت برای خود و شاه از درگاه اهورامزدا طلب یاری می‌کند. در جایی دیگر از وی به عنوان یاور آیین و مردی نیکسیرت یاد کرده و وی می‌ستاید.^۲

جایی نیز می‌گوید کی گشتاسپ با آنکه در مقام سلطنت و قدرت است و بر پیروان آیین خود سروری می‌کند، با این حال آیین راستی را پذیرفته است و آرزوی موفقیت برای خود و او می‌کند. در این جا توجه به نکته‌ی دیگر نیز ضروری است و آن اینکه با قبول آیین زرتشت از طرف گشتاسپ، دیگران از شاه تبعیت نکرده و بدون شك اشراف و به ویژه روحانیان سخت مقاومت کرده‌اند و انتشار آیین به مرور ایام حاصل شده. در جایی دیگر از شاه و پسرش که از او صریحاً نام نبرده، به عنوان نخستین پیروان یاد می‌کند:

برای خوشنود ساختن مزدا باید از روی میل در اندیشه و گفتار و کردار درستایش وی کوشا بود. از پی ستایش اوست که کی گشتاسپ و پسر زرتشت سپنتمان راه دین بر حق و فرستاده اهورا را روشن و منبسط می‌کنند.^۲

گمان آن است که منظور از بزرگ‌ترین پسر زرتشت ایست-واستره Isat Vastra باشد، در قسمت‌های دیگر اوستا نیز از وی به عنوان یاور دین یاد شده است و در سطور بعدی از این پسر مورد توجه زرتشت یاد خواهیم کرد.

دو کس دیگر در گاتاها یاد شده‌اند که از مصاحبان و وزیران گشتاسپ و برادرانش نیز بوده‌اند به نام‌های جاماسپ Jamaspa و فرشوشتر Frashaushter از خاندان هوموه Hvgva. درباره این دو برادر با صفات زیر کی حکیمی، دولتمندی و خردمندی یاد شده است. یسنای پنجاه و یکم شرح و یاد کرد ایمان آوران به نام است که در انتشار آیین مؤثر واقع شدند. می‌گوید جاماسپ، آن دولتمند به نام که در نیک نهادی

مشهور است، آیین راستی را قبول کرد، باشد که اهورامزدا یاورش باشد^۱.
در جایی خطاب به جاماسپ می گوید کسی که به آیین راستی گرویده، باید
از معاشرت و هم صحبتی دروغ پرستان پرهیز کند^۲. جاماسپ با دختر زرتشت
به نام پوروچیستا ازدواج می کند و شرح این عروسی در یکی از گاتاها
آمده است^۳.

فرشوشتر نیز از خاندان نجبا و برادر جاماسپ به آیین نیک گروید
و زرتشت با دخترش به نام هووی ازدواج کرد. از یاوران آیین جز این
چندتن در گاتاها یاد کرده و نام رفته کسی نیست. اما در یشتها پس از
ذکر مدیوماه از شش یاور دیگر دین سخن رفته است و آن قسمت از
فروردین یشت آورده خواهد شد:

فروهر پاک دین اسموخوانونت [Asmo Xvanvant] را می ستاییم،
فروهر پاک دین اشنوخوانونت [Ashno Xvanvant] را می ستاییم،
فروهر پاک دین گوین [Gavayana] را می ستاییم، فروهر پاک دین
پرشت گنو [Parshat Gao] را می ستاییم، فروهر پاک دین وهوستی
[Vohvasti]... را می ستاییم، فروهر پاک دین ایسونت [Isvant]...
را می ستاییم^۴.

هم چنین در گاتاها جایی از خاندان تورانی فریانه Fryana سخن
رفته. گمان می رود که تورانیان که در اوستا از آنان یاد شده قومی ایرانی
بوده باشند. اما به هر حال فریان که از امرای این قوم است هر چند هنوز
آیین نپذیرفته، لیکن با پیامبر عناد و خصومت نیز نوززیده و زرتشت
با اطمینان می گوید که سرانجام آیین نیک را پذیرفته و از رستگاران
خواهد شد^۵. در سایر قسمت های اوستا، جز گاتاها - از یاوران و پیروان

۱- یسنا ۱۸/۵۱ - ۲ یسنا ۹/۴۹ - ۳ یسنا ۳۰، ۴/۵۳ - ۴ فروردین

یشت - بند ۹۶ - ۵ یسنا ۱۲/۴۶

تازه بسیار نام برده و یاد کرد می شود، اما در این جا منظور از شرح حال
مختصر آثانی بود که از نخستین پیروان زرتشت شناخته شده اند. اما خاندانش
نیز به وی وفادار بودند و در این جا از خاندان وی یاد خواهد شد.

آن چه که محرز است دارای برادرانی بوده است، اما وضع و نام
و نشان این برادران روشن نیست. هم چنین دو یاسه بار ازدواج کرده بوده است.
از کسانی که با وی از غرب به شرق مهاجرت کردند، دخترش پوروچیستا
Pouruchista است. پیامبر چنانکه در قسمت داستانی زندگیش گذشت،
در اوان جوانی از قوم و قبیلۀ خود همسری اختیار کرد. ما نمی دانیم که
که این همسر جزء مهاجران بوده، یا نه - اما گمان می رود که پیش از
مهاجرت فوت کرده باشد و یا در مهاجرت شوهرش را همراهی نکرده
است. به هر حال پوروچیستا، این دختر فرزانه را در شرق به جاماسپ
تزوین نمود. در یسنای پنجاه و سوم شرح این عروسی آمده است که در
قسمت دیگری از آن بحث خواهد شد. اما بند سوم از یسنای مذکور
حاکی از دو نکته است: نخست آنکه دختر خود را از دودمان هیچتسپ
Haechataspa و سپنتمان معرفی می کند که معلوم است از قبیلۀ واجداد
خودش می باشند و نکته دیگر آن که زرتشت را دخترانی دیگر نیز بوده
است، چون در همین قسمت وی را جوان ترین دختر خود معرفی می کند.
در یشتها از دو دختر دیگر زرتشت یاد شده است که فرنی Freni و تری تی
Thriti باشند^۱. با توجه به یشتها متوجه می شویم که پیامبر را سه
دختر و سه پسر بوده است. یکی از پسران در گاتاها یاد کرده شده است^۲ و
هر چند به نام وی اشاره یی نشده، اما می دانیم که پسر بزرگ زرتشت

۱- فروردین یشت - بند ۱۳۹ - ۲ یسنا ۲/۵۳

و از پیروان و مبلغان صدیق پدر بوده است که همان ایست و استر - باشد :
 فروهر پاک دین ایست و استر [Isat Vastra] پسر زرتشت را می ستاییم ،
 فروهر پاک دین اورونت نره [Urvatat Nara] پسر زرتشت را
 می ستاییم ، فروهر پاک دین خورشید چهر [= هوره - چیترا
 Hvare Chitra] پسر زرتشت را می ستاییم ...

به موجب روایت «بندهش»^۲ این سه پسر هر يك در رأس یکی
 از سه طبقه مردم قرار داشتند . درباره طبقات سه گانه مردم در قسمتی
 دیگر با تفصیل گفت و گو خواهد شد. ایست و استرا - پیشوای روحانیان
 و اورونت نره - بزرگ برزیگران ، و خورشید چهر سپه سالار و رئیس
 سپاهیان محسوب می شد. در قسمتی از یشت ها نیز از سه پسر آینده زرتشت
 سخن رفته است^۳ که مربوط می شود به قسمت های الحاقی و عناصر وارد شده
 در آیین زرتشت درباره مسأله رستاخیز و آخر الزمان که بحث درباره اش
 خارج از موضوع می باشد . از مدیوماه ، پسر عموی پیامبر در سطور
 گذشته گفت و گو شد . همسر زرتشت بعد از مهاجرت ، دختر فرشوستر
 بوده است : «فرشوستر هوگو - دختر گرانها و عزیزی را به زنی به من
 داد . پادشاه توانا ، مزدا - اهورا وی را برای ایمان پاکش به دولت
 راستی رساناد»^۴ .

این چنین بودند پیروان و خاندان پیامبر که برخی شان در مهاجرت
 با پایداری و استقامت خداوند خود را پیروی کردند و به شرق آمدند و در
 شرق پس از مدتی که در کار تبلیغ بودند ، سرانجام کی گشتاسپ به آیین
 راستی ایمان آورد و راه از برای گسترش و تبلیغ دین بهی گشوده گشت .

۱- فروردین یشت ، بند ۹۳ - ۲- بندهش - فصل ۳۲ - ۳- فروردین یشت ،

بند ۱۲۸ - ۴- یسنا ۱۷/۵۱

کلید شناخت درست زرتشت و شخصیت و اساس تعالیم وی تنها در قسمتی از
 کاتاهای که ثابت شده است از سرودهای اوست قرار دارد ، در حالی که سایر
 قسمت های اوستا گرانبارند از الحاق عناصری بسیار از مراسم و عادات و رسوم
 مذهبی و اساطیر و افسانه های موجود پیش از زرتشت ، و به همین جهت
 در قسمتی دیگر کوشیده می شود تا سیمای پیامبر و تعالیم وی از روی کاتاهای
 ترسیم شود .

۵ - زرتشت و مخالفان او

بدون شك همواره رسم بر این بوده است که ظهور و انتشار آیین های
 تازه ، به سادگی و بدون برخورد با عناصر مقاوم صورت نگرفته است . مصداق
 این موضوع با روشنی و صراحت ویژه بی در اوستا و به خصوص در قسمت
 کاتاهای آمده است . هر گاه بر آن باشیم تا با کنجکاوی ، ساکنان ایران
 و اقوام اطراف فلات را که با هم روابطی داشتند مورد مطالعه قرار دهیم ،
 و به امور نژادی و نژادشناسی مردم عصر اوستا ، برای تعیین هویت رقبا و
 معاندان مردم اوستایی و آیین زرتشت به پردازیم ، مسأله آنقدر پیچیده و
 دشوار و طولانی خواهد گشت که از حوصله این کتاب بیرون است^۱ . اما
 بهر حال همان گونه که از پیروان نامی یاد شد ، شرح مختصری از معاندان
 و دشمنان پیامبر و آیین اش نیز آورده می شود . در زمان ظهور زرتشت ،
 آریاهای کلا به دو دسته از نظر گاه مذهبی تقسیم می شدند : آریاهای پیرو
 زرتشت که به کشاورزی و ده نشینی و حشم داری و تربیت ستوران پرداخته
 بودند و آریاهای مخالف و معاند که به سبک پیشین چادر نشین و بیابانگرد

۱- خواهند گان می توانند به کتاب «دین قدیم ایرانی» و «عصر اوستا»

برای توضیحات کلی مراجعه کنند.

بوده و بیشتر از راه شکار و غارت اموال دیگران زندگی می کردند. هر گاه با دقت و کنجکاو به چگونگی مسأله نگریسته شود، ملاحظه خواهد شد که این همه زدوخوردها و ستیزه جویی ها، بنیان و اساس اش مذهب نبوده است، بلکه علتی بسیار بزرگ تر و حیاتی تر داشته. دو جناح در تضاد و پیکار بودند برای جانشین کردن روشی اقتصادی در زندگی اجتماعی. پیروان زرتشت و شخص وی می خواستند روش کشاورزی و شهرنشینی را جایگزین شیوه دیرینه، یعنی طریق بیابانگردی و شکارورزی نمایند. دنیا در حال تحول و تمدن مستعد جهش هایی کاری بود. روش کشاورزی لازمه اش استقرار در مکانی معین و به طور کلی شهرنشینی تمدن و فرهنگ به وجود می آورد. مناسبات اجتماعی را توسعه داده و تأسیسات اجتماعی و فرهنگی را به وجود آورده و تمدن را تکامل می بخشید. ستوران و احشام مورد احترام قرار گرفته و پرورش می یافتند. قوانین و شرایط عمومی اتحاد و اتفاق را اساس می نهاد. در حالی که زندگی شکارورزی و بیابانگردی جز توحش، آداب و رسوم غیر انسانی، قتل و غارت، رکود و خمودگی تمدن و فرهنگ چیزی را ارمغان نداشت. به همین جهت میان این دو جناح تضاد های بسیاری اتفاق می افتاد و بالطبع مطابق با اصل تکامل، برد با شهرنشینان و طرفداران اصل کشاورزی بود.

باری در گاتاها این مورد با صراحت روشن و آشکار است. زرتشت در مورد خیر و شر مردم بی طرف نیست، بلکه با تمام قوا و با تمام نیرو در اشاعه راستی و آیین نیک پیکارنده است. از مزدا کومک و یاری می طلبد تا در پرتو آن بر دشمنان و دروغ پرستان پیروز شود^۱. از دسته مخالف با

عناوینی چون: راهزنان و دروغ پرستان یاد می کند. آرزو و درخواست و تمنايش این است که هر چه زودتر بر معاندان پیروز شود:

ای راستی کی به تو خواهم رسید، و کی مانند دانایی از دیدن منش پاک خوشنود خواهم شد؟- و از نگرستن بارگاه اهورای بزرگ و جلال مزدا، امیدوارم که بازبان خویش و به توسط این آیین راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگ تر از همه است هدایت کنم!

هم چنان که اساس و بنیان ایده ثلواوژی مزدایی، مبارزه بی پی گیر و بی امان است میان خیر و شر، میان نیکی و بدی، میان نور و ظلمت. به همان سان پیکار زرتشت و پیروان آیین راستی با دروغ پرستان نیز مبارزه بی است بدون مصالحه و سازش، برای آنکه زندگی ده نشینی که رو به توسعه است، کار فلاح و زراعت و دامداری باید پیشرفت داشته باشد، بنا بر این چادر نشینان و راهزن یا باید نابود شوند یا به شهرنشینان پیوسته و آیین و پیشه بپذیرند. هر گاه کشاورزان و ده نشینان نسبت به آنان بی تفاوت باشند، حاصل کار و زحمت شان، و محصول گرد آمده و خانه های ساخته شده و ثروت گرد آمده شان، در اثر يك حمله چادر نشینان نابود و تباه و غارت می شود:-

ماد و- من و روان آفرینش، دستها را به سوی اهورا بلند نموده وی را می ستاییم که روا مدارد نیکو کاران دو چار زوال شوند و هواخواهان دروغ به کارگران درست غالب گردند^۲.

تضاد برزیکر و غیر برزیکر، یا کشاورزی ده نشین و چادر نشین در سراسر گاتاها روشن و آشکار است^۳. بدون شك دهقانان از سر صلح و سازش درمی آمدند، چون زندگی دهقانی تا اندازه بسیاری خوی جنگاوری شان

را زایل می کرد، در حالی که چادر نشینان بیا با نکرد کارشان با جنگاوری و قتل و غارت می گذشت:

از تومی پرسمای اهورا، چه چیز است سزای آن کسی که از برای سلطنت بد کنشی و دروغ پرستی در کار و کوشش است، آن بد کنشی که جز از آزار کردن به ستوران و کارگران دهقان کار دیگری از او ساخته نمی شود هر چند که از دهقان آزاری به او نمی رسد.^۱

پس تکلیف پیروان آیین راستی چیست؟ زرتشت با قاطعیت نظر خود را ابراز می کند: هیچ یک از شما نباید که به سخنان و حکم دروغ پرست گوش دهد، زیرا که او خان و مان و شهرو ده را دوچار احتیاج و فساد سازد، پس با سلاح او را از خود برانید.^۲ هم چنین در این مورد به دفعات درباره رفتار با دروغ پرستان، جهت راستروان دستورهایی داده شده است. پیرو راه راست با هر وسیله ای که می تواند بایستی با دروغ پرستان مبارزه کند و در حد مقدور کوشش کند تا پیرو دروغ را به راه راست برانگیزد و یاد عبارتت روشن تر، چادر نشینی را ده نشین و راهزنی را به زراعت و پرورش ستوران و کوشش در راه بهبود زندگی مادی ترغیب کند.^۳ دو ستاران راه راستی، از هر طبقه ای که باشند در امر پرورش ستوران پایمردی و مجاهدت می کنند، و پاداش چنین کسانی، بهبود زندگی مادی است و مزدا در فردوس آنان را محترم خواهد داشت.^۴

قدمت زمان زرتشت، کهن بودن سرودهای پیامبر از روش زندگی پی پیداست که مردم آن عصر داشته اند. در مورد ذیل مشاهده می شود که تازه گرایش به زندگی کشاورزی پیدا شده است و در اجتماعی شکارچی و

۱- یسنا - ۱۵/۳۱ ۲- یسنا - ۱۸/۳۱ ۳- یسنا - ۲/۳۳

۴- یسنا - ۳/۳۳

چادر نشین، میان برخی کسان به مقتضای موقعیت، تمایلات شهر نشینی، وضع قوانین اجتماعی و دور شدن از در بدری و هرج و مرج بیشین پیدا شده است:

شمار است سلطنت، شمار است توانایی ای مزدا، ای وهومن و ای اشا - خواهش از شما این است که در ماندگان و بیچارگان را دست گیرید، ما خود را از دست رهنان و دروغ پرستان جدا ساختیم.^۱

این نوا، بدون وقفه و خستگی در سرودهای پیامبر طنین انداز است. بالحنی دلکش و بیانی زیبا و مؤثر، از درگاه اهورا مزدا، یا خرد کل جهانی خواستار هدایت می شود، خواهان بهره مندی از راستی می گردد، چون راستی زاینده توانایی است، و می گوید با پیروان بی امان و مصالحه با دروغ پرستان خواهم جنگید.^۲ در یسنا - ها - چهل و چهارم، بندهای سیزده، چهارده و پانزدهم همه درباره رفتار با دروغ پرستان صحبت می شود. اهورا مزدا می تواند، یاور و دوست کسانی است که پیامبرش را محترم دارند و به آیین راستی گرایند و با دروغ پرستان ستیزه کنند و آنان را میان خود راه ندهند.^۳ جنگ بی امان و عناد سخت چنانکه اشاره شد برای اضمحلال تمدن بی شالوده چادر نشینی و استقرار فرهنگ پیشرونده نشینی و کشاورزی است: «دروغ پرست نمی خواهد که پیروان راستی ستوران را در ایالت وده زیاد نموده و به پروراندند...»^۴ و کشاورز و ده نشین، برای بهبود زندگی خود و پیشرفت هدفش، با تمام قدرت کوشش می کند تا احشام را به پرورد و آنها را زیاد گرداند، به همین جهت از میان ستور پروران و کشاورزان کسی که شهامت نشان داده و بر علیه ظلم و جور و قدرت چادر نشینان یغما بر طغیان کند، همه پیروان راستی برای پیروزی باید او را یاری کنند.^۵

۱- یسنا - ۵/۳۴ ۲- یسنا - ۱۴/۴۳ ۳- یسنا - ۱۱/۴۵

۴- یسنا - ۴/۴۶ ۵- یسنا - ۴/۴۹

باصراحت و روشنی، دروغ پرستان معرفی می شوند: «کسانی که بازبان خود در میان دوستانشان خشم و ستم منتشر کنند و به ضد تربیت ستوران باشند، در نزد آنان نه کردار، بلکه اعمال زشت غالب است و برای ایمان دروغینشان به سرای دیو درآیند». چنان که ملاحظه می شود، این آغاز اصلاحات است، جامعه یی در حال تشکیل می باشد، و قوانین کم کم شکل می یابند. تعمق و دقت در این سرودها، نشان می دهد که این مصلح با چه اراده و عزم خلل ناپذیری اقدام به کار کرده است. در عزمش: تهدید، تخفیف، کمی یاران، تبعید و دیر به هدف رسیدن، هیچ یک تأثیری ندارد. در بند آینده، ملاحظه خواهد شد که سیمای این مصلح بزرگ آریایی تا چه اندازه تابان است و چگونه جامعه یی را تشکیل می دهد. زرتشت را با کلمه ساده پیامبر نمی توان تعریف کرد، زرتشت چنانکه از یسنا - ها - سی و چهارم، بند پنجم برمی آید، در میان قومی چادر نشین انشعابی پدید آورد و مردم را به ده نشینی ترغیب کرد و اساس و بنیان زندگی شهرنشینی را نهاد. با توجه به این مورد است که لازم می باشد با دقت، دوباره شخصیت وی را مورد کاوش قرارداد تا قیافه یک رفورمیست انقلابی، یک مبارز راه راستی، یک قانون گزار بزرگ و یک معلم زندگی مادی و یک سیمای تابناک اصول اخلاقی را نشان داد.

ذکر معاندان و دشمنان آیین و شخص زرتشت در گاتاها، همه چنین نیست، بلکه زرتشت با روشنی و صراحت از برخی شان با اسم و نشان یاد می کند و شاید اینان از بزرگ ترین و مهم ترین دشمنان پیامبر بوده اند. البته شاید و با احتمال قریب به یقین در قسمت های مفقود و از دست رفته

سرودها و گفتارهای زرتشت نام کسانی دیگر از این معاندان آمده بوده است که ما از نام و نشان شان آگاهی نداریم.

در قسمتی از سرودها، نام کاوی Kavi، کرپان Karpan؛ و اوسیج Ussig یک جا در زمره معاندان آیین آمده است. در قطعاتی دیگر از کاوی و کرپان باز هم یاد شده است و آشکار است که اینان مهم تر و در معاندت استوارتر بوده اند، اما نام اوسیج تنها در اوستا همین یک بار ذکر شده است: -

این را می خواهم از توبه پرسم آیدیوها از شهر یاران خوب بوده اند، آنان به چشم خود می بینند که چگونه کرپان و اوسیج برای خوشنود ساختن آنان به گاو ظلم و بیداد می کنند و کاویها به جای آنکه آن را به پرورانند و به رهنمایی اشابه زراعت بیفزایند آنرا همیشه به ناله در می آورند!

گاو در زراعت و زندگی فلاحتی چارپایی بی نهایت مفید و سود رسان است. معاندان، یعنی دیویسنان در مراسم مذهبی خود این حیوان را قربانی خدایان می کردند و زرتشت با این رسم سخت مخالفت می کرد. به هر حال اوسیج یکی از رؤسای مخالف زرتشت و از دشمنان کشاورزان می باشد. هم چنین است کرپان و کاوی. اینان از رؤسای مذهبی و کاهنان آیین آریایی زمان زرتشت بودند که با اصلاحات و آمدن آیین جدید موقعیت شان در خطر افتاده بود و به همین جهت با زرتشت و پیروانش مخالفت کرده و از درستیزه جویی برمی آمدند. با توجه به این که در گاتاها بیش از همه معاندان با کرپانها و کاویها مخالفت شده، در می یابیم که اینان از کاهنان آریایی می باشند و اغلب به صیغه جمع از آنان یاد شده است.

اینان با تسلط خود بر مردم، تحریصشان می کنند تا هم چنان در آیین و روش قدیم باقی بمانند و آیین راستی را نپذیرند. پیامبر از اینان و پیروانشان به تلخی یاد می کند: « نفرین توای مزدا به کسانی باد که با تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف می سازند^۱. » بودا با برهمنان مبارزه کرد و برهمنان دیویسنان بودند، وی بیش از هر چیز با آداب ریاضت و مراسم قربانی و رسوم برهمنان مخالفت کرد. مشاهده خواهیم کرد که زرتشت نیز بیش از هر چیز با دیویسنان، در مورد منع قربانی و رسوم وحشیانه و مراسم خونین و مستی های مذهبی شان مخالفت می کرد: « کی ای مزدا، شرفا به رسالت پی خواهند برد، کی این مشروب کثیف و مسکرا بر خواهی انداخت از آن چیزی که کرپان های زشت کردار و شهریاران بد رفتار به عمد اعمالک را می فریبند^۲. » اما جلوگیری و منع قربانی از جانب بودا و زرتشت برای هدف های متفاوتی بود. بودا معتقد بود که هیچ جاننداری را نباید بی جان ساخت و این میان هندوها و فرقی از آنان گاه به افراط می کشید و بر زمین راه نمی رفتند، چون ممکن بود جانوری کوچک زیر پایشان به میرد. زمین را شخم نمی کردند، چون ممکن بود که جانوران در زیر و زبر کردن خاک کشته شوند. اما منع زرتشت برای جلوگیری از توحش، و در درجه اول برای اهمیت بسیاری بود که گاو و ستوران برای کشاورزی داشتند: « کرپان ها نمی خواهند در مقابل قانون زراعت سر اطاعت فرود آورند، برای آزاری که از آنان به ستوران می رسد تو قضاوت خود را در حق شان ظاهر ساز^۳. »

دیگر از این معاندان که پیامبر از وی یاد می کند، شخصی است

به نام بندوه Bendva. آن گونه که از وی یاد شده، بایستی در دسری زیاد برای زرتشت ایجاد کرده باشد، چون فعالیت هایش را خنثا کرده و همواره خارراه اوست:

ای مزدا و ای اشا، همیشه بندوه سدراه من است - وقتی که می خواهم غفلت زدگان را خوشنود ساخته و براه راست آورم. ای راستی به سوی من آی و پناه متین من باش، ای وهومن بندوه را نابود ساز. این بندوه گمراه کننده که یکی از دروغ پرستان است دیر زمانی است که خارراه من است. کسی است که منفور اشاست - از این جهت است که در جلب نمودن آرمتی مقدس ساعی نیست و نه در خیال آن است که طرفشور منش پاک شود ای مزدا^۱.

این بندوه آن چنان که از گاتاها بر می آید، چون دیگر معاندان سمت پیشوایی روحانی و کهنانت داشته است، چون گرهما Grehma که وی نیز از دیویسنان و کاهنان آیین قدیم بوده است. اینان در اجرای مراسم و آداب دیانت اهتمام بسیاری داشتند و بر روح و جسم مردم با ظلم و بیداد حکومت کرده و فرمان می راندند. سرپرستی آداب و رسوم مذهبی در واقع وسیله تسلط بر مردم بود، اما زرتشت می خواست این تسلط ظالمانه را رشته گسیخته کرده و توده مردم را از خرافات آزاد کند. توجهش به فقر فشرده بی بود که در زنجیرهای محکم و تارهای عنکبوت های روحانی، یا کاهنان اسیر مانده بودند. می گوید اینان با تعالیم بیهوده و خرافی خود و اصول دروغین شان مردم را گمراه می کنند و از راه راستی باز می دارند و به جای پرداختن به زندگی مادی و فعالیت و تلاش، در بند آداب بیهوده اسیر شان می کنند و: گرهما و پیروانش که از راستی گریزانند^۲ - از این کسان محسوب می شوند. از گرهما و پیروانش به عنوان تباه کنندگان

زندگی، هدایت نشوندگان و پراکنندگان دورغ و نامردمی و مجریان آداب قربانی یاد شده است. اما با این حال قدرت در دست اینان بود. دیویسنان قدرت مند بودند و ثروت و نیرو در اختیارشان بود و در آغاز و یا گاهی اوقات پیامبر اظهار ضعف می کند:

پس از این سبب آنان برخلاف اراده تو ما را به بیم و هراس اندازند که از آن بسیار کسان در خطر افتند، زیرا که او از من ناتوان قوی تر است از آنانی که از نعمت راستی بی خبرند، نعمت فردوس دور خواهد ماند. اما این ضعف پایدار نیست، گذران است و پیامبر دگر بار با همان قدرت و نیرو به مبارزه و مخالفتش با دیویسنان می پردازد. این پیامبری است که نوید صلح، آرامش، زندگی خوش، رفاه و آسایش، راستی و درستی، توسعه تمدن و اصالت آدمی را به همگان می دهد. کم کم مخالفان منکوب می شوند و در آسمان تنها خورشید می درخشد و در قسمت بعدی ملاحظه خواهد شد که فروغ این خورشید آریائی تا چه اندازه پیروزمند است. هر چند که توجه ما تنها به قسمت گاتاها بود، اما در این جا از رقیبی نیز به نام *Gaotema* اشاره می شود که از وی در قسمت یشتها سخن رفته است. برخی از مستشرقان را عقیده آن است که منظور از این کس، *Gaotama*، یعنی بودا می باشد. این عقیده را اغلب خاور شناسان رد کرده اند، اما با توجه به موضوع نایافتن معنی برای این کلمه در اوستا، هنوز ابهام بر طرف نشده است. به هر حال که اوتهمه *Gaotema* از دیویسنان و رقیبا و معاندان زرتشت است. به نظر می آید که این کس، مردی بوده است دانا، زبان آور و اهل بحث و استدلال که مزدیسنان در

مجاوزه و گفتوگو با او درمانده و مجاب می شده اند، به طوری که آرزو می شود مردی پدید آید تا وی را مغلوب کند:

از فروغ و فرآنان [فروهر یا کان] است که یک مرد انجمنی (دانا و زبان آور) تولد گردد، کسی که در انجمن سخن خود را به گوشها فرو تواند برد، کسی که از دانش برخوردار بوده و در مناظره که او تهمه *Gaotema* را مغلوب (نموده) پیروز کند بدر آید.

به هر حال بدون هیچ شک و تردیدی می توان ادعا کرد که به موجب گاتاها دو دسته در مقابل هم صف آرایی کرده اند. دسته نخستین کسانی هستند که آیین زرتشت را پذیرفته اند و در پیرو دستوراو، روش کشاورزی را پیشه کرده اند. اهورا مزدا را ستایش کرده و گاو را مقدس می شمارند و می دانند که گاو در بهبود و آبادانی زمین یار کومک کار آنان است. دسته دوم کسانی هستند که از کشاورزی گریزان بودند و به شکار و روزی و دوره گردی علاقه مندند. به ارزش گاو و ستوران سودرسان واقف نبوده و در اینها و آزار آنان کوشا هستند. اهورا مزدا را نمی شناسند و چون گذشته خدایان فراوان را می پرستند. در این که هر دو دسته از آریاهای مهاجر و باهم به ایران زمین وارد شده اند شک نیست. زرتشت آیین خود را به هر دو دسته آنان ارائه داده و تمامی شان را به قبول آیین خویش و روی آوردن به زندگی ثابت و آبادانی زمین دعوت کرد. طبیعی است که عده بی از آنان دعوت او را قبول کرده و دستوراتش را گردن نهادند، و گروهی دیگر دست از آیین کهن و پرستیدن خدایان طبیعی برنداشته و با همان روش قدیم سلوک کردند. توجهی به یسنای چهل و پنجم هیچ شک و تردیدی در این

مورد باقی نمی گذارد که هر دو دسته مخالف و موافق دارای يك زبان ، يك عملیت و يك نژاد بوده اند . قابل توجه است که کلمه تور که در اوستا به عنوان نام يك قبیله آمده است و آنرا با انتساب به ترکان از اصل خویش دور کرده اند ، نام يك قبیله ایرانی است و در شاهنامه نیز تور آمده است و به هیچ وجه مناسبتی با ترك ندارد که ترکان عثمانی می خواهند خود را بدان منتسب سازند، و در واقع يك دسته از ایرانیانند که از حیث تمدن پست تر بوده اند. اشکانیان را باید از این قبیله دانست، چطور ممکن است که تورانیان از ترکهای مغولی باشند در صورتی که اسامی آنان آریایی است^۱.

۶- سیمای پیامبر در بستر سروده ها

در باره گاتاها، یعنی سرودهایی معدود که از میان اوستا آنها را از شخص زرتشت می دانند، صحبت خواهد شد، اما اینک نظر بر آن است تا به گونه ای اجمالی از اقوالی که درباره عصر و زمان زرتشت آمده است گفت و گو شود. ارقامی که در این باره آمده است ، متجاوز از شش هزار سال پیش از میلاد تا شش صد سال پیش از ظهور مسیح است، البته بحث دقیق در باره تعیین زمان تقریبی پیامبر مستلزم وقت بسیاری می باشد و در حوصله این کتاب نیست، اما آنچه که امروزه تقریباً مسلم شده است ، میان قرنهای هشتم تا یازدهم پیش از میلاد می باشد. کسانتوس Xantus که در حدود ۴۵۰ پیش از میلاد زندگی می کرده و قدیم ترین مورخ یونانی است که از زرتشت یاد کرده است ، نوشته که زرتشت ۶۰۰ سال پیش از جنگ

۱- رجوع شود به: گاتاها - تألیف و ترجمه: پورداد - صفحه ۹۰

خشايارشا با یونانیان می زیسته است می دانیم که این شاه هخامنشی به سال ۴۸۰ پیش از میلاد به یونان لشکر کشی کرده است و با این حساب سال ۱۰۸۰ پیش از میلاد، دوران تقریبی زندگی پیامبر است و این صحیح ترین قول به نظر می رسد که محققان بزرگ آن را قبول کرده اند . البته در دو نسخه به جای ۶۰۰ - شش هزار سال پیش از جنگ خشايارشا ثبت شده است. تمام دلایل تاریخی این رقم را مبالغه آمیز و غیر صحیح دانسته اند و مهسینا Messina خاورشناس نامی ثابت کرده است که این تاریخ بایقین نادرست می باشد. هر گاه بر آن باشیم تا يك يك حتا فهرست وار نام مورخان یونانی و رومی و غیره را در این باب ذکر کنیم جز ملال و خستگی چیزی عاید نخواهد کرد و ارقامی چون ۶۰۰۰ سال پیش از مرگ افلاتون Plato و ۵۰۰۰ سال پیش از جنگ ترویا ، و آمیختن تاریخ بابل و آشور و حوادث عجیب و شگفت دیگر، همه از افسانه ها و واردی هستند که امروزه تاریخ انتقادی آنها را رد می کند، و به طور کلی هنوز دست بشر حتا به زوایای بسیار تاریک آن اعصار نیز نرسیده است. اما تحقیقات اغلب خاورشناسان بر اساس تاریخ سده ششم پیش از میلاد است و این بر اثر اشتباهی است که میان ویشتاسپ یا گشتاسپ که پادشاه هم عصر زرتشت بوده و ویشتاسپ که پدر داریوش بوده است رخ داده و از آن در ذکر گشتاسپ شاه گفت و گو شد . لیکن آنچه که مسلم است، هنوز زمان زرتشت در پرده ابهام و تاریکی پنهان مانده و شاید روزی در روزگاران آینده، این راز سر به مهر تاریخی مکشوف و آشکار گردد. اما همه قراین موجود نشان می دهند که تاریخ و زمان زرتشت را باید بالای سده دهم پیش از میلاد جست و جو کرده آنکه به سوی پایین در صد کاوش بر آمد.

جستجوی بیشتری درباره پدر و مادریامبر جز آنچه که در آغاز کتاب آمد، سودی ندارد. در واقع آنچه که برای ما مهم است، شناخت تعالیم، عقاید و اصلاحات اوست که با استناد به گاتاها، سرودهای پیامبر آشکار می شود. ما بسیار خواهان آئیم تا سیمای پیامبر را به بهترین و معلمترین مدرک فعلی، یعنی گاتاها - بی طرفانه بشناسیم. اغلب در ادبیات پارسی، از ظهور اسلام تا همین اواخر، وهم چنین در ادبیات پهلوی در عهد ساسانیان، و در روایات مورخان یونانی و رومی و سریانی و ارمنی، و به ویژه در تواریخ مغرضانه تاریخ نویسان اسلامی و برخی از خاورشناسان سرانجام عده بی از محققان و تاریخ نویسان خودمان درباره این شخصیت تاریخی، تحقیق و کوشی بی طرفانه و از روی واقع، بدون تعصب در هواخواهی یا دشمنی قضاوتی نشده و شرحی نگاشته نیامده است. البته در این مختصر ادعای انجام چنین کار کرد عظیمی نمی شود، اما با همه این احوال کوشش می شود تا تنها با توجه به گاتاها که امروز مورد اعتماد و وثوق همگان است، با تمام کمبود و قلت مدرک موجود و ناقصی آن، درباره زرتشت مطالبی نوشته شود.

در نخستین سروده پیامبر را مشاهده می کنیم که از اهورامزدا یاری می طلبد و کومک می خواهد تا با تعالیم و شیوه برحقاش در جهان آرامش برقرار سازد. آنگاه هدف خود را با گفتاری استوار اعلام می دارد «منم آن کسی که برای خدمت شما قیام خواهم کرد ای اهورامزدا»، و در ۱- در «تاریخ عمومی ادیان» تألیف نگارنده که تا کنون هفت جلد آن منتشر شده و قسمت ایران و ادیان آن سه جلد و در دست تألیف است، این مهم در حد مقدور انجام شده است.

عوض شکوه و فر دوجهان را خواستار است. زرتشت در برنامه خود نه معنویات را خوار می دارد و نه مادیات را، چون این دو با توجه به برنامه اخلاقی او، بدون وجود هم کاری از پیش نخواهند برد. آنگاه آهنگ وی را می شنویم که مزدا اهورا - را شکر گزار است. شوق و رغبت، دلگرمی و ایمان به برنامه بی که اعلام می کند در نوع خود بی نظیر است. عاشقانه خداوند بزرگ خود را سرود می گوید: «سرودهایی که تا کنون کسی سروده»، و در واقع نیز چنین است، و با اراده بی استوار در تبلیغ برنامه خود سعی است: تا مرا تاب و توانایی است، خواهم تعلیم داد که مردم به سوی راستی روند - و برای چنین کسی خوبی عده بی و زشتی گروهی بی تفاوت و یکسان نیست. در قسمت گذشته مشاهده شد که از درگاه اهورا - مزدا چگونه درخواست می کند تا توفیق یابد راهزنان و بدکیشان را به آیین راستی در آورد: «امیدوارم که با زبان خویش و به وسیله این آیین، راهزنان را به سوی آن کسی که بزرگتر از همه است هدایت کنم.» با سادگی در کلام، و مؤثر بودن گفتار برای پیروان راه راستی درخواست بهروزی، نیک نامی و خوش فرجامی می کند، اما چون آیین عرضه و تبلیغ شد، کسانی که آنرا نپذیرند، لازم است تا با زور اسلحه از میان پیروان آیین راستی بیرون کرده شوند. البته برای کسانی که به اصل رسالت زرتشت و قوف و آگاهی نداشته باشند، پذیرفتن این مورد قابل قبول نیست، اما باید توجه داشته باشیم زرتشت یک روحانی به معنی متداول کلمه و یا یک ملا نبود، وی رهبری مردمی را به عهده داشت که کشاورز بودند، دامدار بودند و زمینی داشتند که در آن خانه ساخته و با کشت و زرع امرار معاش می کردند. قوانینی وضع کرده بودند که برای تحکیم امور اجتماعی و حفظ حقوق

دیگران آن قوانین را محترم داشته و مطابقش عمل می کردند. اما منظور از آسانی که آیین نمی پذیرفتند، آن گروهی بودند که به چادرنشینی و بیابانگردی ادامه می دادند و با کشاورزی و دامداری مخالفت می کردند. اینان تا کهن به ده نشینان زارع حمله کرده و زنانشان را با خود می بردند، محصولات و دارایی شان را ضبط می کردند و گاوان و ستوران شان را غارت می کردند. این عدم آمیزش چنان که درمی یابیم مسأله مرگ و زندگی است و چنانکه در قسمت گذشته ملاحظه شد، با روشنی و صراحت علل این منازعات در گاتاها آمده است. این جنگ و ستیز، پیکاری برای پیش بردن و ثبوت مشتی عقاید ماوراءالطبیعه و مسایلی در مورد پرستش خدا و آداب مذهبی نبوده است، و هر گاه چنین موردی نیز وجود داشته، فرعی ناچیز در مقایسه با مسأله اساسی بوده. پس متوجه این چنین ناسازگاری بدون مصالحه بی می شویم. تغلل و مسامحه یکی، مساوی است با نابودی و شکست اش. به همین جهت است که زرتشت در سرود خود از مزدا خواستار است تا غلبه از آن دروغ پرستان نباشد و پیروان آیین راستی غلبه یابند.^۱

در آن روز گاران، زرتشت برای جمع اندک کشاورزان، سطح اتکا و مایه امیددی بوده است. هم رهبری بوده انقلابی و سیاسی و هم پیشوایی بوده است روحانی. روان آفرینش، جهان مادی و دنیای خاکی که از بیداد سر نشینان خود به ستوه آمده است می پرسد: «در میان مرمان، که ای و هومن برای محافظت من برگزیده شد؟» - و هومن پاسخ می دهد: «یگانه کسی که آیین ایزدی پذیرفته زرتشت سپنتمان است، اوست ای مزدا که اندیشه

۱- تمام نقل قولها و استنادهایی که می شود، از یسنا، های بیست و هشتم است.

۲- مطالب این قسمت از یسنا، های بیست و نهم است.

راستی به گستراند و از این روبه او گفتار دلپذیر داده شد. «و این چنین است که انظار دهقانان، خواهند گان زندگی شهرنشینی و دوری کنندگان از چپاول گران و غارت کنندگان چادر نشین به سوی زرتشت جلب می شود. اما وی همواره طالب صلح است، چون برای مصلحتی که در کار اعتلای زندگانی مادی است و بنیان اجتماعی تازه را بنا می کند، از همه چیز صلح ضروری تر است و می گوید ای خداوند من، نیرویی برانگیز تا صلح و صفا جای گزین جنگ و دشمنی شود، و به حصول این درخواست ایمان دارد، چون پیروان می گوید، می دانم که صلح سرانجام برقرار خواهد شد.

روح امید، خوش بینی به آینده و توسعه نیکی و عدالت بر زرتشت مسلط است. هر چند که گاه از خلال سرودهایش شرنک تلخی و ناخوش کلامی هویدا است، اما با این حال به خود و به رسالت و برنامه اش معتقد است. هر گاه تا حدودی بتوانیم دو گروه متخاصم را در نظر تجسم بخشیم: گروهی معدود و اندک که مردمانی هستند اغلب آرام و صلح جو که به کشاورزی پرداخته اند، و گروهی کثیر و جنگجوی که زندگی شان در بیابانگردی می گذرد و هر جا باضعیفی روبرو شوند به قتل و غارت می پردازند، به جرات و جسارت و بی پروایی زرتشت پی می بریم. وی فعال است، میان مردم گردش می کند و با آوای بلند آنان را به خود می خواند تا تعالیمش را بشنوند: «ای مردم به پذیرید تا جمع پیروان تعلیم دریافت کنند.»، و چون دارای «گفتاری دلپذیر» است، سرانجام گروهی دعوتش را اجابت می کنند تا به سخنانش گوش کنند.

میان سرودها، دو قسمت است که آشکار می باشد زرتشت برای جمعی

از مردمان سخن می گوید^۱. شاید از گروه مردم درخواست کرده تا برای استماع بیاناتش گرد آیند و سخنانش را بشنوند. برخی از خاورشناسان خواسته اند این قسمت ها را با «موعظه عیسا بالای کوه» مقایسه کنند، اما چه از لحاظ کیفیت و چه از نظر کمیت این مقایسه بی است بیهوده، و در حق زرتشت بی انصافی است که این چنین مقایسه از هر نقطه نظری که باشد انجام گردد. میان آرای انقلابی، معتقدات انسانی، روح شهامت و مقاومت در برابر ظلم، احترام و اصالت خانواده، کار و کوشش، اهمیت زندگانی مادی، آزادی اراده آدمی، توحید، مسأله روشن و عقلانی آفرینش، اخلاق کاتایی و بسیاری از امور دیگر که زرتشت آنها را تعلیم می داد - و موارد مشابه در آیین عیسویت تفاوت های بسیاری وجود دارد. این مقایسه از جانب هر کسی که انجام گیرد، مقایسه بی است نادرست که اعتباری دارا نخواهد بود. زرتشت برای گسستن قیود و خرافات از پیکر توده مردم قیام کرد. به الاهیات در معنای صرف و مطلق آن چندان توجهی نداشت، بلکه همتش بر آن بود تا مسأله کشاورزی، مالکیت زمین، عدم تسلط اشراف و زمین-خواران و روحانیان را به مرحله اجرا در آورد. کار و کوشش را تعلیم می داد پارسایی را در زهد و روزه داری و بیابانگردی تعریف نمی کرد. روح دلیری و جوانمردی را میان مردم منتشر می ساخت. زرتشت چون عیسا تسلیم به ظلم و زلت و حقارت را به مردم نمی آموخت. کسی که به گوید اگر فردی نسبت به شما ظلم کرد و هر نوع عمل بد و پیداد گرانه بی را نسبت به شما انجام داد، تشویقش کنید تا باز هم به ظلم خود ادامه دهد، جز دست یار ظالم و معاون جرم کسی نیست، این چنین کسی منزلت و مقام آزادگان و آدمیان را

۱- یسنا، ها - ۵۵۳۰ ۲- انجیل متی، باب های ۶-۷ - ۵

از بردگان و حیوانات نیز پایین تر قرار داده است. اما زرتشت با گفتاری صریح و روشن می گوید: «خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم تسلیم نشده و از خود مدافعه کنید»^۱. زرتشت خانواده را می ستاید. عدم پراکندگی در خانواده و اصالت آن است که موجب بقا و قدرت يك اجتماع می شود که از واحدهای کوچک خانواده تشکیل گردیده. در سراسر اوستا جمله بی پیدا نمی شود که ترك خان و مان و خوار داشتن افراد آن توصیه شود، در حالی که عیسا با صراحت این را دستور می دهد که مردمان خانواده خود را رها کنند، خود را خصی کنند. مگر آدمیان در مقام و اصالت از پست ترین حیوانات نیز کمترند. نغمه کار و کوشش در سراسر گاتاها و سایر قسمت های اوستا طنین انداز است. آن مردی از فضیلت و مقام و آسایش بهره بیشتری دارد که بیشتر کار کند، زمینی بیشتر را شخم کرده و محصول بیشتری بردارد. بی کارگی و در یوزگی نك است و پایمال کننده مقام و شرافت و هستی انسانی است. اما انجیل بی کارگی و در یوزگی را تعلیم می دهد. در آینده تئولوژی و فلسفه زرتشت اراده آدمی شریف است، جبری در کار نیست و اراده است که مقام آدمی را تا بلندی برارزشی بالا می برد، اما در ادیان سامی با تسلط جبر در فلسفه و معتقدات، آدمی جز عروسك خیمه شب بازی و محضری ضعیف و قابل ترحم و بازیچه چیزی نیست. زرتشت در جهان یگانه کسی بود که ندای توحید راستین را طنین انداز کرد، ندایی که پس از آن چون آن دیگر برنخاست. نگاهی به گاتاها موضوع را به خوبی روشن خواهد کرد و در قسمت های بعدی نیز به تفصیل از آن بحث می شود. در تمام جهان گاتاها برای محققان ادیان، فلسفه و تاریخ بشری، موردی شگفت انگیز

۱- یسنا - ۷/۴۸

است. تنها هنگامی که اهورامزدا را با یهوه Yahova و خدایان مسیحیت تاثلثشان و خدایا یا خدایانی دیگر مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که این ادعا تا چه اندازه بی روشن و درست است. تمام این موارد را با مقایسه با متن گاتاها و اناجیل می توان روشن و صریح نشان داد. پس کسانی را که می خواهند چنین مقایسه بی انجام دهند، باید بی تردید مغرض خوانند، چون تفاوت به اندازه بی است که امکان هیچ نوع سازشی وجود ندارد.

اینک از یسنا، های سی ام سخن خواهیم گفت. از همان جملات بند اول برمی آید که زرتشت برای گروهی از مردمان سخن می گوید - ای دانایان اینک می خواهم برای شما سخن به گویم، من که پیرو راستی و پاک منشی و ستاینده اهورامزدا هستم، همگان را دعوت می کنم تا سخنانم را بشنوند و به خاطر بسپارند. این وصفی است روشن، صریح و عقلانی از پیدایش زندگی بشری. این سخنان مردی است در کمال و قدرت عقلانی، لازم است تا کسانی که از زرتشت به عنوان یک عالی جناب - جادوپزشک - یاد می کنند، یا یک سلطان و چوپان وی را معرفی می کنند و یا افسونگر و جادوگرش می پندارند، به این قسمت ها توجه داشته باشند. تنها چنین بیاناتی محکم و استوار، سنجیده شده و منطقی ممکن است از دهان مردی خردمند، متفکر و بادانش برون آید :-

به سخنان مهین گوش فرا دهید، با اندیشه روشن به آن بنگرید. میان این دو آیین (دروغ و راستی) خود تمیز دهید، پیش از آنکه روز واپسین فرا رسد هر کس به اتکای اراده راه خود را اختیار کند، بشود که در سرانجام کامروا گردیم.

آن دو گوهر همزادی که در آغاز در عالم تصور ظهور نمودند، یکی از آن نیکی است در اندیشه و گفتار و کردار، و دیگری از آن بدی (در اندیشه و گفتار و کردار) از میان این دو مرددانا باید نیک را برگزینند نه زشت را.

هنگامی که این دو گوهر به هم رسیدند زندگی و مرگ پدید آوردند. از این جهت است که در سرانجام دروغ پرستان از زشت ترین مکان، و پیروان راستی از نیکوترین محل برخوردار گردند.

از میان این دو گوهر دروغ پرست زشت ترین کردار را برای خود برگزید. پیرو راستی، آن کسی که همیشه با کردار نیک خویش خواستار خوشنودی مزدا اهوراست، خرد مینوی را که با زیور ایزدی آراسته است اختیار نمود

از میان دو گوهر - راه نیکی و راه بدی، بدمنشان راه بد را انتخاب کردند و اندیشه زشت را برای خود برگزیدند و بر آن شدند تا با زشتی و بدی، جهان و زندگانی بشری را تباہ کنند. اما عناصر نیکی: راستی، نیک منشی و قدرت ایزدی که صفات و اعمال نیکند همواره برگزیدگان را همراهی می کنند و از یاری نسبت به آنان دریغ نمی ورزند. این چنین است سخنان زرتشت. مردمان همه آزادند و با اختیار که از نیکی و یا بدی، یکی را برگزینند. فواید نیکی و اثرات آن بیان شده و مضار دروغ و زشتی نیز تعریف می شود. نیکی و بدی توأمانند و همواره در جهان وجود داشته اند. اهورا مزدا، خداوند بزرگ به همگان نیروی خرد و تمیز بخشیده است تا راه خود را برگزینند. مدار گفت و گو و اساس اخلاق بر اساس نیکی و بدی است. زرتشت با تمام نیرو خواستار راستی و تبلیغ آن، و دشمن دروغ و برافکننده آن است: «ما خواستاریم مانند کسانی به سربریم که مردم را به سوی راستی رهنمایند»، سعادت و خوش بختی برای آن کسانی است که نام نیکی تحصیل کنند. هنگامی روزگار خوش خواهد بود و زندگی در آرامش و صفا خواهد گذشت که مردم جز از راه راست راهی دیگر نپویند و این نهایت آرزوی زرتشت است.

در یسنا، های چهل و پنجم نیز زرتشت را در حال سخن گفتن مشاهده

می کنیم. در این جا مردم. بسیاری از دور و نزدیک برای شنیدن گفتارهای دلپذیر زرتشت گرد آمده اند:

من می خواهم سخن بدارم، اکنون گوش فرادهید، بشنوید ای کسانی که از نزدیک و دور برای آگاه شدن آمده اید، اینک همه تان آنرا به خاطر خود بسپرید، چه مزدا در تجلی است. مبادا که آموزگار بدخواه و هواخواه دروغ با زبان خویش آیین دروغین منشر نموده و زندگانی شمارا تباہ سازد.

دگر بار از دو گوهر نخستین سخن می گوید که یکی تباہ کننده، دروغ و زشت است و یکی سازنده، راست و نیک می باشد و این دو در آرزو و گفتار و کردار با هم یگانگی و سازش ندارند. زرتشت پیک اهورا. مزدا و مبلغ نیکی است: « کسانی که میان شما به آن چنان که من می اندیشم و می گویم دل ندهند، سرانجام پشیمان گشته افسوس خورند. » گرایش به کشاورزی، نقدیس زمین می کشد، زمین اهورا مزدا را چون دختری است که برای نیک نامان و پیروان حق و راستی برکت و ثروت می آورد و اهورا برزبگران را چون پدر است و از اعمال و کردار نیک بندگان خوشنود می شود. یسنا، های چهل و پنجم، توصیف زرتشت است از اهورا مزدا: « کسی که بزرگتر از همه است... و خیر خواه مخلوقات است. » زرتشت، بارها برای همگان موعظه کرده است. وی در تبلیغ دسته و افراد معینی را در نظر ندارد و چه بارها که دیوان را که دروغ پرستان یا معاندان و چادر نشینان و دشمنان کشاورزان باشند نیز برای انتخاب راه راست و به گزینی نصیحت کرده است:

برای رسیدن به آموزش مزدا اهورا باید پیشوایان شرفا و برزبگران (سه طبقه مردم)، و شما نیز ای دیوها آن چنان که من می آموزم کوشا

باشید، ما می خواهیم مانند گماشتگان تو دور سازیم کسانی که تو را دشمنند.^۱

سه طبقه مردم آیین را پذیرفته و قوانین و راه و رسم جدید را در جامعه نو بنیاد کردن نهاده اند، اما دیوان، کسانی که نمی خواهند از دروغ پرستی دست بردارند، به آیین و راه و رسم پیشین باقی مانده و زرتشت و آیین راسترا نمی پذیرند. خطاب به کسانی که آیین را نمی پذیرند گوید: « از زمانی که شما بر آن شده اید که به مردمان بدترین صدمه رسانید باید شمارا دوستان دیوها نامید که از اندیشه نیک دور و از اراده مزدا اهورا گریزان و از آیین مقدس روگردانند.^۲ »

زرتشت از خود نیز گهگاه در خلال سرودهای دلپذیرش یاد می کند و همین اشارات مختصر است که سیمای وی را برای ما ترسیم می کند. پاره یی سرودها با جمله: « منم آن کسی که ... » شروع می شود. می گوید منم آن کسی که با نیرو و اراده بدمنشان را دور می کنم و مردمان را از خود ستایی، غرور و دروغ حفظ می کنم و ستوران زیان رسان را با راه و تدبیر از چراگاه ها می رانم. زرتشت به خدای خود، به اهورا مزدا با تمام وجودش عشق می ورزد: « من عاشقی و ستایش گویی تو را پیشه خود قرار می دهم و مراقبت و تقویت اشا [راستی] را تا آخرین حد امکان و توانایی ادامه خواهم داد.^۳ » مهر و اتکا و یاری و دوستی و عشق اش بدان اندازه است که:

منم آن کسی که در سر انجام، پس از پایان یافتن زندگانی، در کشور پاک منشی و در راه مستقیمی که به سوی راستی دلالت کند، در آن جایی که بارگاه مزدا - اهورا است، مهین سروس تو را به یاری خواهم خواند.

اما الاهیات چندان از مرز عقل و خرد در کاتاها در نمی کنند .
 اهورا مزدا ، عقل کل جهانی است و جلوه اش در صاحب عقلا و راست
 گرایان آشکار است . در هر قسمتی رسالت راستین زرتشت نمودار می شود .
 همواره چهرهٔ مصلح ، قانونگذار ، مرد انقلابی ، حمایت کنندهٔ نیکان ،
 کارگران و کشاورزان ، و معاند و خصم زشت کرداران را مشاهده می کنیم :
 «منم آن پیشوایی که راه درست راستی را بیاموختم ، اینک از منش پاک
 می خواهم چیزی تعلیم گیرم که از آن زراعت را به کار اندازم^۱» هر گاه
 تا حدودی اندک مسایل الاهی که تنها منحصر به وجود کامل و یکتای
 اهورا مزداست مطرح می شود ، از برای بنیان اخلاقی و مبارزه با طبیعت
 گرایی و خدایان پرستی و شرک و نفی قربانی های خونین است ، ورنه جا به
 جا زندگی مادی و جسمانی ستوده می شود : «ای مزدا تمام خوشی حیات
 را که در دست تست ، از آنچه بوده و هست و خواهد بود به ارادهٔ خویش
 به ما ارزانی دار - به دستیاری و هومن [پاک منشی] و خشترا [قدرت -
 ایزدی] و اشا [راستی] زندگی جسمانی را خوش و خرم ساز^۲» هیچ -
 گاه در مذاهب کهن چنین سیمایی و چنین عقایدی پاک و دور از خرافه
 نخواهیم یافت . سحر و جادو ، آداب قربانی و ماوراء الطبیعه در این دستگاه
 نفی شده است . تعدد خدایان ، شرک و هدایای تقدیمی و ندور را در این
 آیین راهی نیست . هنگامی که زرتشت همهٔ اینها را نفی می کند ، در
 سرودی برای پیروان ، «منان را دعوت به تاسی از خود می کند و نشان
 می دهد که تقدیمی و هدیه به پیشگاه خدایی بزرگ و والا چیست :

زرتشت ، برای سپاس گذاری ، جان خویش و برگزیده ترین اندیشه و
 کردار و گفتار نیک خود را ، با آن چه اوراست از تواضع و برتری ،

تقدیم آستان مزدا و راستی می نماید^۱ .

میان تمام مصلحان اعصار کهن هر گاه جست و جو کرده و در
 آثارشان کوش نماییم ، آیا این چنین سیمایی خواهیم یافت ؟ بدون شك
 حاصل مطالعات شکل اولیهٔ آیین زرتشت ، جز پاسخی منفی به ما نخواهد
 داد . بشردوستی و مردم گرایی ، اهمیت به اصالت مقام انسانی است که
 چنین مردی را در ایران زمین برانگیخت : «ای مزدا ، خواهشم از شما
 این است که در ماندگان و بیچارگان را دست گیرید^۲» . خدایش ، آن
 پروردگاری که با نیروی اندیشهٔ عصر مانیز سازگاری دارد ، به زندگی
 مادی و پاکیزهٔ این جهانی صحنه می گذارد : «ای مزدا ... این ، خود مرا
 مژده یی است از تکامل و کامیابی در همین جهان تا آن که هماره
 خورسندتری و شادمانه تر با ستایش و سرود به سوی شما گرایم^۳» در سرود -
 های دلپذیر و خوش آهنگش از مزدا درخواست می کند تا وی و پیروان
 را هدایت کند . نه درخواست تنعمات بهشتی می کند و نه می خواهد تا از
 آتش دوزخ نجات یابند ، نه وعدهٔ نماز ، قربانی ، مراسم سفید و انجام
 آنها را به مزدا می دهد و نه درخواست مال و مقام می کند ، بلکه درخواست
 و تمنا می کند که راه راستی ، نیک گرایی و پاک منشی را هر چه روشن تر به
 او بنماید . گاه اوج این فلسفهٔ مادی و بینش روشن به شکل بهت آوری
 تابندگی می یابد . در حقیقت میان آن بجهت خرافات ، اعتقادات فوق
 طبیعی ، سحر و جادو ، معتقداتی دربارهٔ بهشت و دوزخ و آداب شمعی و
 کاهنی که با رسوم قربانی و هدایای هدایا برای خدایان و ارواح مرسوم
 بود ، این عقیده جز از مغز و اندیشهٔ متفکری عالی مقام ، انسانی صالح و
 اندیشمند و مصلحی بزرگ و مردی که زندگی نیک گرایی را می ستود و

زعیمی اخلاقی قابل تراوش نبود که رستگاری و خوشبختی در گرو کار و کوشش آدمی است در همین جهان از طریق درستی و پاکی :

آری، ای مزدا - این پادش گرانها را به دستیاری نیک منشی در همین جهان خاکی به کسی بخش که در کار و کوشش است چنان که در آیین نیک نو از آن وعده شده است، آیینی که کارگران را به سوی عقل و تدبیر کشد ۱ .

زمانی فرا می رسد که وی خود را معرفی می کند. وهومن، یا صفت پاک منشی مزدا از وی پرسان می شود که تو کیستی ای زرتشت و هر گاه از تو سوال کنند از چه خاندان و دارای چه نشان و مقامی، چه خواهی گفت؟ « پس من بدو گفتم: نخست منم زرتشت و تا به اندازه پی که در نیرو دارم دشمن حقیقی دروغ پرست و یک حامی قوی از برای دوستاران راستی خواهم بود... » آنگاه به وی اجازه داده می شود که آنچه خواستار است به خواهد - زرتشت می گوید چون از آیین و رسالت آگاه شدم، هر چند که در آغاز تبلیغ آیین و اصلاح وضع موجود برایم زحمت بسیاری به بار آورد، اما استقامت کردم و از مشکلات هر آسانی به خود راه ندادم، اما اینک خواستار آنم تا چون دوستی و یاری به من کومک کنی و توانا بیم بخشی تا به اصلاحات خود به خوبی نایل شوم و تپاه کنندگان زندگانی مادی و خرافه پرستان، و راهزنان و بیدادگران را از جامعه نو بنیاد بدور رانم .

بندهای اولیه یسنا، های چهل و ششم، سیمای غمگین پیامبر را نشان می دهد. در این باره در قسمت های گذشته تا اندازه پی بحث شد و اینک نیز به نکاتی اشاره می گردد. این سروده ها هنگامی را می نماید که زرتشت از ظلم و بیداد روحانیان و مالکان و اشراف درمانده و محزون شده است: « به

کدام خاک روی آورم ، به کجا رفته پناه جویم... » آنگاه گلایه می کند که کارگزارش، پیروانش و گله اش کم است و در برابر ظالمان از لحاظ ثروت مادی دست تهی مانده و بدین سبب پیشرفتی نمی کند. قابل توجه این جاست که برخی از کسان به این قسمت ها اعتراض کرده اند که پیامبر را چنین گلایه هایی نبایستی، و یامی گویند ترجمه ها گونه هایی دیگر بایستی باشد. اما زرتشت مردی است مادی، انسانی است در شمار انسانهای دیگر و در هیچ جا از سرودها خود را در شمار شخصیت های غیر عادی، مافوق طبیعی، مقتدر و افسانه پی معرفی نمی کند. همه عظمت وی در همین سادگی، طبیعی بودن و حالات عادیش مضمراست. اما پس از گلایه ها و ناراحتی ها، پس از شام ظلمانی، سپیده آرام و ملایمی را نشان می دهد: « کی ای مزدا سپیده دم بدر آید و نوع بشر به سوی راستی روی کند. چنان که برمی آید دروغ پرستان برایش دام هایی می گسترند. روحانیان مقام باخته و بی نقش شده، مالکان و اشراف راهزن در صدد جانش برمی آیند. پس از خداوندش سوال می کند که به جز عناصر نیکی، در برابر دروغ پرستان و دشمنان چه کسی از جانش حمایت می کند؟ :

کسی که خیال دارد دودمان مرا تپاه کند مبادا که از کردارش آسیبی به من رسد بشود که کلیه صدمه خصومتش به خود او متوجه گردد، به طوری که زندگانی خوب نه زشت را از او دور کند ای مزدا.

سرانجام واپسین لحظات حیات پس از چنین دوران پرفراز و نشیبی فرا می رسد. در قسمتی دیگر از تعالیم گاتاها و اساس اخلاق زرتشتی گفت و گو خواهد شد و آن مکمل این بحث و دنباله آن است. تا واپسین لحظات در اجرای رسالت و گسترش آیین و تحکیم مبانی جامعه تازه بنیاد پایمردی می ورزد و درخواست می کند تا اهورا مزدا توفیقش دهد :

۱- برای کاوشهای تازه در این باب رجوع کنید به کتاب « گوهرهای نهفته » نوشته :

آموزگار، ستایش کنان صوت خود را بلند می کند. ای مزدآن دوست راستی زرتشت تا آنکه زبانه را براه راست رهنمون شوی ای آفریننده نیروی خرد به توسط منش پاک مرا از آیین خویش بیاموز.

سرانجام، آن گاهی که مرگ را از نزدیک می بیند، سرود می سراید، سرودی آن چنان عمیق و پرمغز و عالی که سیمایش را در واپسین لحظات نشان می دهد و این در واقع سیاسی است از جانب او برای خداوند کارش که پس از گذران عمری دراز، آیین راستی را گسترده، مبارزه ها کرده و نشیب و فرازها دیده است و اینک دیگر مایل به استراحت ابدی است:

آیا روان پس از مرگ می تواند از کسی امید پناهی داشته باشد - یقیناً می دانم که آن کس جز از راستی و منش پاک و توای مزدا که در همین جهان به درخواستم توجه کرده به من دستور نام یاری می کند [می کنید] کسی دیگر نخواهد بود ۲.

۷- اصلاحات اجتماعی

ما از روی گاتاها، با دقت و تعمق می توانیم آیین و روشی را که زرتشت مبلغ آن بود، دوباره احیا کرده و بشناسیم. آن چه که تا کنون انجام شد، تا حدود بسیاری خواست ما را درباره شناخت ایده ثلوثی زرتشتی یاری کرد. البته هر گاه از محدودیت و قیدی که تا کنون برای خود قایل شده ایم که از حدود گاتاها دور نشویم، خارج کردیم، همه مباحث و اصول به گونه دیگری در خواهند آمد. در این قسمت نیز کوشش می شود تا روش دنبال شده حفظ شود، و آنگاه به بررسی و شناخت آیین مزدائیسیم زرتشتی از روی همه اوستا اقدام می شود. پیش از هر چیزی لازم به توضیح است که نیمی از گاتاها یا سرودها، امروزه محرز است که سراینده اش

۱- یسنا - ۶/۵۰ ۲- یسنا - ۱/۵۰

شخص زرتشت بوده است و سرودهای دیگر را نیز شاگردان اولیه زرتشت سروده اند. هماهنگی تعلیمات، قدمت زبان، سبک سرایش، مفاهیم و مضامین هم آهنگ این مطلب را ثابت کرده است. اما سایر قسمت های اوستا ترکیبی است از عقاید پیش از زرتشت که به ویژه در یشت ها منعکس شده اند و دیگر کونی های پس از زرتشت تا زمان ساسانیان، و عناصری که از آیین ها و فلسفه ها و اساطیر و مذاهب ملل دیگر به تدریج در این مجموعه مطابق معمول داخل شده اند.

انقلاب کشاورزی

در این قسمت لازم است تا در دنباله بندهای پیشین، از مفاهیم گاتاها، در باب اصلاحات زرتشت بحث شود. زرتشت رسالتی داشت در اجتماعی از هم گسیخته و بی سامان. د کترین زرتشت دارای دو وجه بود: وجه مادی و شکل معنوی - یعنی دو چیزی که هر دو رو به تباهی و گسیختگی داشت. اقتصاد دارای مفهوم صحیحی نبود. مردمی دام پرور و بیابان نشین در حال بیلاق و قشلاق زندگی می کردند. زمانی فرا می رسید که گرسنه می ماندند و هر چند که دارای خصایل نیکی بودند باز هم اجباراً به قبایل دیگر و مردم دیگر حمله کرده و تأمین معاش و حیات می کردند. سرزمین جدید استعداد برای کشاورزی داشت. زرتشت در طرح تازه و نیرومند اقتصادی که عرضه می کرد، تأمین معاش برای روزمبادا، دام پروری، زندگی آزاد و حرفه برای همه افراد را وعده می داد، و این امر منوط بر آن بود تا خانواده ها، طوایف، عشیره ها و قبیله ها دست اتحاد به هم داده و زندگی بیلاق و قشلاقی و بیابانگردی خود را بدل به ده نشینی و کشاورزی کنند. بدون شك این طرحی بود قابل اجرا که به مرحله عمل نیز در آمد. اما عده بی به سنن و

روش قدیم مؤمن باقی ماندند و گروهی طرح اقتصادی و روش نوین زندگی را تحت رهبری و قیادت زرتشت پذیرفتند. آنگاه میان دو جناح پیکار در گرفت. آشکار است که اجتماع ده نشین، قوانینی لازم داشت و هر چند آن قوانین، شکل مالکیت و مسأله تقسیم زمین و سرنوشت محصول مازاد و مسایلی در این موارد از آن زمان بهما نرسیده است، اما بدون شك زرتشت با قریحه ذاتی و نیروی نظامت و تدبیر خود با تعمق کافی قوانینی در این باره وضع کرده بود.

منع قربانی و مستی

مخالفت وی با مسأله قربانی گاو که رسم شایع قدیم بود، در شکل حقیقی اش جهت اصلاحات اقتصادی انجام گرفت. گاو در جامعه جدید التأسيس کشاورزان اهمیتی وافر داشت. غذای مردمان را تأمین می کرد و مدفوعش کود کشتزارها بود و مهم تر از همه زمین را به وسیله این حیوان کشت می کردند. زرتشت و پیروان او به شدت با مسأله قربانی و اعمال آن مخالف بودند. پیروان دروغ و معاندان روش نوین زندگی و دشمنان جامعه تازه کشاورزی تنها آنانی نیستند که سلاح برمی دارند و پیکار می کنند: «این آن کسی که [خطاب به آموزگار و سالار دیویسنان] کلام مقدس را ننکین ساخته، از ستوران [زمین] و خورشید به زشتی یاد می کند... و چرا گاهان را نابود می سازد!»، اینانند دروغ گویان و مردمان بی آیین و در این جاست که هدف زرتشت را از پیروان یاد دشمنان درمی یابیم: «نفرین توای مزدا به کسانی باد که از تعلیمات خود مردم را از کردار نیک منحرف می سازند و به کسانی که گاو را با فریادشادمانی قربانی می کنند»^۱. زرتشت مردمانی

۱- یسنا - ۱۰/۳۲ - ۲- بند دوازدهم

را که به آیین قدیم باقی مانده اند نکوهش می کند که از سر کردگان و رؤسای روحانی اطاعت نکنند، چون آنان دشمن حقیقت و نیکی هستند و با خرافات و آداب نکوهیده بی چون نوشیدن مسکر و قربانی گاومی خواهند توجه خدایانی را که وجود ندارند جلب کنند.^۱ شاید در این قسمت، سهم عمده رستاخیز زرتشت و هدف اصلاحاتش روشن شود:

این را می خواهم از تو به پرسم - آیا دیوها از شهریان خوب بوده اند؟ - آنان به چشم خود می بینند که چگونه گریبان را وسیع برای خوشنود ساختن آنان به گاو [گیتی-زمین] ظلم و بیداد می کنند و گاوها به جای آن که آن را به پروردانند و به راهنمایی اش - به زراعت بیفزایند آنرا همیشه به ناله درمی آورند.

در «بهرام پست» نیز اشاره به این نوع قربانی ها از جانب دیویسنان شده است.^۲ علاوه بر هدف اصلی در مخالفت با قربانی حیوانات، احساس رحم و شفقت نیز انگیزه انسانهایی مهربان می شده است تا با قربانی های رایج و خوفناک مبارزه کنند، چون حیوانات را با زجر می کشته اند و با فشار و به ضرب چماق استخوانهایشان را زنده زنده شکسته و چشمهایشان را درمی آورده اند^۳ و این اعمالی خرافی و غیر انسانی بوده که دیویسنان بد تحریر و ترغیب روحانیان انجام می داده اند. اما در اصلاحات زرتشت اینها از جمله اعمال منفور محسوب گشت و به جای آن پرورش احشام و احترام به این جانورانی که دوست مردم و گومک و یاوری برای شان می بود مرسوم گشت: «درود به چارپایان، درود به چارپایان، سخن خوش از برای چارپایان، پیروزی از برای چارپایان، چرا گاه از برای چارپایان، کشت و ورز برای چارپایان که از برای خورش ما به پرورد»^۴. با روشی

۱- بند چهاردهم - ۲- بهرام پست، بند ۵۴ - ۳- بند ۵۶

۴- یسنا - ۲۰/۱۰

روشن تر و مؤثر تر در ریشته‌ها نیز این موضوع آمده است^۱، و همه این‌ها مأخوذند از کاتاه‌ها: «از برای ستوران کشت و ورز مهیا ساز و از برای تغذیه ما آن‌ها را به پروران^۲». در جایی دیگر نیز باز اشاره به اعمال نا انسانی و خلاف قانون زراعت دیویسنان می‌شود^۳ و با توجه به مباحث گذشته، متوجه می‌شویم که چگونه زرتشت در خلال یک رستاخیز عظیم اجتماعی و اقتصادی، اخلاق را نیز از صورت زشت و نکوهیده‌اش به طریقی عالی متحول می‌سازد و خود به خود عناصر مذهبی نیز مشمول این تحول می‌شوند. دیویسنان در ضمن مراسم قربانی و آداب مذهبی، مسکری می‌نوشیدند که که به حالت مستی دوچار شده و در آن حالت دسته‌جمعی «رقص جذبه‌یی»^۴ می‌کردند، اما زرتشت مسکرنوشی را نیز منع کرد: «کی ای مزدا شرفا به رسالت پی خواهند برد، کی این مشروب مسکر و کثیف را برخواهی انداخت...»^۵

احترام و ارزش حیوانات

در انقلاب کشاورزی زرتشت بالطبع توجهی بسیار به حیوانات، به ویژه دامان و جانوران اهلی مبذول می‌شد و به همین جهت است که در جاهایی بسیار از اوستا حیوانات از احترامی فراوان برخوردارند: «آن جایی که ستوران آرام دارند و پناه گاه سالم ستوران است، مهر توانا نگران است»^۶، چون هر موردی هر گاه با رنگ مذهبی همراه می‌شد، تأثیری بیشتر داشت، به همین جهت احترام به حیوانات شکلی مذهبی پیدا کرد.

۱- بهرام‌یشت، بند ۶۱ - ۲- یسنا - ۵/۴۸ - ۳- یسنا - ۱۴/۵۱

۴- تاریخ ادیان، کتاب دوم - تألیف نگارنده - ۵- یسنا - ۱۰/۴۸

۶- مهریشت، بند ۱۵

مزدیسنان در ادعیه خود از اهورا مزدا تقاضا می‌کردند: «این کشور از انبوه ستوران و مردان بهره‌مند باد»^۱، اما لازم به تذکر است در این باره هیچ افراطی نمی‌شده است. در آیین زرتشت برخلاف آیین هندوان احترام به حیوانات تا جایی معمول بود که وابستگی به زندگی خوش و آسایش مردمان داشت. دستور بود تا حیوانات موزیه و جانورانی که برای مردمان و زندگی زیان به بار می‌آوردند، نابود و دور شوند - در حالی که میان فرقی از هندوان افراط در احترام جانوران تاحدی بود که حتا به روی زمین با دشواری و بی رغبتی راه می‌رفتند مبادا که گرمی و حشره‌یی زیر پایشان نابود شود، صعوبت بلع آب داشتند تا مبادا جانوران غیر قابل رؤیت آب را به‌خورند. زمین را کشت نمی‌کردند مبادا که گرم‌های خاکی و سایر جانوران به‌میرند در این جاست که عمق نهضت اجتماعی زرتشت آشکار می‌شود، نهضتی که در شکل و قالب کامل مادی‌اش، شامل اخلاقیات نیز شد و تا حدود اندکی که به الاهیات پرداخت تنها برای نتیجه‌گیری‌هایی در اخلاق می‌بود.

نزوم کار و کوشش

مشاهده شد که زرتشت در خلال سرودها، بارها درخواست می‌کند تا اهورا مزدا در همین جهان خاکی از حشمت و فرزاندگی و دارایی نیکوکاران را بهره‌مند سازد. این امر جز با کار و ارزش آن به حصول نمی‌پیوندد. در هیچ جای آیین مزدایی، بیکارگی و تنبلی تجویز و دستور داده نشده است. جامعه نو بنیاد کشاورزان تنهادر اثر ایمان افراد و کار مداوم ممکن بود رونق و بنیان یابد. احترام، شوکت، ثروت، قدرت و آسایش و رستگاری هر

۱- فروردین‌یشت، بند ۵۲

فردی در این جامعه منوط به آن بود که بیشتر کار کند. در سراسر اوستا، از گاتاها تا وندیداد Vandidad روح فعال و کاری و پرتلاش و کوششی مشاهده می شود که در کار سازندگی است. جسم و تنی که این چنین باید کار کند، احتیاج به نیرو دارد و نیرو از امساک و ناخوردن پدید نمی شود، پس روزه داری و امساک برای یک جامعه بی فعال و کاری چون ایرانیان روشی پسندیده نبود. اینک به قسمت های ذیل توجه کنیم که روح اصیل و سازنده بی که زرتشت در مردمان می دمید، از دیدگاه لزوم کار و کوشش چگونه بوده است:

ای آفریننده جهان جسمانی، آیا خوشترین جای زمین کجاست؟ - پس اهورامزدا گفت: ای اسپهتمان زرتشت جایی که مرد پارسا (مؤمن به آیین زرتشت) خانه بی به سازد که دارای آتش و گاو و گوسپند وزن و فرزند و اهل بسیار باشد. پس از آن در آن خانه گاو و گوسپند بسیار و آرد بسیار و سگ بسیار و زنان و بچه های بسیار و آتش بسیار و اسباب زندگی خوب بسیار باشند... خوشترین زمین جایی است که کسی بیشترین غله و علف و درختان میوه دار دارد، و در زمین خشک آب پدید کند و زمین با تالاقی را خشک گرداند... (آیا بازهم) خوشترین زمین کجاست؟ - اهورامزدا پاسخ داد ای اسپهتمان زرتشت، جایی که ستوران گوناگون در آنجا بیشتر پرورش یافته و بیشتر زاد و ولد نمایند... جایی که ستوران در آن زمین کود بیشتری به پراکنند... ای آفریننده جهان جسمانی چه کسی زمین را بیشتر خوشحال می کند؟ - اهورامزدا گفت، کسی که بیشترین مقدار کشت کند و بیشترین مقدار درخت بکارد و علوفه سبز کند و زمین را سیراب سازد و آب در آورد، زمینی که بدون کشت و شخم و بی حاصل ماند، چونان زنان زیبایی است که بی شوهر مانده و بچه های بسیار نیاورد.

این گفت و گوها هم چنان ادامه دارد. فراهم کنندگان اوستا در

عصر ساسانی، فرگرد سوم وندیداد حالیه را که یکی از کهن ترین قسمت های اوستاست، بدون توجه و مطالعه در قسمت وندیداد جای داده اند که مغشوش ترین جزء اوستای کنونی می باشد. به هر حال در ضمن این قسمت و در خلال این گفت و گوها، خود را بیش از هر چیزی با عصر اولیه زرتشتی و تعالیم ارجمند زرتشت نزدیک می بینیم. زمین خطاب به مرد بزرگتر می گوید ای مردی که با کوشش و تلاش مرا بارور و حامله و زاینده ساختی، اینک برای تو محصول و فراوانی و ثروت به ارمغان می آورم، اما زمین خطاب به مردم تنبل و بیکاره بانگ خشم بر می دارد که شما چون بیکارگی پیشه ساختید و به کار زراعت نه پرداختید، جز خفت نصیبی نخواهید برد و با در یوزگی و کدایی معاش خود را از پس مانده سفره دیگران تأمین می کنید.

از اهورامزدا پرسش می شود که چه چیزی دین مزدایی را تقویت می کند، و پاسخ می آید هنگامی که غله بیشتری کشت شود و محصول فراوان تری عاید گردد. هنگامی رواج آیین راستی مزدایی به دلخواه انجام خواهد شد که زمین های بیشتری زیر کشت روند، ثروت فراوان گردد، مردمان شکم سیر و دارنده و آسوده خیال باشند، هر کس که گندم بکارد، جز نیکی چیزی ندرود. هنگامی که زمین ها بسیار کشت شوند، ثروت و فراوانی به هم رسد و چون ثروت و فراوانی حاصل شد، دروغ پرستان و دیویسنان ترسان و هراسان شوند، چون هنگامی ترس و هراس ندارند که مزدیسنان را ضعیف و ناتوان یابند، پس این است دستوری ساده در آیین مزدایی. کار و کوشش در سایه راستی و نیک منشی و کوشش در توسعه زندگی راحتی و ایجاد ثروت و قدرت کافی برای حفظ استقلال.

این چنین است که زرتشت را می شناسیم.

بدن نیرومند بایستی نابتواند کار و فعالیت نموده و برنامه اقتصادی زرتشت را توسعه بخشد. در آیین زرتشت روزه ممنوع و حرام است: « از ناخوردگی نه توانایی پیدامی شود و نه ایمان استوار پدیدمی آید و نه نیروی لازم جهت کشت زمین و نه کود کان سالم پدیدمی آیند. زندگانی سالم جسمانی، لازمه اش خوردن است، چون از ناخوارگی جز رنج و ضعف و مرگ چیزی تولید نمی شود » هر گونه آیین رهبانیت و زهد در روش مزدیسنان به شدت نکوهیده شده است، از میان دو مرد، آنکه زن دارد نسبت به مجرد ارجمندتر است، آنکه ثروت دارد و نیرومند است از کسی که زهد و امساک پیشه می سازد مقام والا تری دارد. چون مردی که نیرومند است و زندگی مادی را محترم می دارد و بر اثر کار کردن ثروت اندوخته، بهتر می تواند از خود و دیگران در مقابل دشمنان دفاع کند و در برابر سرمای زمستان و خشک سالی و رویدادهایی دیگر خود و خانواده اش را مصون سازد.

اختیار

زرتشت با اصالت اختیار آدمی، نه آنکه تنها در اصول فلسفی مباحثی گشود، بلکه ارزش و مقام آدمی را بالا برد، اساس کاهلی و تنبلی را بر انداخت. خداوند نه کسی را زشت و نه کسی را نیک آفریده، در لوح ازلی سر نوشت کسی ثبت نشده است، نه قلم به بدی کسی پیش از تولدش زخم خورده و نه نیکی و رستگاری او. بلکه در جهان راه نیک هست و راه بد نیز وجود دارد: « با اندیشه روشن به آن بنگرید، میان این دو آیین خود تمیز دهید و راه را انتخاب نمایید... از میان این دو کسی که خواهان رستگاری است، باید نیک را برگزیند نه زشت را. » و اما به شکل روشن تر و جالب تری در باب اصالت

اختیار آدمی این قسمت است:

در هنگامی که توای مزدا در روز نخست از خرد خویش بشر و دین و نیروی اندیشه آفریدی، در هنگامی که زندگانی را به قالب مادی در آوردی، وقتی که تو کردار و اراده آفریدی، خواستی که هر کس بر حسب اراده خود از روی اعتقاد باطنی رفتار کند.

طلب نیکی و خیر برای پیروان راستی

آن چنان که ملاحظه شد، زرتشت می گفت من دوست کشاورزان، دهقانان و پیروان آیین راستی، و خصم دروغ پرستان و دشمنان شهر نشینی و زراعت و راهزنان هستم. عصر نخستین آیین زرتشت که معاصر بازندگی و حیاتش بود و مدتی پس از آن، خصومت و جنگ میان این دو دسته برقرار بود. هم چنان که زرتشت دروغ پرستان و روحانیان اغفال گر را که راهنمایشان بودند دشمن بود و نفرین شان می کرد، پیروان آیین راستی و دهقانان و گرایندگان به انقلاب را می ستود و برای شان درخواست خیر و برکت و رستگاری می کرد: « کسانی را که تو از برای درستی کردار و پاکی فکرشان سزاوار می شناسی آرزوی آنان را بر آورده کلمه وافرما^۱. » سیمای پیامبر را می توانیم تجسم بخشیم که در موعظه ها و خطابه هایش پیروان را دلگرمی می بخشید: « کسی که به دوستار راستی بگردد از او در آینده ذلت طولانی و تیرگی و خورش زشت و ناله و فغان دور ماند^۲. » کسانی که به خواهند پیروان راستی را خوشنود سازند، از هر طبقه و دسته یی که باشند با پرستاری از ستوران و محبت به آنان، می توانند وظیفه خود را انجام دهند: « ای اهورا وای اشا به کسانی گوش دهید که در کردار

و گفتارشان به سخنان تن گوش دوخته و به مینش پاک تکیه داده اند، به کسانی که تو خود نخستین آموزگار آنانی ای مزدا^۱، در هر حال در هر سرودی، در هر خطابه و نیایشی، زرتشت یاران خود را، پیروان راستی را، گرایندگان به جامعه نوین را مورد دعا قرار داده و برای شان توفیق، طلب رستگاری و استواری در ایمان می کند.

صلح

در آرزوی صلح و دوری از جنگ است، چون خواه مرد روحانیات باشد خواه در راه مادیات و یا هر دو چنانکه هست، تنها يك صلح عالی می تواند به پیشرفت او کومک کند: «ای اهورا، به روان آفرینش تاب و توانایی بخش - از راستی و پاک منشی وسیله یی برانگیز که از نیروی آن صلح و آسایش برقرار گردد...»^۲ این صدای زرتشت است که از خلال اعصار ناپیدا به گوش می رسد، پس از آن گروه مؤمنان و پیروان، در اقرار نامه ایمانی خود، این جمله را کنجانندند: «من می ستایم آیین مزدیسنا را که دور افکننده جنگ افزار و ضد جنگ و خونریزی است.»^۳ در اوستا این گونه جملات چه بسیار به نظر می رسد، چون زندگی دهقانی و جامعه جدید التاسیس بدان نیازمند است: «ما صلح و سلامتی را می ستایم که جنگ و ستیزه را در هم شکند»^۴ صلح طلبی در آغاز بایستی بسیار پرریشه و دارای استحکام و استواری بوده باشد تا از آغاز تا پایان کار ساسانیان، شکل و قالب خود را هم چنان حفظ کرده باشد و به همین جهت است که نه تنها در اوستا، بلکه در کتب پهلوی و روایات متأخر، هم چنان درباره اش تأکید و توصیه

۱- یسنا - ۳/۵۱ ۲- یسنا ۱۰/۲۹ ۳- یسنا - ۹/۱۲ ۴- سروش

یشتها دوخت، بند ۱۵

می شد. اما در این صلح جوینی ضعف به هیچ وجه راه نداشت، احقاق حق ستوده و تمکین به ظلم حقارت آمیز بود، به همین جهت است که در گاتاها به جملاتی چنین بر می خوریم: «خشم باید باز داشته شود، در مقابل ستم از خود مدافعه کنید.»^۱ این است گاتاها، و چنین است سرودهای زرتشت. در چنین مجموعه اندک و کهن هر گاه به خواهیم کوشش و جست و جو نماییم، آیینی تام و کامل به وجود خواهد آمد چنانکه در روزهای نخست وجود داشت و به همین جهت است که انظار همه خاورشناسان، تاریخ نویسان و محققان تاریخ ادیان را به خود معطوف داشته است.

۸- اصول پاداش در این جهان و آن جهان

اساس و بنیان دینان، وابسته به معتقداتی است درباره روح و جاودانی آن و مسأله آخرت. البته این معتقدات دینی که همراه با مسایلی دیگر مطرح می شوند، قسمت ما بعد الطبیعه را شامل می شوند. شکل نخستین آیین زرتشتی از بسیاری مسایل ما بعد الطبیعه یی پالوده است و در این قسمت هر گاه به شکل گاتایی این آیین بنگریم، بامذهبی روبرو خواهیم شد که کاملاً دستورالعملی است از برای «زندگانی خوب جسمانی» اما در آیینی که زرتشت آورد به اخلاق توجه شدیدی مبذول شد و اصول سه گانه اخلاق زرتشتی در همه جهان شناخته شده است که: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک باشد. صفات و اخلاق اهریمنی درست متضاد این سه اصل است، یعنی: اندیشه زشت، گفتار زشت و کردار زشت. زرتشت چنان که گذشت بارها توصیه می کرد که راه نیک باید برگزیده شود تا موجب رستگاری گردد. آدمی آزاد و مختار است تا در زندگی خود به یکی

از دوراه به پیوند، اما هر گاه راه نیک را برگزیند از پاداش مادی این دنیا و پاداش معنوی سرای دیگر برخوردار خواهد گشت. پاداش مادی دنیوی همان‌هایی است که در قسمت گذشته ضمن بحث از موضوع کار و کوشش مطرح شد. کار و فعالیت مؤمنان است که در زندگانی، ثروت و مال برای شان حاصل می‌دهد. اصولاً بیکارگی و تنبلی از صفات زشت آدمی است و اهریمن مروج آن می‌باشد. هر کسی که تنبل بوده و کار و فعالیت نکند، به سپاه اهریمن پیوسته و از نیکی بریده است: «کاهلی را از خود دوردار، ورنه او تو را از کردار نیک باز خواهد داشت»^۱. این موارد باتأکید و تصریح در سراسر اوستا و کتب پهلوئی آمده است. اما پیروان راستی و حق پویان علاوه بر سعادت و نیک‌فرجامی، جهان مینوی را نیز به انتظار دارند. در گاتاها روح و جاودانگی آن وجدایی روح و جسم سخنی به میان نیامده است. ما نمی‌دانیم آیا در آن عصر اولیه آیین زرتشتی به جاودانگی از روح وجدایی آن از تن باوری بوده است یا نه، اما در گاتاها از سه طبقه مردم از لحاظ سنجش ایمان سخن رفته و از سه مکان یاسه عنصر که می‌توان آنها را به: بهشت، دوزخ و برزخ نامزد کرد یاد شده است. در برخی جاها ما می‌توانیم در شکل اولیه آیین، مقامی برای زندگی آینده قایل شویم: «از این جهت توای مزدا مرا از خرد و زبان خویش بیاموز که زندگانی آینده چگونه خواهد بود؟»^۲ در این جاست که مسأله تفسیر وجدانی نفی می‌شود. به مصداق عبارت و مقتضای موقعیت، پاره‌یی اوقات می‌توان در گاتاها، بهشت و دوزخ را، و اثرات آسایش و عذابش را به وجدان احاله کرد. یعنی هر گاه کسی نیکی کند و خوب باشد،

۱- مینوخرد، پرسش اول، باب دوم- بند ۲۹-۳۰ ۲- یسنا - ۱۱/۲۸

وجدانش آنقدر آسوده است که احساس آسایش بهشتی می‌کند و بالعکس مرد گناهکار و بدکار ازرنج و عذاب وجدان همواره در خلیجان و ناراحتی است. از بهشت به عنوان «سرای درخشان» یاد می‌شود و رفتن به سرای درخشان برای کسانی مقدور است که به آیین نیکی گراییده باشند^۱. اصوا پاداش در آن جهان برای نیکان زندگانی امن، آسوده و بی‌تابی ابدی است: «پاداش موعود در سرای فرخنده مزدا و وهومن و اشابه آن کسانی بخشیده شود که نام نیکی از خود گذاشتند»^۲.

اما چنانکه ذکر شد، از دیدگاه سنجش کردار و اعمال، مردم به سه طبقه تقسیم می‌شوند و این تقسیم با توجه به قسمت ذیل روشن می‌شود: چنان که در آیین روز نخست فرمان رفت، دادگر از روی انصاف با دروغ پرست و پیرو راستی رفتار خواهد کرد. هم‌چنین با کسی که اعمالش با بدی و خوبی مخلوط است که تا به چه اندازه از آن درست و نادرست است^۳.

چنان که ملاحظه می‌شود، سه دسته از مردم عبارت‌اند از کسانی که اعمالشان نیک و شایسته است و کسانی که اعمالشان بد و ناشایست می‌باشد و گروه سوم آنانی هستند که اعمال نیک و بدشان برابر است و در برزخ جای داده خواهند شد. از بهشت با عناوین چندی یاد شده است، چون: سرای درخشان، کشور نیکی و همیشه جاودان، مرغزار اشاو و وهومن، فرردوس، سرای منش پاک - چنانکه از دوزخ نیز با عناوینی مخالف یاد شده است. زرتشت پرسش می‌کند: «از تو می‌پرسم ای اهورا به راستی مرا از آن آگاه فرما آیا در آغاز زندگانی جهان دیگر، کسانی که کردارشان نیک است به پاداش خواهند رسید؟»^۴ و پاسخ این سؤال

۱- یسنا ۱/۳۰ ۲- یسنا - ۱۰/۳۰ ۳- یسنا ۱/۳۳ ۴- یسنا ۲/۴۴

مثبت است: کسی که بهترین حاجت مرا که زرتشت هستم برطبق آیین مقدس برایم به جای آورد، چنین کسی در زندگی آینده در سر زمین جاودانی از نعمت فراوان برخوردار گردد^۱. اما به عکس دروغ یا سرای دیو از برای کسانی است که: «بازبان خود در میان دوستانشان خشم و ستمی منتشر کنند و به ضد تربیت ستوران باشند، در نزد آنان نه کردار نیک بلکه اعمال زشت غالب است و برای ایمان دروغینشان به سرای دیو درخواهند آمد^۲».

اما دسته سوم کسانی هستند که نه خوبی را پیشه ساخته‌اند و نه بدی را، نه در دسته نیکان جای دارند و نه در گروه بدکاران و اینان در برزخ جای دارند. میسوانه Misvana کلمه اوستایی برزخ و همستگان Hamestakan شکل پهلوی آن است که به معنی جایگاه آبیخته می‌باشد و در آیین عیسوی Purgatoire است: «کسی که گهی نیک و گهی زشت اندیش است، و کسی که وجدانش را به واسطه کردار و گفتار مطیع هوا و هوس و خواهش خویش سازد، چنین کسی به حکم ازلی تو در روز واپسین منفرد خواهد شد^۳». در گاتاها دیگر به موردی از آن گونه موارد که در روایات پهلوی، چون کتاب‌های «مینوخرد» «بندش» و به ویژه «ارداویراف نامه» آمده است بر نمی‌خوریم. در گاتاها تنها برای کومک و معاونت اصل اخلاق و ترغیب مردمان، این شکل ساده و اساسی بنیان گذاشته شد و به هیچ وجه به صور غیر معقول و وحشیانه و هوس بازانه سخیف و خرافی آلوده نگشت. اما بعدها کم کم از این اصول سوء- استفاده به عمل آمد و مورد اقتباس ادیان و مذاهب دیگری قرار گرفت و با

۱- یسنا ۱۹/۴۶ ۲- یسنا ۴/۴۹ ۳- یسنا ۴/۴۸

ترکیب عناصر بومی به شکل‌هایی از بهشت و دوزخ که معروف عام است تغییر شکل یافت. در آیین زرتشت نیز هم‌چنان که تغییرات عظیمی حاصل شد، این اصل ساده و بی‌پیرایه چنان شد که در «ارداویراف نامه» آمده است.

در گاتاها از پل چنونت Chinvant Peretav نیز یاد شده است که می‌توان آنرا با «پل صراط» در روایات اسلامی مقایسه کرد. چنونت یا چینوت در لغت به معنی داوری و قضاوت آمده، پس پل چینوت، راه‌داوری می‌باشد که بعدها به نام «صراط» در اسلام وارد شد. در گاتاها چند بار از این پل یاد شده است: «... روان و وجدان آنان وقتی که به نزدیک پل چینوت رسد در بیم و هراس خواهد افتاد^۱، مطابق روایات پهلوی پل چنونت راهی بوده است که ارواح از آن گذر می‌کردند. هنگامی که نیکوکاران می‌خواستند بگذرند، فراخ و گسترده شده و آنان به راحتی از آن گذشته و به فردوس می‌رفتند، و چون گناهکاران گذر می‌کردند، مانند لبه تیغی تیز و نازک می‌شد و آنان به دوزخ می‌افتادند. درباره اعراف یا همستگان، در «مینو- خرد» و «ارداویراف نامه» آمده است که همستگان میان زمین و آسمان است، جایی که در آنجا نه سرما و نه گرما، نه رنج و نه شادی وجود دارد و کسانی در آنجا منتظر روز واپسین‌اند که ثواب و گناهشان یکسان باشد^۲».

اینک اختصاراً آن چه را که از یشت‌ها و متون پهلوی درباره جهان واپسین و سرنوشت روح برمی‌آید شرح می‌دهیم. روان آدمی بلافاصله پس از مرگ از تن خارج نمی‌شود، بلکه روز سوم از تن برخاسته و از جسم جدا می‌شود تا پس از تشریفات لازم برای رسیدگی اعمال، به

۱- یسنا ۴۶-۱۱ ۲- یسنا ۱۳/۵۱-۴/۵۰

پل چینوت برسد^۱، در وندیداد سرنوشت روح در جهانی دیگر شرح داده شده است^۲ :

ای آفریننده جهان جسمانی آیا اعمال نیکی که شخص در عالم جسمانی برای روح خودش می کند، کجا می روند و کجا گرد می آیند؟ - پس اهورا مزدا گفت پس از آن که آدمی به میرد، دیوهای بداندیش وی را قباها کنند. در شب سوم که بامداد روشن شود، برکوه درخشان فرشته مهر بیاید و آفتاب طلوع کند - ای اسپیتمان زرتشت دجوی که ویزارش Vizaresh نام دارد روح شخص دیوپرست گناهکار را بسته و می برد و پس از آن به پل چینوت می رسند، در آن جا از هوش و روان، آنچه که در جهان جسمانی کردند پرسیده می شود.

پس آن جا اعمال نیک به شکل زنی زیبا، شاندام، فریه، دانا و باتدبیر و هنر ظاهر می شود - و اعمال بد روح گندار دیوپرست را غمگین می سازد. و اعمال نیک [به صورت زنی زیبا] روح مؤمن را از کوه البرز عبور می دهد و از پل چینوت می گذراند و به جای راه خویش می رساند. در این هنگام، بهمن امشاسپند از تخت طلایی خود بر می خیزد و می گوید، ای پادشاه از جهان گذران چگونه به جهان جاویدان آمدی؟. ارواح پرهیزگاران با خوشنودی نزد اهورامزدا رسند، نزد امشاسپندان رسند و در «گرومان» [بهشت یا عرش] به پرهیزگاران دیگر ملحق شوند.

قابل تذکر است که چگونه این تغییرات شگرف در مسأله بهشت و دوزخ به آن سادگی راه یافت. آن چه از نیکی و بدی که به آدمی می رسد. از راه وجدان اوست. کلمه دئنا Deana در اوستا، یکی از معانی اش وجدان است و این «دئنا» صورت اولیه کلمه دین می باشد. دین یکی از قوای پنجگانه آدمی است. این قوای پنجگانه عبارتند از: جان، وجدان [دین]، قوه دراکه، روان و فروهر^۳. دین یا وجدان در واقع عبارت است از روح تشخیص و نیروی تمیز آدمی که با توجه به اصل اختیار

۱- دادستان دینیک، فصل بیستم، بند ۳ و ۴ - ۲- وندیداد، فرگرد نوزدهم

- ۲۴ تا ۲۷ - ۳- فروردین یشت ۱۵۵ و ۱۴۹

آدمی، تشخیصی می یابد و اعتباری دارد. پس از مضمحل شدن جسم، وجدان باقی می ماند و برای سنجش اعمال حاضر می شود. در روایات متأخر وجدان نیکوکاران در پوششی زیبا و افسانه‌یی، در قالب دوشیزه زیبای نمودار گشته که صاحب خود را به آسانی از پل چینوت گذرانده و به فردوس می برد و وجدان گناهکاران در قالب زنی زشت و نفرت انگیز صاحبان خود را به دوزخ می براند. بعدها کم کم «دین» یا «دئنا» بد صورت یکی از فرشتگان درآمد^۱ و دوچار پیرایه‌های بسیاری گشت. قالب نهایی اش برای ایمان داران و مؤمنان دختر زیبایی است که آدمی را به بهشت می برد و برای گناهکاران چون عفریته‌یی است که صاحب اش را به دوزخ می نشاند. در متون پهلوی به فراوانی از این مسأله گفت و گو شده است و از همین راه است که چنین روایاتی در ادیان دیگر، به ویژه اسلام منتقل گشت.

در «ها دخت نسک» که بیستمین نسک از اوستای مفقوده عصر ساسانی است از سرنوشت روح در جهان پسین و مجسم شدن وجدان به شکل دوشیزه‌یی زیبا و بلند بالا برای نیکوکاران و یا تجسم وجدان به صورت عفریته‌یی مهیب گفت و گو بوده است. امروزه در کتاب هشتم و نهم «دینکرد» از طرح کلی چنین مسأله‌یی مطالبی برای ما باقی مانده. ها دخت نسک کنونی دارای سه فصل است. فصل اول آن درباره خواص برخی ادعیه می باشد. فصل دوم از تجسم وجدان مرد نیکوکار و سرنوشت اش گفت و گو است و در فصل سوم عیناً مطالب فصل دوم با تغییر موضوع درباره مرد گناهکار تکرار می شود: -

زرتشت از اهورامزدا سوال می کند که چون مؤمنی از جهان در گذرد،

شب گاه روحش در کجا آرامش می یابد؟ - و پاسخ می شنود که روح در

آن شب قرین جسم باقی مانده و آن شب برایش یکی از خوشترین شبها محسوب خواهد شد، و قرین جسم، به خواندن ادعیه و طلب رحمت و مغفرت می بردارد، چون زرتشت پرسش خود را درباره شب دوم و شب سوم تکرار می کند، همان پاسخ اولی را می شنود و بدین سان سه روز روح قرین جسم باقی می ماند. چون شب سوم نیز سپری شد، در سینه دم روز سوم نسیمی بسیار خوش و عطر آگین از جانب جنوب بر وی می وزد به وجد و طرب می آید و چون رایحه خوشی را می بوید که چونان راه گز استشمام نکرده بود، هنگامی که این نسیم خوش بر او می وزد، و جانش به شکل دختری بس زیبا، بلند بالا سپید چهره، شریف و پرآمده سینه و پانزده ساله به وی نمایان می شود، دختری بدان اندازه زیبا که گویی تمام زیباییها را در خود گرد آورده است. آنگاه روان مرد پارسا از او می پرسد: ای زیباترین دوشیزه، تو کیستی؟ آن دوشیزه زیبا چهر در پاسخ می گوید: ای مرد آزاده نیک اندیش نیک گفتار نیک کردار، من وجدان توام، و تو مرا این سان زیبا و آزاده ساختی، در دور زندگی منی هنگامی که دیگران به زشتی و بدی خوی کردند، تو راه نیکی را پویان شدی و با اعمال نیک و کردار شایسته ات، مرا که زیبا بودم، مردم زیبا تر ساختی. پس آن دوشیزه زیبا، یا وجدان مرد پارسا، روان مرد خوشبخت را هدایت می کند و به نخستین منزل که اندیشه نیک است می برد و پس از آن به دومین منزل که گفتار نیک است رهنمونش می سازد و سومین منزل قرارگاه کردار نیک می باشد. آن گاه روان مرد پاک دین به استعانت وجدان تجسم یافته وارد بهشت، یا فروغ بی پایان می گردد.

این نهایت زیبایی، لطف کلام و ذوق افسانه پرداز شاعران کهن ایرانی است. در فصل سوم همه این مطالب درباره مرد گناهکار تکرار می شود، با این تفاوت که سه شب اولیه، روان عذابهای بسیاری را متحمل می شود و پس از آن در بامداد سومین روز، وجدانش به شکل عفریته بی سهمناک نمودار شده و روانش را از سه مرحله دوزخ: اندیشه بد، گفتار و کردار بد گذرانده و سرانجام وی را در فضای تیرگی بی پایان رها می سازد. در باب سه درجه یا سه مقام و طبقه بهشت و دوزخ و مقایسه و انتساب آن به سه اصل اساسی در اخلاق زرتشتی، کمال زیرکی و دانایی به کار رفته است. هر گاه از ظواهر امر بگذریم و عناصر داستانی را که

برای بیان و مفهوم ساختن بهتر اخلاق ایرانی چون روپوشی دلفریب هسته اساسی را پنهان کرده است کنار رانیم، متوجه خواهیم شد ریشه اخلاقی آیین زرتشت تا چه اندازه محکم بوده است. هومت - Humata یا اندیشه نیک، هوخت، یا گفتار نیک، هورشت - Hvarshta یا کردار نیک اساس آیین زرتشتی است. در سراسر گاتاها و هم چنین در سراسر اوستا و متون پهلوی از این سه اصل اساسی به کرات و با تأکید سخن رفته است. این سه مرحله تکامل اخلاقی انسان است که پیروی از یکی، بالتبع منجر به قبول آن دو می شود. تمام اصول اخلاق عملی جهانی، در این سه اصل، در این سه دستور خلاصه و بیان شده است. اجرای چنین دستورهایی است که وصول آدمیان را به غایت کمال تضمین می کند. مردمانی که چنین اعتقادی داشته و از این دستورهای ساده و بی پیرایه پیروی کنند، تنهام، مهربانی، دوستی و صلح و سازش میان شان برقرار خواهد بود. به زندگانی خوشمادی خواهند رسید و معنویات میان آنها بدون پیرایه های مافوق طبیعی حکم روا خواهد شد.

به همین مناسبت است که در ادوار بعدی، هنگام سروده شدن یشتها، و آن گاهی که کم کم افسانهها، اساطیر و عناصر متعلق به امو و اقوام مختلف وارد ادبیات دینی زرتشتی شد، و چنان که گفتیم مسأله ساده پادشاه خرویی که برای تحکیم مبانی اخلاقی وضع شده بود، از این عناصر گرانبار کشت و سه اصل اخلاقی و نکو هیده، بد سه طبقه دوزخ و بهشت تبدیل شد. البته هر گاه به عمق مسأله توجه شود، در ماهیت امر تغییر چندانی حادث نشده است. چنانکه در نقل روایات فوق آمد، « دئنا Daena » یا وجدان مرد نیکوکار به صورت دوشیزه زیبایی ظاهر شده و روان را از مرحله اول

بهشت که هومت است، یعنی اندیشه نیک گذراننده و به مرحله دوم که هومت است، یا گفتار نیک می‌رساند، و پس از آن روان مرد نیکوکار از هومت گذشته و به هورشت یا کردار نیک می‌رسد. در روایات پهلوی اولین مکان در کره ستارگان، و دومی در فلک ماه و سومین در بلندترین مقام روشنایی واقع شده است. با توجه به این تمثیل متوجه می‌شویم که آدمی با گذشتن از این سه مرحله اخلاقی است که به کمال مقام انسانیت خواهد رسید و پس از آن در مقام خدایان اقامت خواهد کرد. باری چون روان با استعانت آن دوشیزه زیبا که تجسم وجدان است به سومین مرحله وارد شد از آن جا به بازگاہ جلال اهورامزدا که «گرزمان» یا گرومنان Gronmana یا «سرای سرود» است وارد می‌شود. این مقام و جایگاه آخری را انگه‌وهیشت Angho Vahishta که به معنی بهترین جهان است نیز می‌خوانند و بهشت فارسی در واقع همان «وهیشت Vahishta» می‌باشد.

اما در مورد بد کرداران و زشت کاران، درست جنبه‌های متضاد موارد فوق ذکر شده است. پس از سه شب اول، در صبح روز چهارم وجدان فرد خاطی و گناهکار چون عفریت زولیده بی‌بر او ظاهر شده و با خفت و خواری تا چینوت پل می‌کشاندش. گام اول برای روان گناهکار، مکان دوشمت Dushmata یا پندار بد است، گام دوم دژوخت Duguxta یا گفتار بد؛ و گام سوم دژورشت Dugvarshta یا کردار بد است. چون روان گناهکار از این سه مرحله گذشت بدفضای تیره گی بی‌پایان خواهد رسید «انفر تمنگه Anaghra Teman» و این همان «مان دروج» یعنی خانه دروغ و جایگاه اهریمن، یا «دژانگه Duganh» خانه زشت است

که کلمه دوزخ کنونی از آن پیدا شده است.

۹- یکتا پرستی

آیا آیین زرتشت بر مبنای توحید و یگانه پرستی استوار بود؟ این پرسش امروزه صورت کهنه‌یی پیدا کرده است، چون اغلب محققان و دانشمندان بزرگ معتقدند که زرتشت در الاهیات، مبشر و مبلغ توحید بود. اما بر اساس موقعیت و مباحثی که در چنین آیینی در مسأله خیر و شر وجود داشت، از قدیم الایام اسناد ثنویت را برای آیین زرتشتی آسان کرد. در زمان ساسانیان که عصر انحطاط آیین زرتشت بود، فقها برای چنین امری خود پیش گام شدند. آنگاه بعد سلیمان به موجب عناد و کینه‌ورزی نسبت به برتری فرهنگ و نژاد پارسی در پراکندن آن کوشیدند و در آغاز عصر اوستا شناسی، خاورشناسان نیز که تازه کار بودند و به کم و کیف آیین زرتشت ناوارد بوده و بیشتر در قسمت تحقیقات پهلوی کار می‌کردند، ثنویت زرتشتی را در همه جهان منتشر ساختند. اما عصر شتاب خیلی زود تمام شد و تحقیقات عمیق و پردامنه بعدی، با سرعت و شتاب بیشتری با روشنی بیشتری توحید زرتشتی عصر اولیه را به جهانیان عرضه کرد. بدون هیچ شایبه خاصی و بی هیچ غرض و تعصبی، نتیجه کار خاورشناسان، به ویژه ایران شناسان و دانشمندان اوستا شناس و علمای بزرگ تاریخ ادیان این بود که شکل اولیه آیین زرتشت، نخستین نغمه توحید عقلی در جهان بوده است. اینک در این قسمت از اهورامزدا و صفات و یگانگی اش و پس از آن از «دو گوهر همزاد» یعنی خیر و شر بحث می‌شود.

در گاتاها از خداوند یکتا، خرد کل جهان و آفریننده بی‌همتا، با عناوینی چون: اهورامزدا، مزداهورا، اهورمزدا، مزدا - واهورا یاد

می‌شود. زمان عقل‌بود و هنگامه خردمندی، به همین جهت اهورا - و مزدا که دو خدای بزرگ پیشین بودند، تلفیق شده و به شکل اهورامزدا، خداوند کار کل جهان معرفی شد. گفت و گو از اشتقاق لفظی اهورامزدا **Ahuramazda** و این که شکل نخستین این دو خدا در آیین آریاییان اولیه و پیش از زرتشت چگونه بوده، مربوط است به آیین پیش از زرتشت^۱. معنی این دو کلمه به شکل «سرور دانا» آمده است و البته میان خاورشناسان در این باب اختلافاتی موجود است.

دقتی در کاتاهای مطالعه سرودها، آیینی را برای ما تصویر می‌سازد که در رأس آن اهورامزدا، سرور دانا و خالق کل عالم قرار دارد که زرتشت پیامبر اوست. البته این توجیها تنها وسیله تفهیم و تفاهم و بیان موضوع است چون الهاماتی که زرتشت به وسیله آنها سخن می‌گفت و آیین را اعلام می‌کرد، مبتنی بود بر اصل نیروی دراکه، هوش و بینش فوق العاده او، نه آنکه بر پایه یک احساس صرف، درک پیش از وقوع و شکلی از اشکال خیالی الوهیت باشد. آیینی که بدین وسیله اعلام شد، برای پیروان زرتشت انقلابی آسایش بخش محسوب می‌گشت، چون قید و بند خرافاتی را میکسست و اندیشه‌های انسانی را آزاد می‌کرد. در رأس دیانت جدید: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک قرار داشت، سه اصلی که با اندکی از خود گذشته‌گی به مرحله اجرا در می‌آمد و روابط انسانها را نیکو و آسایش‌شان را از دیدگاه روحانی و مادی تأمین می‌کرد.

بی شک در چنان عصر کهنی، در رأس چنین دیانت جدید و انقلابی

۱- رجوع شود به کتاب «دین قدیم ایرانی»، تألیف نگارنده

بایستی خدایی قرار می‌داشت که چون ایده‌تولوژی موضوعه‌اش شگرف و قابل توجه باشد، چنین نیز بود. اهورامزدا، سرور دانای جهان خداوندی بود با تمام خدایان دیگر متفاوت. نه در وصف او آن همه قدرتهای فوق طبیعی اسناد می‌شد و نه چون منتقمی قهار مصور می‌گشت یا توجه به کاتاهای وی را خدایی مشاهده می‌کنیم که از بونه مباحث فلسفی و اشکالات شکاکان پیروزمند بدر می‌آید. خدایی است چون خدایی که ارستو و فرزاتگان بزرگ یونانی توصیف می‌کردند. جهان را آفریده و بهتر به گویم باهستی وجود داشته است، اما در امور فوق طبیعی و حوادث آن دخالتی نمی‌کند، چون نظامی در جهان برقرار است که بایستی مطابق با اصل طبیعت و سازش قوای طبیعی برقرار مانده و ادامه یابد. چون خدایان دیگر، نیروهای طبیعی و غیر طبیعی را هر گاه که بر سر خشم و مهر آید، بر علیه وله مردمان بر نمی‌انگیزد. با اعطای اصل اختیار، بندگان در پیروی راستی و دروغ آزادند و هر فردی از افراد، خود با اراده خود سر نوشت‌اش را تعیین می‌کند و انتخاب راه خیر و شر در اختیارش می‌باشد و خداوند سر نوشت وی را در لوح ازل رقم نمی‌زند. پس عدم دخالت در امور طبیعی، و اصل اختیار از برای مردمان، و سکوت در چگونگی جزئیات آفرینش است که راه خرده گیریهای فلسفی و عقلائی را درباره اهورامزدا مسدود می‌سازد. اهورامزدا خرد کل جهان است، خالق است که جزئیکی از او نمی‌تراود و همواره مردمان را تحریص به گزینش راه نیک، پرداختن به کوشش و کار و اعتلای زندگانی مادی و معنوی می‌کند. اینک از روی کاتاهای چهره واقعی و سیمای اهورامزدا را بهتر میشناسیم:

خداوند یگانه، اهورامزدا آن کسی است که بزرگتر از همه است. ۱. بهتر از همه و با بهترین راستی هم اراده، ۲. از همه کس دانانتر و داور دادگر، ۳. خدای دانا و آیین شناس، ۴. مزدا اهورایی که اراده اش با راستی یکسان است، ۵. کسی که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید، کسی که همواره یکسان است و تغییر در او راه ندارد، ۶. کسی که سر آغاز است و سرانجام است و پدر پاک‌منشی و آفریننده راستی و داور اعمال جهانی است، ۸. کسی که در روز نخست به وسیله خرد خویش آدمیان و نیروی اندیشه و وجدان آفرید و به مردمان نیروی اراده بخشید، ۹. کسی که به وسیله آگاهی کامل و باد یاری راستی از آن چه که اتفاق افتد، آگاه می‌شود، کسی که با تمام قدرت و نیروی خود از آن کسانی پشتیبانی می‌کند که نیک اندیش و نیک کردار باشند، ۱۰. یاران او تنها کسانی هستند که با کردار و گفتار نیک از حق و حقیقت دفاع کنند، ۱۱. مزدا اهورا خداوندی است که با پاک‌منشی پیوسته و بارو شنایی، بکسان است، ۱۲. کسی است که وی را به همه کس پیروزی است، ۱۳. دادگری است که دروغ پرستان را سزا و دوستاران راستی را پاداش خواهد داد، ۱۴. کسی است که هیچ قدرتی حکمت‌اش را فریفتن نتوانند، ۱۵. مزدا آن خداوندی است که بزرگ‌ترین نیکوکار و همه راست پنداران را چون پدری حامی و پشتیبان است، ۱۶. او بزرگ‌تر از همه است و خیر خواه مخلوقات است و نیایش آنان را هیچ گاه از نظر دور نخواهد داشت، ۱۷. اوست که دقیق‌ترین و باریک‌بین‌ترین داور اعمال است، ۱۸. اوست خرد کل جهان، پدر راستی، ۱۹. پدر مقدس و مهربان و آفریننده جهان شادمانی بخش، ۲۰. و نیک خواه موجودات کسی که به توسط خرد و نیروی والای اندیشه همه دانان و آگاه کل است، ۲۱. و توانای بزرگ و دارنده نیروی جاودانی، ۲۲. و پادشاه توانایی که نیکان را در همین جهان به دولت می‌رساند، ۲۳.

- ۱- یسنا- ۵/۲۸ ۲- بند ششم ۳- یسنا- ۴/۲۹ ۴- بند ششم
- ۶- بند هفتم ۷- یسنا- ۷/۳۱ ۸- بند هشتم ۹- بند یازدهم ۱۰- بند بیست و یکم ۱۱- بند بیست و دوم
- ۱۲- یسنا- ۲/۳۲ ۱۳- بند شانزدهم ۱۴- یسنا- ۴/۴۳ ۱۵- بند ششم
- ۱۶- یسنا- ۴/۴۵ ۱۷- بند ششم ۱۸- یسنا- ۹/۴۶ ۱۹- یسنا- ۲/۴۷ ۲۰- بند سوم ۲۱- یسنا- ۳/۴۸ ۲۲- یسنا- ۱۰/۴۹ ۲۳- یسنا- ۱۷/۵۱

و این بود قسمتی از صفات، اعمال و چگونگی رفتار اهورامزدا، خداوندی که در بحبوحه شرک و بی‌نظمی اخلاقی و رواج خرافات به وسیله زرتشت معرفی شد. این در جهان اولین سنگ بنای توحید عقلانی و بی‌شایبه‌یی به شمار می‌رود که ما با آن آشنا می‌سیم. اگر به خواهیم تاریخ توحید را به وسیله تکامل بیان و توجیه کنیم، بایستی گفته شود که در عصر اوستا اوج تکامل توحید بوده است. در یسنا - های دوازدهم، بند اول اهورامزدا به عنوان خالق جهان و آفریننده همه نیکی‌ها و خوبیها معرفی شده است و این «ها» که اقرارنامه یک مزدا پرست است از لحاظ اصول اخلاقی زرتشت و بزرگداشت همه نیکی‌ها با خوبیها و عناصر مفید و حیات بخش بسیار قابل توجه است و در قسمت‌های بعد درباره اش گفت و گو خواهد شد.

آفرینش از اهورامزداست، اما در این آفرینش از برای قدرت اهورامزدا به افسانه‌سرایایی پرداخته نشده است و موضوع باروش ویژه و بسیار ساده‌یی بر گزار شده است: «آن کسی که در روز نخست به درخشیدن و نورانی گشتن این گیتی اندیشید، کسی است که از نیروی خرد خویش راستی بیافرید...»^۲ در موارد دیگر از آفرینش جز این روش سخن گفته نشده است: «در هنگامی که توای مزدا در روز نخست از خرد خویش بشر و دین و نیروی اندیشه آفریدی، در هنگامی که زندگانی را به قالب مادی در آوردی، وقتی که تو کردار و اراده آفریدی خواستی که هر کسی به حسب اراده خود از روی اعتقاد باطنی رفتار کند.»^۳ زرتشت خواستار آن است که به سوالاتش پاسخ داده شود و در واقع این آن هنگامی است

- ۱- تاریخ ایان، کتاب سوم، قسمت «زرتشت و فلسفه او»
- ۲- یسنا- ۷/۳۱ ۳- بند یازدهم

که زرتشت در قالب فلسفی خودش به مشکلات جهان و مسأله آفرینش می‌پردازد. سراسر یسنا-های چهل و چهارم، بازبان شاعرانه‌یی به این پرسش‌ها و طرح‌شان پرداخته می‌شود:

از تو می‌پرسم ای اهورا، براستی مرا از آن آگاه فرما - کیست آن کسی که در روز نخست از آفرینش خویش پدر راستی گردید - کیست آن کسی که به خورشید و ستاره راه سپری نمود، کیست آن کسی که ماه از او گهی پر است و گهی تهی؟ - ای مزدا این و عم چنین چیزهای دیگر را می‌خواهم بدانم.

از تو می‌پرسم ای اهورا، براستی مرا از آن آگاه فرما - کیست نگهدار این زمین در پایین و سپهر (در بالا) که به سوی نشیب فرود نیاید - کیست آفریننده آب و گیاه - کیست که به باد و ابر تندروی آموخت - کیست ای مزدا آفریننده منش پاک؟ - از تو می‌پرسم ای اهورا، براستی مرا از آن آگاه فرما - کیست آفریننده روشنایی سودبخش و تاریکی - کیست آفریننده خواب خوشی بخش و بیداری - کیست آفریننده بامداد و نیمروز و شب که مردم را برای انجام وظیفه برمی‌انگیزد ۱۰۰۰

این سوالات هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند و پاسخ‌شان نیز آشکار است، چون جزمزدا، خداوند کار بزرگ کسی دیگر نیست. زرتشت در سرودی مبنای اعتقادش را به خداوند بیان می‌کند: «ای مزدا، همانکه تو را با دیده دل نگریسته در نیروی اندیشه خود دریافتم که تویی سر آغاز، که تویی سر انجام، که تویی پدر منش پاک، که تویی داور دادگر اعمال جهانی.»^۲ و آیا این همان نعمه توحید نیست که بشر به یهودگی به دنبالش آنقدر خود را می‌فرساید. اعتقاد زرتشت به وجود خداوند کارش از روی ایمان کور کورانه‌یی برای ساختن و برپا داشتن يك دستگاہ ماورای طبیعی

یست، بلکه کوشش کرده، بسی به تفکر و اندیشه پرداخته و همواره عقل و خرد را هادی و راه نما ساخته: «من می‌کوشم ای مزدا که تو را از روی خرد کامل، آفریدگار هستی بشناسم.»^۱ و مشاهده شد که چگونه به این کوشش برای شناختن باز رسید.

۱۰- یگانگی یا دوسمانگی

آیا آیین زرتشت يك سیستم دو گانه پرستی است؟ - این پرسشی است که امروزه به وجه مثبت آن بسیار نظر دارند و از روزگار قدیم نیز این اسناد، یعنی ثنویت برای زرتشتیسم وجود داشته است. برای بهتر شناختن این موضوع، نخست لازم است ملاحظه شود که ثنویت چگونه تعریف می‌شود: «اگر يك مذهب دوتایی بر آیینی که وجود يك نیروی شیطانی بر ضد خلقت مناسب و آرزوی خوب در حالی که يکتا پرستی نیز در کنار آن پذیرفته شده باشد، دلالت کند، در این صورت نه تنها مذهب زرتشت، بلکه همه مذاهب قدیم بر مبنای ثنویت استوارند. ولی اگر به خواهیم دقیق‌تر شده و مفهوم حقیقی آیین دوتایی را دریابیم باید دانست تنها زمانی می‌توان يك مذهب را دوتایی خواند که هر دو اصل خوبی و بدی با شرایط و امکانات متساوی روبروی یکدیگر قرار گرفته و تحت شرایطی برابر - به اندازه یکسانی از جهان نفوذ نموده باشند و بشر خویشتن را به طور متساوی مقید و وابسته به این دو نیرو و احساس کند. یا به طور خلاصه آن که این دو نیرو از تمام امکانات ممکنه به حد متساوی برخوردار بوده و در شرایط یکسانی به کار پرداخته باشند با توجه به این که نیروی مافوقی بر آن دو برتری و نفوذ نداشته باشد.»^۲

باتوجه به این تعریف اینک مروری به موارد ثابت کننده نظریه مخالف فوق به پردازیم. مشاهده شد که اهورامزدا آفریننده کل جهان است و بشر را همواره ترغیب به نیکی در ستکاری و استقامت و مبارزه با زشتی می کند. هم چنین بشر دارای نیروی اختیار است تا با اراده خود راه نیکی را انتخاب نموده و از بدیها پرهیز کند. لازمه يك سیستم دوتایی آن است که گروه مردمان همانطور که برای نیروی خیر یا ارواح خوب احترام قایلند و برای آنها ادعیه و هدایا و قربانی می دهند، برای تسکین نیروی شر و با ارواح خبیث نیز به مراسم قربانی و پرستش و اهدای هدایا به پردازند تا از خود دفع شر کنند، همان گونه که به وسیله اعمالی دیگر از نیروی خیر و ارواح طیبه طلب خیر می کنند. اما آیا در اوستا وضع چنین است؟ بی شك نه - تعارض و تضاد و ستیز نیکی با بدی، خیر با شر و مثبت و منفی در آیین زرتشت در تمام جهان مشهور است. يك مزدا پرست با تمام قوایش با نیروهای شر ستیزه و دشمنی می کند؛ اهریمن و نیروهای اهریمنی را دشمن می دارد و به آنان لعنت و نفرین می فرستد و می کوشد تا در حد مقدور نابودشان سازد و برای آنان انجام هیچ گونه مراسم مذهبی معمول نمی دارد - و مسأله به این روشنی است که آیین زرتشتی يك سیستم دوگانه پرستی نیست.

اما صورت ناقص اشتباه درباره اسناد دوگانگی ناشی از آنجاست که اهریمن Ahriman یا انگره مینو Angra Mainyu را در برابر اهورامزدا قرار داده اند، در حالی که در گاتاها چنین نیست. البته باید اذعان نمود که در گاتاها از ارواح بد نام برده شده است، چنانکه از ارواح خیر و امشاسپندان نیز یاد کردی شده. در برابر هر روان نیکی، يك روان

بد کارپردازی دارد، اما با این وصف وضع مقابله چندان روشن نیست در حالی که در بقیه اوستا تضاد میان دنیای ارواح نیک یا فرشتگان و دیوان به طور مشخصی روشن شده است. در گاتاها انگره مینو خرد خبیث است و سپنتامینو خرد مقدس و پاک. این دو از آغاز به شکل همزاد و دوقلو وجود داشته اند: «من می خواهم سخن بدارم از آن دو گوهری که در آغاز زندگانی بوده اند - از آن چه که یکی مقدس به دیگری خبیث گفت که: فکر و تعلیم و خرد و آرزو و گفتار و کردار و روح ما با هم یگانه و یکسان نیست!»، و «این دو گوهر چون بهم رسیدند زندگی و هرک را پدید آوردند!»، چنانکه اشاره شد صراحت تضاد و روشنی مقابله در سایر قسمتهای اوستاست که با روشنی به نظر می رسد. ارواح نیک جمله به یاری سپنتامینو اقدام می کنند و ارواح بد و اهریمنی دست یاران انگره مینو می شوند. اما سرانجام خوبی بر بدی غلبه می کند و نتیجه این ستیزه و بیکار، پیروزی سپنتامینو بر انگره مینو است، در حالی که اهورامزدا تنها خالق عالم وجود است:

چنانکه چه ما کلیه اطلاعات و یافته های را که از مطالعه سرودهای پیامبر به دست آورده ایم با دقت مورد نظر قرار دهیم، سرانجام به همان مطالبی که در قسمت گذشته درباره اهورا مزدا بیان کردیم خواهیم رسید. الوهیت و بالاترین وجود، اهورا مزداست که مظهر خوبیها بوده و فقط خوبی، نیکی و مهربانی از وی متجلی است. شیطان منکر و ضد خوبی است و از او تنها تاریکی، بدی و زشتی بر می آید. همسانقدر

که اهورا مزدا و امشا سپندان فعال هستند، شیطان و مظاهر وی منفی و تبیل می‌باشند. مظهر خوبی‌ها که سینتا مینو است و تجسم بخش زشتی‌ها که انگره مینواست هر دو همزاد و دو قلو هستند. این دو وجودهای مستقلی برای خود نبوده و به یکدیگر وابسته می‌باشند و هر دو تحت نفوذ وجود الاهی و مافوقی به نام اهورا مزدا هستند.

دو اثر پاینده آیین زرتشت، مسأله اخلاق و رستاخیز و اصول پاداش است. علم اخلاق در سر لوح خود: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک را دارد و صورت مخالف آنها: اندیشه بد، گفتار بد و کردار بد است. شاید بنا بر گفته بسیاری از محققان بتوان گفت که تمام رثوس اخلاقی جهان در این سه اصل کوتاه بیان شده است. پیروان نیکی و پیروان بدی در روز جزا داوری خواهند شد. اهریمنان و دیوان شکست خورده و هزیمت می‌یابند و تنها ایزدان و امشاسپندان و مردمان نیک پاداش نیکو یافته و مخلص می‌شوند. به هر حال عناصر بسیاری در آیین زرتشت وجود دارد که مسأله ثنویت را منتفی می‌کند و شکل یکتاپرستی این آیین کهن را آشکار می‌سازد. اما مع الوصف باید گفته شود که آیین زرتشت نیز چون مذاهب دیگر دستخوش تغییرات و دیگر گونی‌های فراوان شد. با گذشت زمان انگره مینو را کم‌کم مقابل اهورا مزدا قرار دادند، در حالی که در گاتاها چنین نیست. امشاسپندان یا ایزدان مجرد و روحانی - و یا در گفته‌ی روشن‌تر این صفات اصلی و شایان توجه اهورا مزدا را تجسم بخشیده و به صورت فرشتگانی مقرب، و گاه با پیکرهای مادی و اوصاف اندامی جلوه دادند. خدایان بزرگ پیش از زرتشت دوباره پس از مدتی ترك پرستش و اصلاحات زرتشت، یا دو خاطریشان در اذهان زنده شد.

با سرعت زیادی یشت‌ها Yashts فراهم شدند. پاره‌ی از این اشعار متعلق به دوره پیش از زرتشت است و بیانگر آیین آریاییان گذشته می‌باشد که پیامبر با آن همه مرارت آنها را برانداخت. خدایان و ایزدان و فرشتگان بسیاری پیدا شدند، و یا در دوران توجه به گذشته مقام خودشان را به دست آوردند. برای خلقت افسانه‌هایی درست شد و صحنه‌های جنگی و پیکار اهورا مزدا و اهریمن در قالب روایاتی در کنار آیین زرتشت عرض وجود کردند. میترا Mithra و آناهیتا Anahita دو سرور خدای پیشین به عظمت نخستین رسیدند. در زمان ساسانیان، دوران تجدید مذهبی، همه اوهام و خرافات و روش‌های پیشین مذهبی واخذ و اقتباسات از ملل و مذاهب دیگر تلفیق شد و اوستایی که در زمان اسکندر مقدونی از بین رفته بود، گردآوری شد. بسیاری از فصول و نندیداد، خرده اوستا، و شاید همه یشت‌ها و مقداری از یسنا از جمله الحاقاتی بودند که به نام اوستا معرفی شدند و چنین بود دوران انحطاط آیین زرتشت.

۱۱- امشاسپندان «عناصر خیر و شر»

امشاسپندان يك دسته از صفات اهورا مزدا هستند که مهم‌تر و برگزیده می‌باشند. البته تنها با صفت خاص و بدون توجه به موجودیتی دیگر از این یاران شش‌گانه اهورا مزدا نمی‌توان یاد کرد، چون حتا در گاتاها نیز با صراحت خاصی، خارج از محدودیت ویژه صفات از آنان سخن به میان می‌رود. در اوستا این نام امشاسپنتا Amesha Spenta به معنای «مقدس جاودان» آمده است. امشاسپندان جمع کلمه مذکور و به معنای مقدسان بی‌مرگ می‌باشد. از این مقدسان بی‌مرگ که شش وجود کروی در گاتاها یاد شده است و این خود دلیل قدرت و کهن بودنشان

می باشد. اینان مظهر صفات برجسته اهورا مزدا و جلوه گاه روشنایی و جلال و نیکویی و نعمت و فراوانی می باشند که هر کدام وظایفی را بر عهده دارند. آنچه که درباره امشاسپندان مهم است، جلوه های نیک و اعمال پر ارج و سودرسان شان می باشد و این مهم نیست که آنان را فرشتگان بزرگ و یا ارواح خیر و یا با نسبت هایی از این قبیل یاد کنیم. البته بحث درباره این موضوع که به چه علت در مذاهبی چون آیین زرتشت کرد قادر مطلق و آفریدگار کل را یک عده فرشتگان بزرگ یا ارواح نیک فرا گرفته اند از حوصله این کتاب خارج است و از جانبی دیگر دلایل قانع کننده بی تا کنون در این باب از جانب محققان و دانشمندان ابراز نشده است. به هر حال امشاسپندان آن گونه که در کاتاها بدانان معرفت حاصل می شود، عبارتند از وجودهایی مطلق و روحانی که مظهر اخلاق به شمار می روند. اما بعدها کم کم در سایر قسمت های اوستا و در عصر انحطاط از شکل روحانی و مجرد بدرآمده و تجسم یافتند. آنگاه در آغاز سپنتامینو یا خرد مقدس را در رأس آنها قرار داده و هفت کروی ساختند و پس از آن، اهورا مزدا را در رأس شش امشاسپند قرار دادند. در صورتی روشن می توان گفت که امشاسپندان که صفات برجسته اهورا-مزدا و شکل مجرد و روحانی داشتند، در قالب فرشتگان بزرگ آیین مزدیسنا جلوه گر شدند. نام این شش تن در ضمن ماه های کنونی دوازده گانه مندرج است و با صفاتی که اشاره می شود در یسنا و یشت ها آمده اند:

۱- وهومنه Vohu Mana - به معنی اندیشه نیک که همان «بهن»

امروزی است.

۲- اشا وهیشته Asha Vahishta - به معنی حقیقت یا بهترین

پرهیزگار «اردی بهشت».

۳ - خشته وئیریه Xshatra Vairya - یا قدرت و تسلط «شهریور». (قدرت معنوی)

۴ - سپنته آرمئیتی Spenta Armaiti - یاسپندارمذ - مظهر فروتنی - پاک روانی «اسفند». (عشق و محبت)

۵ - هاورواتات Haurvatat تندرستی و کمال « = خرداد ».

۶ - امرتات Ameretat جاودانی، بی مرگی « = امرداد ».

چنانکه اشاره شد، در رأس دستگاہ آفرینش اهورا مزدا قرار دارد و تازمانی که این حکم برقرار است و صورت هستی شکل خود را حفظ می کند، هر یک از امشاسپندان مصدر کاری هستند، یعنی سرپرستی چیزهایی به آنان واگذار شده است. البته نحوه برداشت و شناخت این نوع سرپرستی ها در قالب معنای ذاتی یا مطلق امشاسپندان وابسته به آن است که در اوستا چگونه مورد استناد شده باشند.

وهومنه یا نیک منشی، سرپرست و حامی گله ها و ستوران است. با توجه به رستاخیزی عظیم که زرتشت در امور اجتماعی و اقتصادی انجام داد، به اهمیت وهومنه بهتر پی خواهیم برد. در قسمت های گذشته ملاحظه شد که زرتشت به رواج زندگی ده نشینی و شهرنشینی و توسعه زراعت و گله داری اقدام کرد. از نیک گرایان دسته هایی به او پیوستند و روش پیشین را ترك کردند و به زراعت و تربیت احشام و گله داری پرداختند. چارپایان مفید و حیوانات اهلی آنقدر اهمیت یافتند که وجودشان در به نتیجه رسیدن انقلاب اجتماعی زرتشت ضروری بود، به همین جهت وهومنه، بزرگترین امشاسپندان در جهان، و سرپرست و حامی ستوران

گشت: و از میان دو دسته مردم، یعنی برزیگران و غیر برزیگران، دهقانان زحمت کش و راست پندار را برای حمایت برگزیده و حامی ستوران شان گشت^۱. اما وظیفه وی تنها منحصر به این نیست، بلکه وهومنه نگهدار و حراست کننده همه موجودات، به ویژه بشر است و در فرگرد Fargard «فصل» نوزدهم و نوزدهم و نوزدهم به این مطلب اشاره شده است. اهمیت این امشاسپندان از دیگر امشاسپندان بیشتر بوده و اولین شان محسوب می شود.

اشاو هیسته سرپرست آتش است. اصل کلمه به معنی پاک تر، پرهیزگار و حقیقت آمده است. شاید انتساب اشاو هیسته به سرپرستی آتش بدان سبب باشد که آتش خود اهمیت و مقامی رفیع داشته و مظهر پاکی و نیکی و خلوص است. در سراسر اوستا از شخصیت روشن و صریح این نگهبان و مظهر آتش و صفت برجسته او کمتر نشان هایی می یابیم. اما به موجب نشانی که در یشت ها داریم، باید وی را خصم بی امان دیوان، به ویژه اهریمن بدانیم، و آن گاهی را در نظر تجسم بخشیم که اهریمن با فریاد و ناله دردناک می گوید: «اوسوزانید مرا با اشاو هیسته [آتش پاک]، هم چون فلز گداخته، او کسی که مرا از زمین راند و به تنهایی گریزم داد، پس اسپی تاما - زرتشت است^۲». اودی بهشت یا اشاو هیسته هم چنان که در عالم مادی سرپرست و نگاهبان آذر است، در عالم روحانی و معنوی نماینده صفت راستی، پاکی و تقدس اهورامزدا به شمار می رود. خشته و تیریه به معنی سلطنت مطلوب و کشور آرزو شده می باشد.

۱- یسنا - ۱۰/۳۱

۲- یشت هفدهم - اوت یشت، بند بیستم

تعریفش نسبت به دو امشاسپندی که گذشت مشکل است. گاه در اوستا از خشته و تیریه کشور جاودانی اهورامزدا و بهشت اراده شده است. وظیفه مادی وی در زمین نگهداری و حمایت سنگ ها و فلزات است. اما در عالم معنویت خشته و تیریه نشان قدرت، سلطنت و شوکت خداوند و در مدارج روحانی تکامل انسانی نقش جالب توجهی را احراز می کند. سپننه آرمیتی Spenta Armaiti - معنای تحت اللفظی این امشاسپند دلالت بر فکر میانه رو و معتدل می باشد، فکری که همیشه وی را در مرز راستی و نیکی نگاه داشته و از لغزش مصون می دارد. آرمیتی را تنها از این خصلت وی نمی توان شناخت، زیرا مظهر فروتنی و تسلیم کامل در برابر خواسته ها و امیال اهورایی است، اما در عالم مادی سرپرستی زمین با اوست. موظف است تا همیشه زمین را خرم و بارور نگاه دارد. کسانی را که با پاکی روی زمین گشت می کنند و آنرا سبز و خرم نگاه می دارند، حمایت کرده و برکت می دهد.

هه اورواتات - امرتات - Haurvatat Ameretat دو امشاسپند جدا نشدنی و زوجی که همیشه با هم یاد کرده می شوند و نسبت به چهار امشاسپند دیگر در مقام فرودین تر و بی اهمیت تری قرار دارند. هه اورواتات یا خرداد به معنی کمال، رسایی و تندرستی است و امرتات یا امرداد به معنای جاودانی و برمرگی می باشد. از دیدگاه معنوی و در عالم روحانی این دو امشاسپند مظهر کمال و جاودانی اهورامزدا هستند. در جهانی دیگر این دو امشاسپند، نقش درخور و سزاواری در سر نوشت ارواح نیکان دارند: «اینانند خرداد و امرداد، هر دو از آفریدگان من پاداش پاکانی که به

سرای دیگر در آیند از آنان مقرر گردد^۱. اما در عالم مادی خرداد نگاهبان آب‌هاست و پرستاری آب به این امشاسپند سپرده شده است و نگاهبانی و سرپرستی گیاهان، مزارع و کشتزارها با امرداد می‌باشد. اما چنان که ذکر شد، در صورت خاص معنوی آیین زرتشتی، اینها صفات اهورامزدا می‌باشند که چون موجودات مجردی گرداگرد وی را فرا گرفته‌اند. اما در ادوار بعدی به موجب گذشته‌گرایی مردم و اصرار به برقراری خدایان پیشین، امشاسپندان جنبه‌های مادی پیدا کرده و نسبت‌های خویشاوندی با اهورامزدا پیدا کردند.

اصل تضاد در صورت بعدی آیین مزدیسنا صورت روشن‌تر و قاطعی پیدا می‌کند. در برابر هر خوبی، یک بدی واقع است هر جنبه مثبتی، وجه منفی دارد. آیا در جهان وضع و واقع جز این است. همان گونه که سلسله مراتب ترقی و تعالی اخلاقی موجود است، همین سلسله مراتب در پستی و دناوت و شرارت موجود می‌باشد. در دنیای علم و مادیات و در عالم معنویات و اخلاق و صفات و هم‌چنین بر اعمال و کردار جنبه مثبت و منفی مسلط می‌باشند. در آیین مزدایی این واقعات در عباراتی روشن و ضمن افسانه‌هایی دلپذیر بیان شده است. هم‌چنانکه امشاسپندان وجود دارند، و ارواح خیر جاویدانی و سعادت و کامیابی به‌شمار می‌روند، اهریمنانی در برابرشان نیز هستند که ارواح شر و زشتی و نابسامانی محسوب می‌شوند.

در آیین زرتشت مسأله دو نیروی فاعله چنان که مشاهده شد، به خوبی حل شده است. در رأس جهان و در سرکاینات اهورامزدا قرار

دارد. جهان از داشتن دو نیروی خوبی و بدی، روشنایی و ظلمت ناچار است. در سرسلسله فرشتگان بزرگ و ایزدان و نیروها و صفات نیکی سپنتامینو Spenta Mainyu قرار دارد. اغلب امشاسپندان را هفت تن می‌شمرند که سپنتامینو اولین شان و شش‌تای دیگر آنانی بودند که توصیف شدند. سرسلسله دیوان، انگره مینو Angra Mainyu است که مخالف و ضد سپنتامینو می‌باشد که بعد به شکل اهریمن درآمد. همان گونه که سپنتامینو برای مقابله با اهریمن به شش فرشته یا عناصر روحانی نیازمند شد و اهورامزدا آنها را آفرید، اهریمن یا انگره مینو نیز برای معامله به مثل، شش دیو یا روان شریر در مقابل شش امشاسپند قرارداد. یاران اهورایی، یاوران و کومک‌کاران خرد مقدس یا سپنتامینو، امشاسپندان نام داشتند، و شش دیو یا ارواح شریری که اهریمن برای مقابله با آنان به وجود آورد، کماری‌گان Kamarikan خوانده می‌شوند که هر کدامشان به ترتیب مقابل یک امشاسپند قرار گرفته و اعمال مخالف آنها را انجام می‌دهند و از این قرارند.

۱ - اکمانه Akamanah به معنی « اندیشه بد » و در برابر وهومنه یا بهمن قرار گرفته است. برخی از محققان بر آنند که اکوان نام دیوی که در شاهنامه فردوسی آمده است محرف اکمانه یا اکومان است به معنای روان پلید.

۲ - ایندرا Indra به معنی روح گمراه کننده، دیوی است که مقابل با اشاوهریشته یا اردی‌بهشت بوده و ضدیت با او را به عهده دارد، و ایندرا یکی از خدایان دیرین آریایی است^۱.

۱ - برای آگاهی رجوع شود به کتاب « دین قدیم ایرانی » تألیف نگارنده

ادیان بزرگ جهان

۳- سه اوروا Saurva که دیو آشوب و ستمگری است، مخالفت با خشته و ثیریه، یا شهرپور را به عهده دارد. این نیز یکی از خدایان دیرین آریایی است که در سانسکریت ساردا Sarda خوانده می شود.

ناونگ هئی تیا Naong haithya یا ناوگ هائیه Naoghatya که دیو نافرمانی و عصیان می باشد و مخالف و ضد سپنتا آرمیتی یا سپندارمذ است و این نیز یکی از خدایان دوره پیش از زرتشت است.

۵- تئوروی Taurvi یا تاروماتی Taromati که دیو کرسنگی و تشنگی بوده و مخالف هاوروات یا خرداد می باشد.

۶- زئی ریش Zairish یا زری جه Zarija که دیو همکار تاروماتی و اهریمن کرسنگی و تشنگی و مخالف با امرتات یا امرداد می باشد. البته گذشته از این هفت دیو بزرگ، گروه دیوانی دیگر نیز وجود دارند که هرچه بیشتر در صورت های متأخر آیین زرتشتی به کالوش پرداخته شود شماره شان افزون تر می شود، اما امشاسپندان هر یک دارای یاورانی چند هستند که ایزدان خوانده می شوند و اینک از آنان یاد می شود.

به طور کلی و از لحاظ معنا، ایزد همان کلمه یزته Yazata اوستایی می باشد و صفتی است از ریشه یز Yaz به معنی پرستیدن. دو عنوان « یسنا » و « یشت » که هر دو از قسمت های پنج گانه اوستای کنونی می باشند از همین ریشه بوده و یزته یا ایزد و جمع آن « ایزدان » به معنای در خور و سزاوار ستایش بوده و به عناصر روحانی بی اطلاق می شود که از لحاظ مرتبت و مقام از امشاسپندان پایین رتبه ترند. تعداد این ایزدان با امشاسپندان جمعاً عدد سی را تشکیل می دهد.

زرتشت - امشاسپندان «عناصر خیر و شر»

در رأس شش امشاسپند چنانکه اشاره شد، یا هر مزد را قرار می دهند یا سپنتامینو را که سه ایزد به نام های: دی باذر، دی بمهر؛ و دی بدین یاوران شان می باشند. وهومنه - یا بهمن را نیز سه ایزد است به نام های: ایزد ماه، ایزد گوش، ایزد رام. اشاو هیشته - یا اردی بهشت را سه ایزد است که: ایزد آذر، ایزد سروش و ایزد رام خوانده می شوند. خشته و ثیریه یا شهرپور را چهار ایزد است که: ایزد خور، ایزد مهر، ایزد آسمان؛ و ایزد انیران نام دارند. سپنتا آرمیتی یا سفندارمذ را نیز چهار ایزد است به نام های: ایزد آبان، ایزد دین، ایزد ارت، ایزد مار اسپند. هاوروات یا خرداد نیز دارای سه ایزد است که: ایزد تشر «تیر»، ایزد فروردین؛ و ایزد باد خوانده می شوند. امرتات یا امرداد که هفتمین امشاسپند است؛ ایزد درشن، ایزد اشتاد و ایزد زامیاد از یاورانش می باشند. البته به غیر این ایزدان و امشاسپندان که عدد کامل «سی» را تشکیل می دهند و هر روز از روزهای سی گانه ماه به نام یکی از آنان خوانده شده، ایزدان بزرگ دیگری نیز وجود دارند. در سراسر اوستا از این ایزدان گفت و گو می شود، گاه تنها با مفهوم صفت می آیند و گاه در هیأت روحانی ایزدی و کهکاه از خلال اوستا دارای جلوه های مادی می شوند. تفکیک این نوع تظاهرات و توجیه دقیق شان شاید غیر ممکن باشد، اما بایستی توجه داشت که در صورت متأخر آیین زرتشتی این تغییرات و مفاهیم ظاهر شده است. تقریباً صورت و شکل بعدی همه مذاهب و ادیان چنین است. هم چنین باید به وجه اختلاف میان متون مذهبی که به آنها مراجعه می شود توجه کرد و متون بعدی را نیز که حاوی ادبیات مذهبی است مورد نظر قرار داد، و همه مباحثی که از نوع فوق می آید مبتنی بر

شکل ادبیات مذهبی آیین زرتشتی می باشد. در قسمت شرح اوستا، از این موضوع دقیقتر و مشروح تر گفت و گو خواهد شد.

۱۴ - غنا و حماسه ایزدان

در «خرده اوستا» که یکی از بخش های پنج گانه «اوستا» می باشد، در یکی از فصول از سی ایزد که سی روز ماه به نام آنها خوانده شده، یا دو وصف آمده است. در قسمت «یشت ها» که آن نیز یکی از پنج قسمت اوستای کنونی است با تفصیل از برخی ایزدان یاد شده است، و بسیاری از افسانه ها و قصص و اساطیر ایرانی در ضمن یشت ها آمده است. البته به نوع و سبک این داستان ها لازم است تا توجه بسیاری مبذول شود، چه از لحاظ ماهیت و چه از دیدگاه کیفیت و کمیت.

چنانکه اشاره شد ایزدان به معنای سزاواران ستایش و عناصر ستوده شده می باشند و به دو دسته تقسیم می گردند: ایزدان مینوی یا ایزدان «مه این یهوه Mainyave» و ایزدان جهانی یا ایزدان مادی «که ای تیه Gaithya» چنان که در سنسکرت - های یکم - بند نوزدهم آمده است: «... ایزدان مینوی و جهانی که به ستایش و نیایش براننده هستند...» اهورا مزدا مافوق همه ایزدان معنوی یا صفات روحانی قرارداد و زرتشت سرسلسله ایزدان مادی و جهانی است. در خرده اوستا دو فصل سیروزه کوچک و سیروزه بزرگ از ایزدان با صفات شان و اموری که به عهده آنان محول است یاد شده است.

اولین یشت به نام «هر مزد یشت» موسوم است و در آن از صفات و چگونگی

خداوند صحبت می شود، دومین یشت از دو قسمت تشکیل شده است که عبارت است از: هفتن یشت کوچک و هفتن یشت بزرگ که هفتن یشت کوچک درباره هفت امشاسپند است که ذکرشان گذشت. میان یشت ها فقط دو امشاسپند دارای یشت مخصوصی هستند که عبارتند از اشاو هیشته یا اردی بهشت، و هه اوروات یا خرداد. گمان می رود که سایر امشاسپندان نیز هر یک یشتی مخصوص به خود داشته اند، اما چون سایر قسمت های اوستا از میان رفته و به ما نرسیده اند. سومین یشت موسوم است به «اردی بهشت یشت»، یعنی دومین امشاسپند که ذکرش در قسمت «امشاسپندان گذشت» و چهارمین یشت موسوم است به «خرداد یشت» یعنی پنجمین امشاسپند.

یشت پنجم به نام «آبان یشت» و ویژه «ایزد آب» است به نام آناهی یا Anahita. این یکی از قدیم ترین و درازترین قسمت های اوستا می باشد که بسیار جالب توجه است. البته ایزد آبی دیگر به نام اهرم نپات Apam Napat داریم که به معنی زاده آبهاست و درباره اش ضمن افسانه های دیگر گفت و گو می شود.

بخش بانو اردویسور آناهی تا

چنان که می دانیم ایرانیان باستان به عناصر چهار گانه احترام بسیاری می نهادند. خاک و زمین تحت سرپرستی سپندارمذ بود، ایزد آذر مقامی رفیع داشت چنانکه آیین مزدایی با خصیصه احترام به آتش در جهان مشهور است. وایو Vayu ایزد هوا بود و ناهید یا آناهی تا که مورد گفت و گو است ایزد آب شناخته می شد. ایرانیان آب را بسیار حرمت نهاده و با تعصب می کوشیدند تا از آلودگی آن با طرقت کونا گون جلوگیری

شود. آناه‌ی تا، بئغ بانوی نامی سرپرستی آب را به عهده داشت، اما تنها سرپرست آب نبود، بلکه وظایفی دیگر نیز به این ایزد بانو محول بود^۱:

اهورا مزدا با سینتمای زرتشت گفت: از برای من ای زرتشت سپنتمان این اردویسور ناهید را بستای، کسی که به همه جا گسترده، درمان بخشنده، دشمن دیوها، مطیع کیش اهورایی است، سزاوار است که ستوده جهان مادی گردد، سزاوار است که در عالم مادی وی را نیایش کنند، مقدسی که جان افزاست، مقدسی که فزاینده گله و رمه است، مقدسی که فزاینده ثروت است، مقدسی که فزاینده مملکت است^۲.

ابان یشت در واقع سپاسی است برای بزرگ داشت و ارجمندی آزادی، زورمندی، نیرو و قدرت از طریق شایستگی و فرزاندگی، اخلاق و فضیلت، ستایش نیک‌ی ها، اعمال پسندیده، درخواست نسلی نیرومند و با تقوا. بئغ بانو، اردویسور آناه‌ی تا به گروه کسانی که پاکی و فضیلت را در زندگی شعار سازند، برکت، ثروت و قدرت می بخشد. او دشمن بی‌امان زشتی‌ها و پلیدی‌ها است، او حافظ و نگهبان نسل است و به همین جهت نطفه مردان را پاک و مشیمه زنان را می‌پالاید تا به پاکیزگی فرزند آرند. درد زنان را می‌کاهد و شیرشان را در پستان‌های پروراند.

تمام جنگاوران و زور آزمایان راه حق و حقیقت را یاری می‌کند و به پیروزی‌شان می‌رساند. دشمنان را با قهر لگد کوب می‌کند. در این حماسه شگرف، قدرت در کنار فضیلت شمرده می‌شود. اگر قدرت که

۱- نگاه شود به کتاب «دین قدیم ایرانی»، ۲۲۲ - ۲۰۹ - تألیف نگارنده

۲ - ابان یشت - بندیکم

با تقوا همراه باشد وجود نداشته باشد، مقام و حیثیت انسانی لکه دار می‌شود. این حماسه جولانگه آنگاهی است که ایران با قدرت زندگی می‌کرد. شاعر این حماسه روح آزادگی و فضیلت خود را با نیروی بسیار بیرون می‌ریزد. آناه‌ی تا خود بانویی است که در زورمندی برابر با تمام آب‌هایی است که بر روی زمین جاری است و به دریای فراخکرت می‌ریزد. وی بانو و سرپرست تمامی آبهاست. کسی است که هزار دریا و هزار رود دارد و طول هر یک از این رودها برابر است با تاخت چهل روز راه که اسب سواری سخت ورزیده یکدم به تازد.

شاید این تأکید باشد که هنوز اثر عمیق رفورم زرتشت را بنماید که بر علیه بغان پرستی سخت پایمردی کرد، چون اهورامزدا تأکید می‌کند که او را از نیرو و اراده خودش آفریده است تا به وسیله او آفریده‌های نیک و نظم اجتماعی را بهتر اداره کند. در ابان یشت هنگامی که به توصیف بانو اردویسور پرداخته می‌شود، زبان غنایی و لطافت شعری به اوج خود رسیده و بلندی و ویژه‌ی را ادا می‌کند. بازوانش زیبا و سپید گونه، به فراخی و پهنی شانه‌ی آسبی است. این ایزد بانو بر گردونه‌ی زیبا که چهار اسب سپید و یک شکل به آن بسته شده است، همواره آماده آن می‌باشد تا بر دیوان و جادوان و ستم پیشگان حمله برده و نابودشان سازد.

خورشید ایزد

خورشید ایزد چنان پیشینه پرارجی در ایران و جهان داراست که بحث اضافی را بی‌مورد می‌سازد. در اغلب بخش‌ها و قطعات اوستا این ایزد زندگی بخش، سرورافزا و پاک‌کننده همه چیز ستوده شده است

صفاتی که اغلب برای این ایزد بزرگ در اوستا ذکر شده عبارتند از : باشکو، غنی، جاودانی، پاک کننده و سرانجام تنداسب. یشت ششم ویژه این ایزد بزرگ است. در آیین آریایی، پیش از زرتشت طبیعت پرستی رایج بود و خورشید که زندگی سلامت، سرور و برکت و روشنایی می بخشید، با احترام ستایش می شد. ارج و مقام خورشید بدان پایه بود که پیکر اهورامزدا، آن کالبد فروغ مانند و روحانی به خورشید مانند می شد: «ای مزدا اهورا در میان ترکیب ها، زیباترین ترکیب فروغ این جهان را - و در عالم زبرین [ترکیبی را که] در میان بلندترین فروغ که خورشید نامیده می شود از آن تو می شمیریم^۱». صفت و عنوان برجسته خورشید ایزد، با عنوان «تیزاسب» افاده می شود و به همین جهت «گردونه مقدس خورشید» میان ایرانیان ارج و منزلتی خاص داشت و در مواقع مهم، برای تقدیس و بزرگداشت این عنصر زندگی بخش، آنرا به همراه می بردند. در برآمدن آفتاب و فرورفتن آن، برای ستایش اش مراسم انجام می گرفت. در این امر اغلب اقوام سامی و آریایی متفق بودند و خورشید پرستی یکی از قدیم ترین اشکال پرستش و دیانت است. اما ایرانیان چنان که همه عناصر نیک و سودرسان طبیعت را می ستودند، خورشید را نیز برای اهمیت و سود و نژادش در زندگی مادی ستایش کرده و محترم می داشتند. در اوستا خورشید نیز چون سایر فرشتگان یا ایزدان، و یا در مفهومی وسیع عناصر روحانی، اسم خاص ایزدی است و عنوان تیزاسب یا تنداسب برای خورشید، جهت ادای سرعت سیر نور خورشید می باشد، چون اسب در روزگار آن قدیم در سرعت سیر

مشهور بوده است و این تفسیر را روایات کتاب «بندهش» نیز تأیید می کند آنجا که می گوید سرعت سیر خورشید برابر است با سه برابر سرعت تیری که مردی زورمند با کمان بزرگ و پر قدرت رها کند. در این جا قابل تذکر است که مهر با خورشید یکی نیست، مهر ایزدی است و خورشید ایزدی دیگر و این موضوع با وضوح از خود اوستا برمی آید^۱. در خورده اوستا فصلی است به نام «خورشید نیایش» که آنرا از روی «خورشید یشت» فراهم کرده اند و برای ستایش در بزرگداشت خورشید هنگام برآمدن، و به میان آسمان رسیدن و فرورفتن خورشید آنرا می خوانند. اما خورشید یشت بسیار کوتاه است و آن چه که از این قسمت مهم بایستی فهم کرد، متأسفانه از مطالعه آن به دست نمی آید. مطالعه همه یشت ها، نشان می دهد که در نهاد ایرانیان چه عشق و محبت عظیمی نسبت به عناصر سودرسان طبیعت وجود داشته و چگونه با تمام نیروی شان، طبیعت را سپاس گزاری می کرده اند. طبیعت نیک مزدا آفریده در واقع همان خداست، ماه و خورشید، ستارگان و گیاهان، آب و آتش و باد، خاک و زمین، همه و همه اجزایی از پیکر کل خدایی هستند. تقدیس، احترام و ستایش این عناصر نیک در واقع ستایش خدایی است، سپاسی است از اهورامزدا: «کسی که خور جاودانی باشکوه تیزاسب را بستاید.... چنین کسی اهورامزدا را می ستاید، امشاسپندان [صفات و اعمال نیک و دیگر عناصر طبیعت] را می ستاید، روان خود را [که به موجب نیکی جزئی از اجزای طبیعت است] می ستاید، همه ایزدان مینوی و جهانی را خوشنود می سازد^۲».

ماه یشت نیز به همان کوتاهی خورشید یشت است و ستوده می شود جهت آن که عنصری است سودرسان ، زیبا و فرح بخش که در قوام زندگانی مادی نقشی دارد .

تیش تریه - ایزد باران

هشتمین یشت موسوم است به « تشر یشت » که آنرا « تیر یشت » نیز می خوانند ، اما ستاره تشر با ستاره تیر یکی نیست ، بلکه باید آنرا همان ستاره « شعری یمانی » دانست . صورت اوستایی تشر - تیش تریه *Thishtrya* و یکی از ستارگان است که در ادبیات دینی مزدیسنان ، فرشته باران شناخته شده . تشر یشت نسبت به برخی یشت ها دارای قدمت است و زبان شاعرانه و بیان لطیف و تشبیهات و استعارات آن بسیار جالب می باشد . تشر یشت به شکل بسیار در خور توجهی ستیزه و پیکار میان نیکی و بدی را بازگو می کند و سرانجام نشان می دهد که چگونه بدی و زشتی و نیروی اهریمن مغلوب نیکی شده و از میان می رود . البته آشکار است که آب و باران میان مردم کشاورز ایران تا چه اندازه بی عزیز و محترم بوده است و بدان نیازمند بودند . هنگامی که فصل خشکی فرا می رسید ، زندگی شان به تباهی تهدید می شد و هر گاه باران نمی بارید ، کشت زارها خشک و حیوانات و ستوران در مضیقه قرار می گرفتند . ستاره تیش تریه ، فرشته باران و *اپه اوشه* *Apa Usha* دیو خشکی در چنین هنگامی در آسمان به مبارزه بر می خاستند .

گذشته از نبردهایی پیرامون ستیز میان عناصر خیر و شر ، یا ایزدان و دیوان ، آن چه که در بر دارندة جنبه های شاعرانه و اساطیری زیباتری است ، همانا ماجراهای نبرد و پیروزی تیش تریه بر *اپه اوشه*

خورشید جاودانی باشکوه تیزاسب را می ستایم در هنگامی که خور با فروغ خویش به تابد در هنگامی که خور روشنایی به تابد سد [و] هزاران از ایزدان مینوی برخاسته این فر را گرد آرند و آنرا به سوی نشیب فرود آورند ، این فر را آنان در روی زمین اهورا آفریده بخش کنند ... هنگامی که خور بر آید ، زمین اهورا آفریده پاک شود ، آب روان ... [و] آب ایستاده ... و آفرینش راستی که از آن خرد مقدس است پاک شود . اگر خور بر نیاید دیوها آن چه در روی هفت کشور است نابود سازند ، ایزدان مینوی در این جهان مادی اقامت گاهی نیابند و آرامگاه [نجویند] ... ۱...

ایزد ماه

همان مباحثی که در باره خورشید گفته شد ، در مورد ماه نیز قابل تکرار است . ماه در ظلمت شب آن گاهی که تاریکی برای اهریمنان موقعیتی فراهم می کند تا به کردار زشت به پردازند ، با نور خود پیکر سیاهی و لاشه اهریمنان را می شکافد . چنان که در افسانه *گوشورون* یا *گئوش اوروان* *Geuch Urvan* خواهد آمد ، کره ماه حافظ نطفه ستوران است و می دانیم که ستوران ، به ویژه گاو تا چه اندازه بی مورد احترام و علاقه ایرانیان کشاورز بوده است . ماه را نیز چون خورشید گردونه بی بوده است که گاوی از نور با دو جناح زرین و ده باره سیمین آنرا می کشیده است . در اوستا یشت هفتم به نام « ماه یشت » معروف است . در خورده اوستا فصلی به نام « ماه نیایش » آمده که سپاس و نیایش است برای احترام به ماه که چون خورشید سه بار خوانده می شود . اما برای خورشید هر روز سه بار و برای ماه در هر سی روزی سه بار ، هنگامی در اوایل ماه که هلال دیده می شود ، نوبتی نیمه ماه که قرص پر است و باری آخر ماه که دوباره قرص پر به شکل هلال در می آید .

دیو خشکی است و این سمبولی از خشکی و بی آبی است در فلات ایران به ویژه در تابستان و کوشش‌های اساطیری جهت تو باهد ولبی میدران. ایرانیان چنین می‌پنداشتند که تیش تریه، ستاره شعری یمانی یا قلب الاسد پدید آورنده باران‌های سودمند در تابستان است، در حالی که اپه‌اوشه دیو پلیدی و خشکی آب‌ها را زندانی ساخته و گشایش آنها جز از عهده تشر بر نمی‌آید. به همین جهت است که در یشت هشتم چنین ستایش و نیایشی به وی از جانب پارسایان به عمل آمده است:

تشر ستاره رایومند فرمند را می‌ستاییم (که) نطفه آب در بردارد... کسی را که چارپایان خرد و بزرگ منظرند و مردمانی که سابق جفا کار بودند و [دروغ پرستان] که در گذشته به شرارت می‌پرداختند - چه وقت از برای ما تشر رایومند فرمند طلوع خواهد کرد؟ چه وقت سرچشمه‌های آب به قوت اسبی دگر باره روان خواهد شد؟ ۱۰۰

نیایش و مناجات مورد قبول و خوشنودی تشر واقع می‌شود و هنگامی که از نیایش و هدایای گروه مؤمنان مسرور شده است به شکل اسب زیبای سپید کونی، با کوش‌های زرین و لگام زر نشان به دریای «فراخکرت» فرود می‌آید. لیکن در این میان اپه‌اوشه، یعنی دیو خشکی نیز بی‌مقابله نمی‌ماند، وی نیز هم‌چون اسبی مهیب با یال و دمی هراس‌ناک به کنار دریای فراخکرت فرود می‌آید. پس از مدت سه شبانه‌روز، دیو خشکی و فرشته باران به نبردی سهم‌گین می‌پردازند، نبردی که به شکست فرشته باران و پیروزی دیو خشکی می‌انجامد و تشر هزار گام از دریا عقب می‌نشیند در این هنگام است که تشر اندوهگین شده و چنین می‌گوید:

۱- تیر یشت - بند ۵-۴

وای بر من ای اهورا مزدا، بدا به حال شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، محنت به تو ای دین مزد یسنا، اکنون مرا مردم در نمازی که از من نام برده می‌شود نمی‌ستایند، چنان که سایر ایزدان را در نماز نام برده می‌ستایند. اگر مردم در نماز از من نام برده مرا بستانند، نیروی ده اسب، ده شتر، ده گاو، دو کوه و قوت ده آب قابل کشتی‌رانی خواهم گرفت. ۱.

در این ماجرا، اهورا مزدا خود پیش‌گام می‌شود، و پارسایان و مؤمنان به ستایش تشر ایزد، این ستاره ایزد باران‌زا می‌پردازند و بر اثر چنین رویدادی فرشته رایومند فرمند باری دیگر به صورت اسبی سپید کون با کوش‌های طلایی و زرین و لگام زر نشان به دریای فراخکرت فرود می‌آید. دیو خشکی، یعنی اپه‌اوشه نیز به صورت اسبی خوفناک به عرصه گاه نبرد می‌شتابد. مبارزه‌ی دیگری با تاب و نیروی فزون‌تری در می‌گیرد تا سرانجام در نیمروز دیو خشکی مقهور شده و شکست یافته هزار گام واپس می‌نشیند. فرشته باران این بار بانگ شادمانی بر می‌آرد:

... خوشا به من ای اهورا مزدا، خوشا به شما ای آب‌ها و گیاه‌ها، خوشا به دین مزد یسنا، خوشا به شما ممالک - آب‌جوه‌های شما بدون مانعی به طرف محصول با دانه‌های درشت و چراگاه بادانه‌های ریزوبه سوی جهان مادی روان گردد ۲۱

پس تشر پیروزمندانه به دریای فراخکرت «شاید اقیانوس هند» - حالیه، فرو می‌ریزد. دریا به جنبش و تلاطم آمده و بخارهای باران را از دریا به سوی بلندی‌های کوه هند که در میان دریای فراخکرت قرار دارد بر می‌انگیزد، ابرومه تولید می‌کند، پخش می‌شود و هم‌چون باران و تکرک به مزارع و کشتزارهای اطراف فرو می‌ریزد. در کتاب‌های پهلوی، چون بندهش و مینوخرود و دیگر رساله‌ها این افسانه دلپذیر و

۱- بندهای ۲۳-۲۴ ۲- تیر یشت بند ۲۹

عمیق باعنصری اضافی و مفصل‌تر آمده است، اما آن چه که مهم است، در آمدن و قالب یافتن رویدادی است طبیعی در شکل داستانی شاعرانه بدان‌سان که در تیریشته آمده است. تشر، این فرشته باران و ستارما یزد پیش قراول باران‌های پاییزی است و ایه‌اوشه نیز هیولای خشکی تابستان است که باهم می‌ستیزند و سرانجام تشر پیروز شده و به زمین می‌بارد.

گوش ایزد

گوش یا گاوش Gaush ایزد، فرشته نگاهبان ستوران و چارپایان مفید و سود رسان است که آن را درواس یا Drvaspa نیز می‌خوانند. در یشت‌ها، قسمتی ویژه این فرشته حامی چارپایان است که به نام «گوش یشت» خوانده می‌شود. هر دو اسم در معنای وسیع‌اش به مفهوم ستور می‌باشد. گوش یشت چنین شروع می‌شود:

در واسپ توانای مزدا آفریده مقدس را می‌ستاییم، کسی که چارپایان خود را سلامت نکه می‌دارد. کسی که چارپایان بزرگ را سلامت نکه می‌دارد، کسی که دوستان را سلامت نکه می‌دارد، کسی که بچکان را سلامت نکه می‌دارد ... ۱

مطابق معمول گوش ایزد تنها حامی ستوران و چارپایان نیست، بلکه این ایزدی که دارای اسب‌های زین‌شده و گردونه‌های تکاپوکننده می‌باشد، حامی مردان نیک و بلان و پهلوانانی است که در راه خیر و نیکی کوشش و تلاش می‌کنند. مردانی بزرگ چون: هوشنگ پیشدادی، جمشید دارنده کله ورمه خوب، فریدون، هوم ایزد، کی گشتاسپ و زرتشت از او درخواست یاری می‌کنند و او نیز درخواست شان را برآورده می‌سازد.

۱- گوش یشت بند ۱

مهر ایزد

تا کنون درباره ایزدمهر، بیش از هر فرشته دیگری سخن و گفت و گو شده است. مهر یا میترا Mithra یکی از خدایان بزرگ پیش از زرتشت میان آریائیان بوده است. در وداها Vedas از وی یاد شده و قدیم‌ترین ذکر وی از سنگ نبشته‌یی است که در کاپاتوکا Kapatuka واقع در آسیای صغیر با تاریخ هزار و چهارصد سال پیش از میلاد به دست آمده است. میترا در رفورم زرتشت هر چند آن مقام و عظمت خود را از دست داد، اما با این وصف هم‌چنان دوشادوش اهورامزدا در مهر یشت معرفی شده است. در زمان هخامنشیان مهرپرستی دگر بار رواج یافت تغییراتی در آن روی داد و از ایران به خارج نفوذ پیدا کرد و هرگاه حوادثی پیش نمی‌آمد، آیین عمومی در جهان شناخته می‌شد. اما در این مختصر نظر آن است تا از مهر اوستایی گفت و گو شود. در مهر یشت فعلی باز هم آثار پیشین آریایی بسیار وجود دارد. به شکلی که محققان در کاوش‌های خود دریافته‌اند بندهای: ۹-۱۸-۲۱-۲۳-۲۴-۲۸-۳۴-۳۷-۴۳-۴۸-۸۳-۹۴-۹۸-۱۰۱-۱۰۵-۱۱۱. از جمله قسمت‌هایی هستند که نفوذ آیین زرتشتی در آنها یافت می‌شود و مابقی بندهای مهر یشت کم و بیش از آثار عصر آریایی است.

مهر فرشته راستی و دلیری و جنگاوری و عهد و پیمان است. در مهر ایزد بیش از هر چیز جنبه طبیعی و اخلاقی قابل درک است و به سبب وجود همین دو جنبه بیش از همه ایزدان توجه مردم را به سوی خود جلب کرد. در نخستین قسمت مهر یشت آمده است که اهورا مزدا می‌گوید من، مهر دارنده دشت‌های فراخ را در مقام و مرتبت، هم‌پایه خود آفریدم. آن گاه پس از تمهید این مقدمه است که مطلب شروع می‌شود. مهر ایزد، فرشته

بیدار است، ایزد غیر قابل فریب و برای دشمنانش و دروغ پرستان منتقمی سخت و برای دوستاران و راست گرایان یاوری بس مهربان است. بیش از هر کسی به جنگاورانی عشق و محبت می ورزد که در پیمان، راست گویی و به جا آوردن مراسم ستایش او استوار رای باشند. به هنگام جنگ پیروان و یارانش را کومک کرده و از خطر حفظ می کند، اما دشمنانش هر چند که قوی و نیرومند و کار آزموده باشند، کاری از پیش نمی برند، اسبان شان سرکشی کرده و جنگ افزارهاشان بیکاره می شوند و سرانجام شکست می یابند. به پادشاهان تاج و دیهیم و عزت و افتخار می بخشد، اما چون از راه او منحرف شوند، به ذلت و خواری سوق شان می دهد و از همین روی است که میان طبقه جنگاوران و اشراف اهمیتی بسیار داشت. به کسانی که به وی دروغ نگویند و راهش را محترم دارند، خان و مان خوب، ثروت و نعمت فراوان، فرزندان نیک و نیرومند و پارسا می بخشد، اما برای دشمنانش قهر و غضب می آورد و بیچاره و ذلیل شان می سازد. مهر پادشای نیکان را در همین جهان مادی و جزای بدان را نیز در همین جهان به آنان می چشاند و این نیز از نفوذ جنبه های عملی آیین زرتشت است. مهر بیشتر به عنوان فرشته عهد و پیمان شناخته شده است و در این قسمت اخلاق به مرحله علو خود می رسد: «تو نباید مهر و پیمان بشکنی، نه آن [پیمانی - که] تو بایک دروغ پرست و نه آن که تو بایک راستی پرست بستی، زیرا معاهده با هر دو درست است خواه دروغ پرست و خواه راستی پرست^۱». مهر در قدرت و تسلط نیز مقامی رفیع دارد: «مهر را می ستاییم که دارای دشت های پهن است، که از کلام راستین آگاه است، زبان آوری که دارای

هزار گوش است، خوش اندامی که دارای هزار چشم است، بلند بالایی که در بالای برج پهن [ایستاده]، زورمندی که بی خواب پاسبان است.^۱ هزار چشم و هزار گوش و پاسبانی بی خواب، همه اشاره به نظارت دقیق اوست، چون هیچ خطایی در هر صورتی که باشد از نظر وی پنهان نمی ماند. در قسمت ذیل علاوه بر اینکه مشاهده می شود مهر ایزد، خورشید نیست، جایگاه و نظارت وی را نیز در می یابیم: «نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز است در بالای کوه هرا بر آید - نخستین کسی که با زینت های زرین آراسته از فراز [کوه] سر بدر آورد، از آن جا، [آن مهر] بسیار توانا تمام منزل گاهان آریایی را بنگرد.^۲» مهر در شکل مادی چنان وصف می شود که در گردونه بی مینوی و بسیار زیبا با بدن پوشیده شده از سلاح که چهار اسب سپید آن را می کشند نشسته است و ایزدانی بزرگ چون: بهرام ایزد پیروزی، و سروش ایزد فرمانبرداری، و رشن فرشته دادگری، و ارشناد فرشته درستی، و پارتد فرشته نیک بختی و فراوانی، و ایزد ثروت و توانگری ارت در التزام وی می باشند.

سراسر مهریشت در ستایش راستی و دلیری و شهامت و نیرومندی است. مهریشت حماسه بی است رزمی که سپاس طبقه رزم آوران را به اخلاق و جوانمردی و استقامت در راستی و مردانگی تقدیم می کند. از روی مهریشت می توان آیینی ساخت که در آن ضعف و سستی راه نداشته باشد، قدرت در کنار روش استفاده درست از آن ستوده باشد و ریشه پیمان شکنی، دروغ و کژ آهنگی از جهان برفتند. با چشم پوشی از اصول جهان پسین، زندگی مطابق با حق و حقیقت در همین جهان برقرار شود. هر چند مهریشت

گراکنار از شکل آریایی خود می‌باشد، اما زرتشت در اصلاح و رفرم خود جنبه‌های عملی و نیک آیین قدیم را طرد نکرد، اما آن چه که مهم است، اصلاحات اوست در میترائیسم Mithraisme .

ایزد آذر

ایزد آذر، فرشته آتش است. به طور کلی آتش و پرستش یا ستایش آن در سراسر دنیای کهن معمول بوده است. هر گونه بحث و گفت و گویی حتی درباره منشأ آریایی آن، شامل سخنانی بسیار است. اما آن چه که مهم است، آتش از قدیم الایام میان آریاها، پیش از آنکه در سرزمین‌هایی گوناگون وطن کنند، مورد احترام و ستایش بوده است. پیش از زرتشت اهمیت و مقام خاصی داشته و از روی وداها این موضوع را می‌توان دریافت. در اوستا ایزد آذر در اغلب مواقع پسر اهورا مزدا خوانده شده است و این کنایه‌ی است برای نشان دادن عظمت و مقام آتش. در گاتاها، یسناها-چهل و سوم، بندنهم از آتش و احترام آن و این که نشانه ایزدی است سخن رفته است و این قدیم‌ترین ذکر آتش است در اوستا. در سراسر اوستا، به آتش درود فرستاده شده، آتش سرور راستان، یار سپنتامینو و خصم اهریمنان و دیوان است. در روایات متأخر مذهبی موارد بسیاری آمده است که به یاری ایزدان و عناصر نیک اقدام کرده و اهریمنان را نابود کرده است. چون اغلب امشاسپندان که یشتی ویژه ندارند، آذر نیز دارای یشتی جداگانه نیست و شاید بوده و چون سایر قسمت‌های اوستا از میان رفته است. اما در همه جای اوستا کراراً از این ایزد به نیکی و علو مقام یاد شده است.

سروش ایزد

سروش نیز یکی از ایزدان بزرگ و قابل توجه مزدیسنان می‌باشد. سروش، ایزد اطاعت و فرمانبری است و از قسمت‌های قدیم اوستا، یعنی گاتاها دارای مقامی بسیار ارجمند بوده است^۱ و با صفت بزرگ و مقدس یاد شده است. وی خود نماینده و مظهر تسلیم و رضا و اطاعت کامل از خداوند است و به گروه مردمان نیز همین اطاعت و فرمانبری و سلوک در راه راست را تعلیم می‌دهد. گاه در علو مقام آنقدر پیش می‌رود که هم‌تراز با امشاسپندان می‌شود و آخرین شان شمرده می‌گردد. در روز واپسین این ایزد در امر حساب و صراط نقشی شایسته داشته و با ایزدانی دیگر همکاری می‌کند. اما کم کم در اشکال متأخر آیین زرتشتی، سروش ایزد به قالب فرشته وحی و الهام خداوندی در می‌آید و از همین طریق و با همین مفهوم وارد زبان فارسی کنونی می‌شود و وی را با جبرئیل که در اسلام فرشته وحی است مقایسه می‌کنند.

بسیاری از صفاتی که به مهر ایزد نسبت داده شده، برای سروش ایزد نیز آمده است. سروش حامی بینوایان است، ایزد همیشه بیدار بوده و چون خورشید غروب کند، با سلاح مرگبار خود اهریمنان را ناتوان و درمانده می‌سازد^۲، سروش ایزد چون مهر ایزد دلیر، چست و چالاک، زیبا اندام و بلند بالا و گستاخ است. دیوان و اهریمنان از هراسش امان ندارند و پیوسته سلیح پوشیده، بیدار و نکهبان آفرینش مزداست. مکان سروش ایزد نیز قرین جایگاه مهر در فراز نای کوه

۱ - یسنا - ۵/۳۳

۲ - یسنا - ۵/۷۵ که موسوم است به «سروش یشت سه‌شبه» بندهای مختلف.

البرزاست. ارابه وی نیز چون ارابه مهر ایزد است: «اورا چهارتکاور سپید، روشن، درخشان پاک هوشیار بی سایه، در مینوی جایگاه، می کشند؛ سم‌های شاخین آنها زر کوب است. چون دشمن بی امان دیوان است، به همین جهت اهریمنان بسیار از جمله دشمنان سرسخت اویند. سروش پیش از همه بر ضد دیو دروغ می جنگد و با هوشیاری در شب و روزی سه بار گرد زمین می گردد تا آفرینش نیک را حراست کند. سروش ایزد نیز یکی از ایزدان بزرگ مزدیسنان است که در سراسر اوصاف وی و نوشته ها و روایاتی که در باره اش آمده است، جز نیکی، راستی، اخلاق، دلیری و خصومت با بدی و زشتی، شوکت و حشمت چیزی مشاهده نمی شود.

رشن ایزد

رشن، یا رشنو Rashnu ایزد دادگری و عدالت است. در اوستا، به ویژه یشت‌ها از این ایزد با دو ایزد دیگر، یعنی مهر و سروش اغلب با هم یاد شده است. اینان در مراسم رستاخیز با هم به داوری می پردازند و مکان هر سه شان در فرازهای کوه البرز است. از لحاظ اهمیت در درجه اول مهر و بعد سروش و رشن سومین مرتبه را دارد. چنانکه یشت‌ها نیز به ترتیب مهر یشت، سروش یشت و رشن یشت تدوین شده اند. هم‌چنین روز شانزدهم هر ماه موسوم به مهر و روز هفدهم به نام سروش و روز هجدهم ویژه رشن ایزد است.

اصل کلمه به معنای داد و عدالت آمده، اما چون معمول رشن تنها ایزد عدالت نیست، بلکه چون سایر ایزدان وظایفی بسیار به عهده دارد. وی دشمن بی رحم دزدان و راهزنان است و به درخواست گله‌مندان

گوش فرا می‌دارد: «ای رشنی که دور را بهتر از همه توانی دید. ای رشنی که گله‌مندان را بهتر از همه به فریادرسی، ای رشنی که دزد را بهتر از همه براندازی... اگر تو رنجیده خاطر نباشی، بهتر [انسان را به مقصد] رسانی، بهتر ضربه فرود آوری و بهتر دزد و راهزن را نابود سازی^۱.» رشن ایزد در يك لحظه و يك آن، همه جا هست، همه جا و بر همه چیز ناظر است و این کنایه بی‌است از وجود عدل و داد در همه جا و همه وقت. چنان که ذکر شد در روایات بعدی مزدیسنان، رشن فرشته‌روز رستاخیز و موظف به وظیفه محاکمه ارواح شد. در مینو خرد، بند هش بزرگ و اردا و یراف نامه و سایر متون پهلوی از رشن با این سمت و وظیفه یاد شده است.

ایزد بهرام

ورترغن Verethraghan یا بهرام، ایزد پیروزی است و یشت چهاردهم که متعلق به او و در وصف وی می‌باشد، حماسه باشکوهی است در توصیف جنگاوری، نیرو، قدرت و پیروزی. این یشت را یکی از یشت‌های قدیم می‌دانند و مضامین و مطالبی در قسمت‌هایی از آن آمده است که صورت داستان‌هایی تمثیلی را ارائه می‌دهد.

ایزدانی دیگر همه چنین‌اند. هر کدام ایزد یا فرشته یکی از عناصر نیک یا صفت یا عمل و کار فعلی هستند، اما خارج از وظیفه خاص خودشان، همه کومک‌کاران و یاوران نیکی، دلیری، شهامت راستی و همه صفات و اعمال نیک می‌باشند و همه با دیوان و اهریمنان می‌جنگند

و مسأله تضاد بین خیر و شر هم چنان دنباله پیدا می کند. وایو Vayu ایزدهواست. رامه Rama ایزد صلح و سازش می باشد، چیس تا Chista ایزد علم و دانش است، ارت یا ارد ایزد، فرشته توانگری است، ارشتات Arshtat یا اشتاد فرشته راستی و درستی است، زامیاد ایزد زمین است البته ذکر ایزدان و فرشتگان به اندازه بی وسیع و فراوان است که حتا در کلیه کتاب نیز قابل گنجایش نخواهند بود. در برابر هر يك از این ایزدان یا فرشتگان تنی چند از دیوان قرار دارند که در ستیز و جدال دایمی می باشند. منظور از فرشتگان و یا ایزدان در آیین مزدیسنا، صفات نیکو، اعمال خوب، راستی، زندگی خوب مادی، شهامت و دلیری، آزادی و سرفرازی است، با وضوح و روشنی ضمن قسمت های مختلف اوستایی این حقیقت منعکس می باشد. اما نبوغ ادبی، خیال پردازی و قریحه زیبایی آفرین و شعر دوست نیاگانها، چنانکه مشاهده می شود با پیرایه بی از لطافت سخن، ظرافت فکری و زیبایی قالب، چنان شکلی به مواریث اخلاقی ما دادند که در جهان پس از آن همه ناسپاسی های دیوان و ددان، هنوز چون دریایی بی کران باقی مانده است. امروزه نیازمندی مبرمی است تا این میراث با سعی و کوشش در شکل و قالبی نو درآمده و در صورت تازه اش مفاهیم باستان را به جهانیان عرضه کند.

۱۴- فروهر - سرگذشت روح و روان

در قسمتی تحت عنوان « اصول پاداش در این جهان و آن جهان » از سرگذشت روح در زندگی واپسین سخن رفت. اما در آن جا از ماهیت

روح و روان در کی حاصل نشد. در این قسمت نیز چون بسیاری از موارد دیگر، آیین زرتشتی شکفتی هایی به جهان فلسفه به وام داده است از فلسفه عالی افلاتون درباره مثل و صورت الاهی ارواح در آیین یهود و ملك یا فرشته نکهبان در عیسویت و اشکالی دیگر از عالی ترین شکل فلسفی تا صور پیش پا افتاده خرافاتی که در باره شکل الاهی روح آدمی در جهان معمول است، به شکل عجیبی نشان می دهد که از مسأله روح - یاوران زرتشتی متأثر شده است. در این آیین آدمی دارای پنج نیروی نهادی و باطنی است که این پنج در زندگی وی نقش های متفاوت و مهمی را ایفا می کنند. در قسمت های چندی از اوستا، از این پنج نیروی باطنی با هم یاد شده است: « اینک ما جان و وجدان [دئنا - دین] و نیروی درا که و روان و فروهر نخستین آموز کاران کیش [را] ... می ستاییم^۱. » همچنین در بنسد يك سد و پنجاه و پنج از فروردین یشت دوباره از این پنج نیرو با هم یاد شده است. در یسنای های بیست و ششم که ویژه فروهر است، بند چهارم نیز باز یاد کردی از این پنج نیرو با هم می شود و به ترتیب چنین اند:

۱ - اهو Ahu که نیروی جنبش، حرکت و حرارت غریزی زندگی است و آن را به « جان » ترجمه کرده اند. اما این جان را با روح و روان به مفهوم عالی آن ربطی نیست، چون جان را درك و تأثرات روحانی نیست، هم چون که جسم شکل یافت و نطفه در مشیمه منعقد شده و حالت اولیه خود را بازیافت، همراه با آن به وجود می آید. با رشد و نمو جسم، جان نیز نیرو و قدرت بیشتری پیدا می کند، و هنگامی

که جسم بی حرکت شد، و آدمی مردجان نیز از بین می رود. پس جان هر فردی عبارت از نیروی غریزی جنبش و حرکت اوست و وجودش با جسم ارتباط مستقیم دارد و با جسم از بین می رود.

۲ - نیروی دومین دننا Daena نامیده میشود. کلمه فارسی معمولی که دین باشد و به معنی کیش و آیین مصطلح است از همین کلمه اوستایی است. اما « دننا = دین » در اوستا چه بسیار که به معنی « وجدان » نیز آمده است. این نیرویی است ربانی که خداوند در وجود هر فردی به ودیعه می گذارد. دین یا وجدان نیروی ممیزه و راهنمای آدمی است در دوران زندگانی. راه خوب را نشان داده و عمل آن را تشویق می کند، و راه بد را نیز با تمام زشتی و زیانهایش به آدمی نشان داده و از عمل بدان نهی و بازداشت می کند. وجدان نیروی نهادی آدمی است که ودیعه خدایی برای راهنمایی می باشد. هر گاه فرد در دوران زندگی به هدای وجدان خود گوش فراداشته و راهنماییهایش را به پذیرد، پس از مرگ، در سرای پسین، هنگامی که بخواهد از چینوت پل بگذرد، وجدان وی به صورت دوشیزه بسیار زیبایی حاضر شده و به او می گوید: من اعمال و کردار نیک تو هستم که بدین صورت درآمده ام، و پس از آن او را به سرای سرود یا بهشت راهنمایی می کند اما هر گاه از ندای وجدان سرپیچی کرده باشد، در روز واپسین به صورت عفریته بی درآمده و می گوید. من صورت اعمال زشت تو در جهان خاکی هستم - و او را به سرای دروغ یا دوزخ می افکند. البته این تصریحی است در صورت کنایه‌یی که وجدان هر مرد نیکوکاری هم چون دوشیزه‌یی زیبا و مینوچهر، موجب انبساط خاطر و شادمانی اش می شود، و وجدان

آزرده و شرمگین هر فرد زشت کاری، هم چون عفریته‌یی او را معذب و ناراحت نگاه می دارد.

۳ - سومین نیرو از قوای پنج گانه آدمی نیروی درک و فهم است که واژه اوستایی بشوز Eaoza به معنی « بوی » مفهوم آنرا ادا می کند. نیروی درک در فرد همواره بایستی از قوای ممیزه و هوش آدمی سرپرستی کند تا مبادا نیروی ممیزه به خطایی دوچار شود و یا هوش براه ناصوابی درافتد و موجب ارتکاب خطا گردد. نیروی فهم و درک نیز چون « جان » با جسم به وجود می آید، اما چون جان یا نیروی غریزی جنبش، با جسم از میان نمی رود، بلکه پس از تباهی جسم برای داوری واپسین باقی می ماند و با روان به محل چینوت پل می رسند.

۴ - چهارمین نیرو روان یا روح است. کلمه اوستایی اوروان Urvan مأخذ کلمه روان امروزی است. هم چنانکه نیروی درک و فهم برخی نیروها را سرپرستی می کند، سرپرستی نهایی نیروهای دیگر به عهده روح یا روان واگذار شده. روان واپسین نیرویی است در آدمی که با اختیار تام خود و معرفت به نتایج نیک و بد، سرنوشت نهایی آدمی را با کارکردش تعیین می کند. اراده و اختیار کامل دارد که راه نیک را برگزیند یا راه بد را هر گاه برگزیننده راه نیک باشد به فردوس داخل خواهد شد، و هر گاه راه پیمای طریق زشتی و نکوهیدگی باشد، در بدترین جایگاه که دوزخ است مقام خواهد یافت.

پیش از آن که در باره پنجمین، یا عالی‌ترین نیروهای پنج گانه بحث شود، یعنی از فروهر، یا ذره مینوی و سهم ایزدی سخن رود، لازم است مشاهده گردد که آیا روح یا روان با فروهر یکی است یا براین

که دو نیروی جداگانه می‌باشند؟ بحث در این باب با موقعیت فعلی اوستا هر گاه به خواهیم نتیجه‌ی قطعی اخذ کنیم، مشکل است، چون در اوستا جاهایی و مواردی است که به موجب آنها روان و فروهر یکی دانسته می‌شوند، و هم‌چنین مواردی نیز وجود دارد که روان و فروهر دو جزء از اجزای پنج‌گانه نیروهای باطنی آدمی شمرده شده‌اند. نظایر چنین قسمت‌هایی که روان و فروهر در یک مفهوم ایراد شده‌اند در اوستا کم نیست: « اکنون روان‌های مردگان را می‌ستاییم، آن فروهرهای پاک دینان را...^۱ » اما در همین یسنا، در دو بند دیگر چنین آمده است: « ما می‌ستاییم اکنون جان و وجدان و درا که و روان و فروهر نیاگان را...^۲ » اما باز در همین قسمت به چنین موردی بر می‌خوریم: « همه فروهرهای پاکان را می‌ستاییم، روان‌های مردگان را می‌ستاییم، آن فروهرهای پاکان را^۳ » چنان که از این مورد اخیر بر می‌آید، روان و فروهر هر دو یکی است، حال آیا در مواردی که از پنج نیرو در کنار هم یاد شده و در این موارد همواره « روان و فروهر » در کنار هم آمده‌اند، منظور آوردن دو کلمه‌ی متشابه و یک معنی بوده است؟ این بعید به نظر می‌رسد، چون در تمام جاهایی که از این پنج نیرو در کنار هم یاد شده، در تمام موارد روان و فروهر با هم آمده‌اند و آشکار است که دو مفهوم متفاوت در نظر بوده، ورنه باری نیز اتفاق می‌افتاد که از روان یا فروهر در یاد کرده‌های پنج‌گانه به تنهایی نام برده شود و آنگاه بود که اساس نیروهای باطنی را ممکن بود بر اساس عدد چهار استوار کرد. اما باز هم

۱ - یسنا - ۷/۲۶ - ۲ - بندهای چهارم و ششم

۳ - بند یازدهم

با اشاره به چند مورد دیگر ثابت می‌شود که فروهر غیر از روان است: « سراسر هستی خویش از تن و استخوان و جان و پیکر و توش و بوی [درا که] و روان و فرورد [فروهر] فراز آوریم^۱ » و در جایی دیگر آمده: « ... روان خود را می‌ستاییم، فرورد خود را می‌ستاییم^۲ ». اما با این حال ممکن است برخی اوقات روان و فروهر دارای یک مفهوم و یک معنا باشند، به ویژه برای مردم نیک و مؤمن.

۵ - اینک به پنجمین نیرو از قوای پنج‌گانه باطنی می‌رسیم که در اوستا فروشی Fravashi و در پهلوی فروهر Fravahar می‌باشد. معنی نهایی این کلمه « پناه دادن » یا « حمایت کردن » است - هر چند که محققان در معانی مختلف این کلمه دارای عقایدی متفاوت می‌باشند. فروردین یشت در اوستا، سرود ویژه ستایش فروهران می‌باشد و از این روی می‌توان فروهر را به فرشته نگهبان نیکان و راست روان موسوم ساخت. با تعریفی که ذیلا می‌شود، می‌توان فروهر را به پرتو خداوندی، ذره مینوی، یا شکل آسمانی و خدایی هر چیزی معنی کرد.

برای درک بهتر فروهر، ناچار از بیان مجمل یکی از اسطوره‌های دینی هستیم. پیش از آنکه این جهان مادی با محتویاتش آفریده شود، مدت سه هزار سال جهان فروشی یا جهان مینوی پایدار بود. به موجب روایات « بندهش » اهورامزدا در نور مطلق و نیکی و فرهی کامل غوطه‌ور بود. در بالا جهان روشنایی و در پایین عالم ظلمت و تاریکی قرار داشت اهورامزدا نخست به آفرینش جهان مینوی اقدام کرد. در این جهان از ماده: گوشت و پوست، استخوان و جسم و تن اثری نبود، هر چه وجود

۱ - یسنا - ۱/۵۷ - ۲ - یسنا - ۱۸/۷۱

داشت صور روحانی همه موجودات بعدی می بود و این صور همه روح و اندیشه بودند و جز آن نه. جهان مینوی سه هزار سال هم چنان وجود داشت آن گاه اهورامزدا اراده کرد تا جهان مادی را به شکل درآورد، پس با فروهرها، یا صور و اشکال روحانی و مینوی آدمیان و تمام موجودات نیک از جماد و نبات و حیوان گفت و گو کرد که مایلند تا به قالب مادی درآمده و در جهان خاکی برای پیروزی بر ظلمت و اهریمن زندگانی کنند و آنان که آگاه بودند که سرانجام پیروزی با آنان است قبول کردند. پس اهورا مزدا از آن صور معنوی، موجودات مادی را آفرید و به همین جهت است که در آغاز صورت و شکل اصلی، مینوی و غیر مادی هر چیزی در جهان بالا وجود داشته است و آنچه که در قالب درآمده از روی آن صور اصلی بود. می دانیم که افلاتون Plato، آن فیلسوف جاودان و نامی یونان باستان از زرتشت و آیینش آگاهی داشته است، پس آیا در طرح عظیم خود که مثل Ideas باشد، تحت تأثیر فلسفه فروهر زرتشتی نبوده است؟ - اساس عمده فلسفه افلاتونی که در تمام مکتبها و دستگاههای فلسفی نفوذ کرد و در مذاهب و ادیان و عرفان و تصوف مؤثر واقع شد، آن بود که می گفت هر یک از اجسام مادی را صورتی معنوی و ذهنی موجود است، و این تنها مربوط به انسان نیست، بلکه همه موجودات با جان و بی جان دارای این صورت معنوی بوده اند. پس صورت معنوی و مجرد که روح باشد در جسم داخل می شود. در این حال هر کسی مرکب از دو جزء است: روح یا جزء ایزدی و جسم که فناپذیر و در معرض تغییرات واقع می شود. هر گاه در طی زندگانی جسمانی، روح یا آن جزء مینوی به صورت اول خود پاک و بی آرایش باقی ماند، پس از

انقضای دور جسم، دگر باره به عالم مینوی منتقل می شود. با توجه به این که افلاتون با زرتشت و فلسفه و آیین زرتشتی آشنا بود، و همانندی عقاید فلسفی اش با فروهر و صور مجرد و مینوی اشیاء، و انطباق آرای او در جزئیات با متون اوستایی، با احتمال قریب به یقین می توان گفت که اساس فلسفه خود را بر فروهر زرتشتی قرار داده است. برای بهتر رساندن این مفهوم اشاره می شود که در جهان مینوی که مدت سه هزار سال دوام کرد، تنها فروهر آدمیان موجود نبودند بلکه تمام اشیاء از جمادات، حیوانات و نباتات، و حتا امشاسپندان و خود اهورامزدا دارای فروهر بودند، یعنی صور مجرد و مینوی شان در آغاز وجود داشت: «خواستار ستاییدنم فروهر اهورامزدا و امشاسپندان را، با آن فروهرهای پاک همه ایزدان مینوی را...»^۱ فروهر اهورا مزدا در واقع منبع و منشأ همه فروهرها و سرچشمه و منبع همه نیکی ها و زیبایی ها است^۲: «و در میان همه این نخستین فروهرها اکنون می ستاییم آن فروهر اهورامزدا را که مهم تر و بهتر و زیباتر و استوارتر و خردمند و در تقدس سرآمدتر است»^۳. در تمام قسمت هایی از اوستا که مربوط با فروهر است، چون فروردین یشت، یسناها بیست و سوم و بیست و ششم فروهر همه مردمان نیک و پاک دین، از زن و مرد، پیر و جوان کودک و بچه، آنانی که بوده اند، آنانی که هستند و آنانی که خواهند بود ستوده شده است. همه گیاهان خوب، کوهها، زمین، رودها، دریاها،

۱ - یسنا - ها - ۲/۲۳

۲ - وندیداد - فرگرد ۱۹/۱۴

۳ - یسنا - ۲/۲۶

دها، شهرها، جانوران خوب و سودمند و آن چه که از چیزهای خوب در جهان موجود است ستاییده شده. در آسمان ارواح اعلی، یا ذره‌های مینوی، یا فروهرها پرفراوانند. مورخان قدیم که می‌گفتند ایرانیان معتقدند آسمان پر از فرشتگان است، نظرشان در واقع معطوف بدفروهرها بوده است. از لحاظ سلسله مراتب می‌توان اهورامزدا را در رأس آفرینش قرارداد و امشاسپندان یا صفات برجسته وی را در درجه دوم و ایزدان یا تجسم سمبولیک نیکی‌ها و خوبیها را در سوم مرتبه و سرانجام فروهران را که در عدد و شمارش برابرند با همه آفریده‌های اهورایی در مقام چهارم قرارداد:

اهورامزدا به اسپنتمان زرتشت گفت که اینک تو را برآستی‌ای اسپنتمان از زور و نیرو و فرویاری و پشتیبانی فروهرهای توانای پیروزمند پاکان آگاه سازم که چگونه فروهرهای توانای پاکان به یاری من آمدند ...

آنگاه می‌گوید از پرتو این صور معنوی و ذرات مینوی است که نیکی برقرار و آسمان و زمین منظم‌اند و همه چیز موافق با نظم طبیعی و نیکی فراوان جریان پیدا می‌کند. این فروهرها مددکار و یاران اهورامزدایند، چون جز وجود ازلی وی چیزی نیستند، اجزایی هستند از آن بهترین فروهر که اهورامزداست. مطابق این فلسفه هر کسی در وجود خود جزیی از فروهر اعلای کیهانی یا خدایی را دارد که باید با پارسایی و زندگانی خوش و درست مادی و با نیکی ایمان آنرا بدون آلودگی به زشتی‌ها حفظ کند تا به هنگام معهود و سرآمدن زندگی مادی، به اصل خود در آسمان، و آن منشأ کل فروهرها به پیوندد.

هم‌چو فلسفه مادی و روشنی که برای به زیستن وضع شده بود مورد اقتباس متصوفان قرار گرفت، اما چنان تغییر شکل یافت که به نفی زندگی مادی و خودآزاری و زجر و شکنجه فردی منتهی گشته و بدصورت نوعی بیماری درآمد. چون مطابق فلسفه صوفیه و زهاد، جزء الاهی در زندان جسم و ماده محبوس شده و با خوار داشتن جسم و آزار آن بایستی این جزء الاهی و آسمانی را رهایی بخشید و چنین اقتباسی موجب منشأ پیدایش عقیده تناسخ گشت و ضایعاتی به بار آورد. افلاتون آن را به صورت اصولی در فلسفه که بعدها اساس متافیزیک قرار گرفت جهانی ساخت و از طریق آیین یهود در عیسویت و اسلام داخل شد.

سرگذشت فروهر پس از انفصال از تن نیز ماجرای دارد. فروهر بدون آلوده شدن، پس از تباهی تن به آسمان عروج می‌کند. اما در نیکان و بدان موجودیت فروهر و شکل بعدی آن متفاوت است. تنهائیکان و کسانی که مؤمن بدآیین بوده و اندیشه، گفتار و کردارشان نیک باشد از موهبت داشتن فروهر برخوردارند، چه ذره مینوی و پاره ایزدی و جزء خدایی نمی‌تواند در تنی وجود داشته باشد که صاحبش از نیکی کسسته و در دسته اهریمنان باشد. فروهر - فرشته محافظ نیکان است و چون پاسبانی از دلیری و پهلوانی برخوردار، بدن و عناصر وابسته به آن را نگاهبانی می‌کند. چون هنگام مرگ فرا رسد، بدن را ترک می‌کند و به جایگاه اصلی‌اش باز می‌گردد. اما باز گشت به تن دیگر برای او نیست، بلکه هم‌چنان در مقام مینوی خود باقی خواهد ماند. به همین جهت است که مسأله حلول و تناسخ را در آیین مزدیسنا راهی نیست، در صورتی که هندوان پس از این مرحله به ادوار بی‌نهایت حلول معتقد

شده و بدین سان مسأله تناسخ میان‌شان پیداشد و درتصوف نیز با اشکالی دیگر حلول و تناسخ راه یافت .

درآیین مزدیسنا، فروهر پس از مرگ تن، ازجسم انفصال یافته و به آسمان عروج می‌کند. اما در این حال تعیینی یافته است و درحالی که جسم تباهی یافته، با این حال ارتباط معنوی و وابستگی‌اش به جسم برقرار است. فروهرهای هر خانواده و قومی با بازماندگان‌شان ارتباط برقرار می‌کنند و دراین جا به‌شکلی از آیینی که در پاره‌یی از مناطق جهان به نام «نیاگان پرستی» رایج بود و بقایای آن هنوز میان ملل متمدن نیز شایع است می‌رسیم^۱. در اوقاتی معین از سال، فروهران هر خانواده‌یی میان خانواده خود بر می‌گردند. میان بازماندگان و فروهر نیاگان همواره روابطی معنوی موجود است. درمواقع دشوار، بازماندگان از آنان طلب راهنمایی و لطف و مرحمت می‌کنند، همواره می‌کوشند تا زندگی‌شان از طریق بگذرد و با شیوه‌یی سلوک کنند که آن صور معنوی و مینوی راضی و مسرور شوند. اواخر اسفند و اوایل فروردین ماه اوقات نزول فروهرها به میان بازماندگان است. به همین جهت به رفت و روب پرداخته و خانه آرای و خودآرای می‌کنند و مراسمی انجام می‌دهند تا موجب خوشنودی فروهران نیاگان‌شان باشد. امروزه اغلب رسوم عید نوروز که در آغاز فروردین ماه و اوایل بهار انجام می‌شود و مینا و مأخذ آن فراموش شده است، اقتباسی است از رسوم نیاگان ما که با تغییرشکل‌های کم و بیش هنوز باقی مانده است.

چنانکه اشاره شد «فروردین یشت» ویژه اعمال و شناخت فروهران

۱ - تاریخ ادیان - کتاب دوم «می‌تولوژی، افسانه‌ها و اساطیر»

می‌باشد و یکی از مفصل‌ترین یشت‌هاست. در نیمی از حصه نخستین این یشت درباره اعمال و کارها و چگونگی فروهران، و علو مقام و عظمت و شکل روحانی‌شان گفت و گو می‌شود و در نیمه دوم به فروهران بزرگان و مقدسان و دلیران و سلحشوران، زنان و مردان برجسته درود فرستاده می‌شود. فلسفه فروهر، موردی است در تثبیت مقام عالی اخلاقی و پاس احترام نگاه داشتن در گذشتگان. فروردین یشت سپاسی است از برای بزرگداشت کسانی که بنیان و اساس تمدن و فرهنگ را نهادند، یاد کردستایش آمیزی است از نیاگانی که کوشیدند، رنج بردند، زحمت کشیدند و میراث خود را برای نسل بعدی باقی گذاشتند. هر نسلی به همین ترتیب تلاش و کوشش می‌کند تا آن میراث به دست آورده را غنی‌تر، رنگین‌تر، با ارزش‌تر و ارجمندتر برای نسل بعدی به جای نهد، چون می‌داند که رنج و زحمت و حاصل کارش مأجور خواهد بود و بازماندگانش با یاد کرد از او راحت‌تر زندگی می‌کنند. فلسفه فروهر و فروردین یشت، سپاس و تقدیس انسانیت و کوشش و تلاش اوست.

۱۴ - روحانیان، اعمال مذهبی

بیش از آن که به شرح اجمالی اوستا و معرفی آن پرداخته شود، در این واپسین قسمت به برخی از آداب و رسوم مذهبی، نمازها، اعیاد بزرگ، طبقات مردم و مقامات روحانی اشاره می‌شود. مطابق با مواردی که در گاتاها آمده است، در ایران قدیم، مردم عصر اوستا به سه طبقه تقسیم می‌شده‌اند که عبارتند از: پیشوایان مذهبی یا آموزگاران روحانی،

سپاهیان یا رزمیان و برزیگران . چنان که در کتاب « بندهش » آمده است ، سه پسر زرتشت هر کدام مؤسس یکی از این سه طبقه بوده اند .
 ایستواستره Isat - Vastra نخستین پیشوای مذهبی بزرگ و اولین موبد بوده و موبدان از نسل وی می باشند . دومین پسر اوروت نره Urvatatara نخستین برزیگر و بزرگ و سالار زارعان و سومین پسر هوره چیتره Hvare Chitra نخستین سپهسالار و رزمی بوده است و سه طبقه مردم منسوب به این سه پسر زرتشت می باشند . فردوسی در « شاه نامه » طبقات مردم را چهار گروه آورده و آنرا منسوب به جمشید کرده و از اعمال وی دانسته است ، شاید این مأخوذ از قسمتی باشد در اوستا که به چهار طبقه اشاره شده است :

کدام [هستند چهار] پیشه ؟ - آذربان ، رزمی ، برزیگر گله پرور صنعت گر - تکلیف همه [این طبقات] در راست اندیشیدن ، در راست گفتن ، در راست رفتار کردن ... است ...

مطابق معمول و معهود ، هر دیانت و مذهبی که اساس و بنیان می یافت ، اندکی نمی گذشت که قشر و طبقه روحانی بی تشکیل یافته و سرپرستی امور و مراسم و آداب مذهبی را به عهده می گرفت . اینک مارا با ماهیت این طبقه و نقش شان کاری نیست ، اما قابل تذکر است که اینان اغلب در انحطاط مذاهب و ایده ثولوژی اولیه نقش مؤثر و تامی داشته اند . پس از زرتشت ، در فاصله یی که حتا تخمین آن برای ما غیر مقدور است ، کم کم طبقه روحانی در ایران دارای قدرت بسیاری شد . البته در زمان ساسانیان قدرت روحانیان به اوج خود رسید و موجب

ضایعاتی غیر قابل جبران در تاریخ ایران گشت . در این زمان وظایفی بسیار به روحانیان فراوان سپرده می شد که در درجه و مقام متفاوت بودند ، اما آن چه که از اوستا برمی آید ، هفت طبقه از پیشوایان مذهبی وجود داشته اند . یا روشن تر گفته شود در مناصب روحانی هفت درجه و هفت منصب موجود بوده که موبد بزرگ در رأس همه قرار داشته است . البته با مدارکی که برای اشاره به این هفت منصب روحانی ارائه می شود ، متأخر بودن این تقسیم بندی روشن و واضح می شود و عبارتند از :

زئوتر Zaoatar یا زوت که پیشوای بزرگ و در رأس هفت موبد دیگر قرار دارد و بر اعمال مذهبی نظارت می کند .

۱- هاونن Havanan که پیشوا و موبد تهیه شیره هوم یا هه اومه که گیاه مقدسی است می باشد .

۲- آت رووخش Atrovaxsh ، موبد و پیشوایی که تیمارگر آتش مقدس است .

۳- فربرتر Fraberetar یا موبدی که وظیفه داشته هنگام اجرای مراسم مذهبی آلات مقدس را برای پیشوای بزرگ مرتب کند .

۴- آبرت Aberet یا پیشوا و موبدی که موظف بوده است خدمت آب را در هنگام مراسم مذهبی عهده دار باشد .

۵- اس نتر Asnatar یا موبدی که تهیه نهایی شربت هوم با او بوده است .

۶- رتویش کره Raeth wishkara یا «راسپی» که شربت صاف شده و پالوده هوم را با عناصر لازم مخلوط و تقسیم می کرده است .

۷- سرئوشاورز Sraoshavarez یا خادم و ناظم عبادت گاه .

اما پس از زوال ساسانیان و حمله تازیان و از هم پلشیده شدن فرهنگ و تمدن ایران در شکل ظاهری و موقتش ، مشاغل و مناصب روحانی تقلیل یافت و از هشت منصب و مقام ، تنها دو منصب روحانی باقی ماند . نخستین زوت و دومی راسپی که تا زمان ما هنوز اعمال مذهبی و خواندن سرودها و ادعیه به وسیله این دو موبد انجام می شود . میان زرتشتیان سه نماز معروف و بسیار کوتاه موجود است که در اوقات گوناگون به مناسبت آنها از زمزمه می کنند . در قسمت های مختلف اوستا برای این سه نیایش و نماز خواص فوق العاده بی ذکر شده است . با مطالعه بی مختصر دریافته می شود که از جملاتی ساده برای طلب خیر و مغفرت و سلامت که در آغاز وجود داشته ، دعاها و نمازهایی با اثرات معجزه آسا ساخته اند . این سه نماز با کلماتی اختصاری که مربوط به اول هر يك از آنهاست در نوشته ها و تحقیقات زرتشتی معروف است و عبارتند از : یناهووئیریو ... که به فارسی چنین است :

مانند بهترین سرود [زرتشت بر طبق قانون مقدس بهترین داوراست] کسی که اعمال جهانی منش نیک را به سوی مزدا و شهر یاری را که به منزله نگهبان بیچارگان قرار داده شد به سوی اهورا آورد .

دومین آن با کلمات اختصاری : اشم وهو ... معروف است که مفهوم کلی اش چنین است :

راستی بهترین نعمت و هم [مایه] سعادت است ، سعادت از آن کسی است که خواستار بهترین نیکی است ؛

سومین نماز نیز با شکل اختصاری : ینگه هاتام ... معروف است

با این معنی :

اهورامزدا در میان موجودات از زنان و مردان می شناسد آن کسی را که برای ستایشش به او توسط اشا [راستی] بهترین پاداش بخشیده ، خواهد شد ، این زنان و این مردان را ما می ستاییم .

هم چنین در خرده اوستا نیز که در آن از ادعیه و نماز و مراسم دینی گفتگو شده است ، پنج نماز یا پنج نیایش برای اوقات پنج گانه روز آمده است . اول « خورشید نیایش » که در هر روز سه بار خوانده می شود : هنگام برآمدن آفتاب ، هنگام نیمروز و هنگام فرو رفتن آفتاب . دوم « مهر نیایش » است که چون خورشید نیایش ، پس از آن در روز سه بار در همان اوقات خوانده می شود . سوم « ماه نیایش » است که در هر ماه سه بار خوانده می شود ؛ نخست هنگامی که هلال ماه در آسمان دیده شود ، دوم وقتی که قرص ماه پر شود و سوم زمانی که دوباره در پایان ماه به شکل هلال رؤیت شود . اردویسور Aredvisura نیایش نیز همواره در ابان روز ، یعنی روز دهم هر ماهی کنار دریا - یا جوی آبی خوانده می شود . پنجم آتش بهرام نیایش می باشد که در هر روز پنج نوبت خوانده شده و به علاوه در روز آذر نیز که روز نهم هر ماهی است ، به طور فوق العاده ، آتش نیایش خوانده می شود .

چنان که در قسمت مربوط به ایزدان گذشت ، ملاحظه شد که در يك قسمت از اوستا ، برای پنج ایزد فوق الذکر ، هر کدام « یشت » ویژه بی آمده است و در وصف ایزدان از آن یشت ها گفتگو شد . خورشید یشت ، مهر یشت ، ماه یشت و ابان یشت که ویژه ایزدبانو . اردویسور آناهیتا Aredvisura Anahita فرشته آب هاست . اما در یشت ها برای ایزد آذر ، قسمت ویژه بی وجود ندارد و این به آن سبب است که در سراسر

اوستا در وصف و بزرگ داشت آذر به حد کافی سخن رفته و یا در ضمن حوادث، آذریشتی نیز در جزو اوستا وجود داشته که چون سایر قسمت های گمشده از بین رفته و به ما نرسیده است. در پنج نیایش که در خورده اوستا آمده است، مطالب آنها اقتباساتی است از همان یشت های مربوطه. در سراسر این نیایش ها، اهورامزدا، امشاسپندان و همه نیکان و عناصر مفید و سودمند ستوده شده اند. در این نیایش ها خلوص مردمانی شاد و مهربان جلوه گراست، در این نیایش ها که از پیرایه های فوق طبیعی پیراسته و بالوده اند، ستایش و سپاس مردمانی حق شناس نسبت به عناصر نیک طبیعت، چون آب، خورشید، ماه، آتش، روشنایی، نیکی و همه چیزهای پسندیده آشکار می شود. هر چیز خوب، سودمند و نیکی قابل ستایش و احترام است، مگر خدا به جز نیکی محض و منشأ سود و شادمانی است؟ پس ستایش هر چیز نیک و سودمندی، ستایش خداوند است و حقیقت جز این نیست و این واقعیت را با روشنی در مطالعات اوستایی می یابیم.

در باره جشن های بزرگ مزدیسنان نیز باید در همین حد سخن گفت. به این معنا که جشن ها نیز اغلب برای بزرگداشت و تقدیس عناصر سودمند و نیک طبیعت و تقدیس نیاکان و امور و اعمال نیک بر پا می شد. در تقویم مزدایی باید اشاره شود که سی روز ماه هر یک به نام ایزدی نامیده شده اند، و از میان این سی روز، دوازده فرشته نیز هر کدام نماینده یکی از ماه های دوازده گانه می باشد و در هر ماه جشنی ویژه در روزی مخصوص دایر می شده است. گذشته از این دوازده جشن شش عید بزرگ دیگر نیز در تقویم مزدایی موجود است که باش مرحله

خلقت جهان که در طی یکسال به وسیله اهورامزدا انجام شده است مطابقت دارد و این نیز وسیله بی است برای ستایش و احترام همه عناصر نیک و سودمند جهان اهورایی. البته ادعیه و اذکار مخصوص نیز در ضمن جشن ها و اعیاد مذهبی اجرا می شده که اغلب مأخوذ از قسمت های مختلف اوستا است. بحث و کاوش درباره این مراسم و اعیاد منوط است به آگاهی هایی در اشکال متأخر آیین زرتشتی و صور انحطاطی آن، چون آیین زرتشت نیز مانند ادیان بزرگ دیگر پس از دوران اولیه اش، دستخوش انحطاط شد و عرصه گاه خرافات و اعمال فراوان و مختلف و متنوعی گشت که ملایان برای منظورهایی خاص وضع می کردند.

۱۵ - اوستا

مجموعه متون مذهبی زرتشتیان امروزه اوستا Avesta خوانده می شود. این کلمه در ادبیات فارسی پس از تازیان با اشکال و صور گوناگون مورد استفاده قرار گرفته، چون: وستا، ابستا، است، استا، آبستا، اویستا، افاستا و گونه هایی دیگر. اما صورت و شکل رایج آن اوستا می باشد. درباره معنی این کلمه دانشمندان توافق کلی ندارند. برخی آنرا به معنی «پناه» دانسته و عده بی به مفهوم «معرفت و دانش» پنداشته اند و دیگران عقایدی دیگر ابراز کرده اند. اما امروزه آن چه تقریباً مورد اتفاق است، آن است که کلمه اوستا به معنای اساس، بنیان و متن اصلی است.

۱ - برای تحقیقات تازه نگاه کنید به کتاب «گوهرهای نهفته» نوشته مراد

زبان اوستایی، یعنی زبانی که متن اوستا با آن نوشته شده، زبانی است کهن که با سانسکریت شباهات بسیاری داشته و از يك اصل و بنیان بوده اند. البته در ادوار بعدی این زبان منسوخ شد، اما هم چنان به عنوان زبان ویژه مذهبی باقی ماند و به همین جهت در عصر اشکانیان و ساسانیان به عنوان زبان مقدس مذهبی باقی مانده و متون مذهبی به وسیله آن نوشته شده و میان روحانیان معمول بود. در باره این که اصل زبان اوستایی در زمان زرتشت در کجا معمول و رایج بود، چون مواردی دیگر میان محققان و علما اختلاف است، و در واقع حل این مسأله وابستگی با معرفت به زمان زرتشت دارد. برخی زادگاه و موطن اصلی زرتشت را در شمال شرقی ایران دانسته و معتقدند که پیامبر از شمال شرقی به سوی غرب ایران و بلخ هجرت کرده است و زبان اوستایی همان زبان رایج در شمال شرقی بوده است. عده بی دیگر زبان اوستایی را زبانی میدانند که در بلخ، یعنی غرب ایران رایج بوده، و عده بی دیگر زبان اوستا را زبان رایج میان مادها می دانند. اما رای اکثر محققان بر آن است که موطن اصلی زرتشت، شمال شرقی ایران، و زبان اوستایی نیز زبان رایج در همان دیار بوده است.

شاید هر گاه یکی از مسایل مبهم اوستایی به طور یقین حل می شد کلیدی برای بازگشادن سایر مبهمات به دست می آمد. اما متأسفانه هنوز مبهمی با یقین گشوده نشده است. یکی از این موارد مبهم که شاید اصلی ترین مسایل باشد، عبارت است از تعیین تاریخ زمان زرتشت و تاریخ قدمت اوستا. تمام اختلافاتی که از سده چهارم پیش از میلاد تا عصرها درباره تعیین تاریخ و قدمت زمان زرتشت موجود است، همه و همه

دلایلی هستند که این زمان به یقین بایستی قدمتی بسیار داشته باشد. چهار قرن پیش از میلاد وفزون تر از آن، مورخان از تاریخ های شگفتی یاد کرده اند که هر چند برخی ارقام مبالغه آمیز و نادرست است، اما با تمام این احوال آنچه که امروزه مسلم است زمان زرتشت و اوستا از هزار پیش از میلاد عقب تر می رود. با مطالعه کاتاها یا سرودهایی که به وسیله خود زرتشت یا شاگردان هم عصرش سروده شده است و قدیم ترین جزء اوستا است که به دست ما رسیده، آشکار می شود که بدون شك پاره بی از آن سرودها حتا نشانهایی دارند که از هزار و سه صد و هزار و پنچ صد پیش از میلاد نیز کهن ترند. بحث در باره قدمت اوستا با استناد به کاتاها، امروزه بحثی است کاملاً علمی، و تحقیقات علمی تا اندازه بی راه اختلاف های بزرگ را در عصر ما مسدود ساخته است و دیگر این مسأله که سده ششم پیش از میلاد را عصر ظهور زرتشت و پیدایش اوستا می دانستند، موردی کاملاً بی اعتبار و کهنه شناخته شده است.

با وجود چنین زمانی کهن که حتا در سده چهارم پیش از میلاد نیز بحث درباره قدمت آن رایج بود، آشکار است که متن اوستا دو چار دست بردها، از بین رفتن ها و اغتشاشاتی فراوان شده است. پس از هخامنشیان این مسأله به شکل حادثی در مورد اوستا مصداق پیدا می کند. البته بسیاری از دانشمندان و محققان معتقدند که اوستا تا سده ششم و یا هفتم میلادی، تا زمان ساسانیان همچنان سینه به سینه حفظ شده و در آن زمان به کتابت در آمده و با خط اوستایی که اختراع همان زمان است کتابت یافته. با روشنی و وضوح کامل و دلایل علمی و تاریخی محکم و استوار، این دلایل امروزه باطل شناخته شده اند. آنچه که محرز است اوستایی

دوران‌های اغتشاش و نا امنی که از اواخر عهد هخامنشیان در ایران به ظهور پیوست، تا اوایل کار ساسانیان، طی دورانی بعیدالحدود، به دست تطلول زمان و دشمنان مغشوش شده و از میان رفت. اما در زمان ساسانیان که تجدید عظمت و رستاخیز بود، دوباره با کوشش‌هایی فراوان، اوستای از میان رفته فراهم شد. اما آشکار است که این اوستا دیگر آن اوستای نخستین نبود. مطابق روح زمان و اصول مذهبی و قوانین و شرایط معمول، اوستا تدوین شد و به بیست و یک کتاب یا بیست و یک نسک Nsak، چون عصر قدیم تقسیم گشت. اما پس از حمله اسکندر مقدونی، نوبت به تازیان بیابانی و بربرهای عربستان رسید. زیان این بربرها در تاریخ جهان بیش از زیان مغولان بود. چون مردمی بودند که از دانش، تمدن، فرهنگ و انسانیت و فضایل آن بهره‌ی نداشتند؛ و تنها در پی قتل و غارت و انتقام از محرومیت‌های گذشته خود بودند و برای به دست آوردن غنایم و ثروت از هیچ جنایتی روی نمی‌گرداندند. تمام عظمت تمدن و فرهنگ خاور زمین را، از جمله ایران از میان بردند. هر چند که تمدن و فرهنگ ایرانی دوباره به وسیله خود ایرانیان تجدید و احیا شد، اما خسارات فراوان آن جبران ناپذیر بود و هنوز با گذشت چهارده قرن آن همه وحشی‌گری و دژخویی و بی‌مردمی در جهان فراموش نشده و اثرات آن ضایعه بزرگ باقی مانده است. از جمله این ضایعات از میان رفتن اوستای تدوین شده در عصر ساسانیان بود. از این به بعد نیز با تغییر دیانت در ایران، و تعصب مذهبی مسلمانان، امکان فعالیت آزادانه ایرانیان مؤمن به آیین گذشته برای احیای آثار از دست رفته میسر نبود. اما با تمام این احوال مختصری از آن گنجینه عظیم گذشته به هر ترتیبی که بود فراهم شد و اوستای کنونی

آن مختصر است که با تمام این احوال در جهان آن چنان عظمتی را داراست. اوستای کنونی به پنج بخش تقسیم شده است که عبارتند از:

۱- یسنا ۲- یشت‌ها ۳- ویسپرد ۴- خورده اوستا ۵- وندیداد.

بحث و گفت و گو درباره هر يك از این بخش‌های پنج گانه کنونی نیز مستلزم فرصتی بسیار است و در این مختصر که منظور معرفی اوستای کنونی و مندرجات و مضامین و مطالب آن می‌باشد، تنها به فهرستی بسنده خواهد شد. پنج بخش ذکر شده از دیدگاه کمیت و کیفیت، قدمت و ارزش تاریخی، اصالت و غیر اصیل بودن متفاوت می‌باشند و با ترتیبی که در بالا بدان اشاره شد، اینک درباره هر بخشی، گفت و گو به عمل می‌آید.

۱- یسنا Yasna نخستین جزء مهم‌ترین قسمت اوستا است. این کلمه به معنی ستایش، نیایش و جشن آمده است، و در گاتاها که قدیم‌ترین قسمت اوستا است، به کرات این کلمه با همین معانی به کار رفته است. قسمت‌های مختلف این بخش را به مناسبت، در هنگام‌های گوناگونی که مراسم مذهبی انجام می‌شود می‌سرایند. مجموع قسمت‌های یسنا، هفتاد و دو فصل می‌باشد که هر فصل را يك هایتی Haiti می‌نامیده‌اند و این کلمه به صورت‌ها - یا - هات کنونی در آمده است. خاور شناسان و دانشمندان پارسی هفتاد و دو فصل یسنا را به دو تا سه قسمت تقسیم کرده‌اند، اما این تقسیم بندی مبنایی بر جدا کردن مطالب و یا تعیین قدمت ندارد. مطالبی که در طی فصول این قسمت آمده است، متنوع و گوناگون می‌باشد. درباره زندگی و ارزش آن، تعلیم اصول اخلاقی و به زیستی، تکرار فزون از حد سه اصل اساسی آیین زرتشتی، یعنی: اندیشه نیک، گفتار نیک و کردار نیک - و اسطوره‌هایی بسیار پر عمق و داستان‌هایی که دارای ریشه و منشأ تاریخی می‌باشند و سدها مطلب دیگر

در قسمت «یسنا» گفت و گو شده است. چونان که رسم سرایندگان پاکدین و معتقدان به اصول زندگی مادی و حکمت عملی و دلاوری و پهلوانی بوده است، در سراسر هفتاد و دو فصل قسمت مورد ذکر، صفات نیک، ثروت و جاه و جلال از راه درست ستوده شده است. مردان و زنان پارسا، دهقانان و گرایندگان آیین بهی، دلیران و جنگاوران راه حق و حقیقت ستوده شده اند. رایحه زندگی ابتدایی شبانی از این سرودها به مشام می رسد. هر محقق نیزینی زندگی روستایی، ده نشینی و آغاز شهرنشینی را از خلال اشارات و کنایات و تصریحات این سرودها به خوبی درک می کند. نیکی، راستی و درستی شعار و برنامه فراموش ناشدنی در چنین جامعه ای است. یأس، تردید، نشانه های سستی، زهدات و درویشی را در این سرودها راهی نیست، بلکه آن چه که هست جنبش، فعالیت، کار و کوشش است. با تمام بیداری که به «اوستا»، طی قرونی که عمقش ناپیدا است رفته است، باز هم آن چه که مانده و با تمام اغتشاش آن، برای محققان منبعی بزرگ و عظیم است که هر روز از قبل آن کشفیاتی نوین در زمینه تاریخ و دیانت و زبان و مسایلی دیگر حاصل می شود.

گاتاها - چنان که ذکر شد، قدیم ترین قسمت اوستا گاتاها یا سرودها است که در قسمت «یسنا» جای داده شده اند. گاتاها یا سرودها را از شخص زرتشت می دانند. البته میان محققان در این باب اختلاف است، چون همه سرودها را از شخص زرتشت ندانسته و برخی را از نخستین شاگردان وی می دانند. اما آن چه که مسلم است، زبان این سرودها بسیار کهن است، چنان که میان آنها با سایر قسمت های اوستا از لحاظ زبان

شناسی، فاصله ای تقریباً دور باید قایل شد. هم چنین از لحاظ مضامین، مفاهیم، وصف زندگی و روش آن و اشاراتی در این باب است که به هیچ وجه نمی توان تاریخ سرودن آنها را از هزار و دوست سال پیش از میلاد پایین تر قرارداد. هر گاه قایل شویم که این سرودها و اشعار، صورت اختصاری منشوراتی باشد که برای بهتر از حفظ کردن و به خاطر سپردن به نظم در آمده اند، آن گاه است که درباره تعیین قدمت آن حتماً از حدس، و گمان نیز کاری بر نمی آید.

به هر حال گاتاها یا سرودها که بنا بر شواهد و قراینی اغلبشان از شخص زرتشت است، به پنج قسمت تقسیم شده اند که هر قسمتی شامل چند فصل از «یسنا» است که به ترتیب عبارتند از:

- ۱- **اهنود** Ahunavaiti که شامل هفت فصل، یا هفت ها از یسنا می باشد. ازها - ۲۸ تا ۳۴.
 - ۲- **اشتود** Ushtavaiti که مجموعاً دارای چهارها - می باشد. ازها - ۳۳ تا ۴۶.
 - ۳- **سپنتامینو** Spentamainyu نیز دارای چهار فصل است. ۴۷ تا ۵۰.
 - ۴- **وهوخشتر** Vohu xshathra که دارای یک فصل، یعنی ها - ۵۱ می باشد.
 - ۵- **وهیشتاواشت** Vahishtoishday نیز شامل یک ها - یعنی فصل پنجاه و سوم است.
- در اوستا قسمتی است به نام «هفت ها» یا «هفت فصل» که پس از گاتاها

که درباره اش گفت و گو شد، کهن ترین قسمت اوستاست. در حال حاضر هر چند این هفت هارا جزء کاتاها نمی آورند، اما از لحاظ یکسانی مفاهیم و کلام با سرودها، آنها را نیز جزو ادبیات کاسانیک، یعنی همانند کاتاها به شمار می آورند. به این هفت ها - فصلی دیگر افزوده شده و هشت فصل جمعاً محسوب می شود، یعنی از های سی و پنج تا چهل و دو. این فصول بر خلاف کاتاها، به نثر است، اما چنان که گفته شد، پس از سرودها، کهنه ترین جزء اوستایی است.

۲- یشتها - کلمه اوستایی یشتی Yashti از ریشه همان کلمه اوستایی «یسن» می باشد و به معانی نیایش، فدیة و میزد به کار می رود. چنان که ذکر شد یسنارا به طور کلی در مواقع ستایش و عبادت می خوانند، اما یشتها ویژه ستایش خداوندگار، امشاسپندان و ایزدان است. آنچه که قول محققان است، یشتها در آغاز ترکیب شعری داشته و مفصل نبوده اند، اما بعدها کم کم به تدریج مطالبی به آنها الحاق شده و از صورت شعری شان خارج شده اند. یشتهایی که امروزه باقی مانده اند، مطابق با تقسیمی که بیشتر مورد اعتماد است، بیست و یک یشت می باشند اما مطابق با سلیقه هایی دیگر تعدادشان اندکی کم و بیش می شود. هر یشتی عبارت از یک فصل معین، با مطالب و مضامینی مخصوص است. نام هر یشتی با یکی از ایزدان و امشاسپندان مشخص شده است، اما نخستین یشت موسوم است به «هرمزد یشت» که درباره خداوند و صفات و اعمال اوست. در یشتها سنانهایی بسیار فراوان از آیین آریایی مشاهده می شود و مطالب و مضامینی در آنهاست که دارای قدمت فوق العاده ای می باشند. قدیم ترین یشتها عبارتند از: ابان یشت، تیر یشت، مهر یشت، فروردین یشت، بهرام

یشت، اردیشت و زامیاد یشت. در قسمت «غنا و حماسه ایزدان» از ایزدان و یشت های ویژه آنها به حد کافی گفت و گو شد.

۳- ویسپرد یا ویسپرت سومین جزء اوستای کنونی است. اصل اوستایی این کلمه Vispe ratavo می باشد که به معنی «همه سروران» آمده است. از آن جایی که در مواقع ادای رسوم مذهبی، ویسپرد بایسنای خوانده می شود، به همین جهت آن را کتاب جداگانه ای نمی توان پنداشت، اما با این حال با آن که از دیدگاه مطالب و سبک نیز بایسنای غرابت و همانندی دارد، اما در قالب کتاب جداگانه ای عرضه شده است که برای آن بیست و سه تا بیست و هفت فصل قابل شده اند و اینها فصولی هستند بسیار کوتاه در ستایش امشاسپندان، ایزدان، اهورامزدا و همه نیکان و بزرگان و ستایش نیکی و اعمال نیک که در ضمن آنها اشاره به بسیاری از مراسم مذهبی شده است.

۴- خرده اوستا چهارمین جزء اوستا است که در زمان شاپور دوم (۳۱۰-۳۷۹ میلادی) به وسیله آذربندههر اسپند تألیف و تدوین گشت. در این کتاب ادعیه و ازکار و مراسم مذهبی برای مواقع مختلف روز و ماه و سال جمع آوری شده است. البته آشکار است که مأخذش اوستای بزرگ بوده و این موبد نامی با دخل و تصرف و کم و بیش کردن مطالب، کتاب دعایی برای مؤمنان فراهم آورده است که در مواقع گوناگون، چون خوشی و سرور، غزا و ماتم، عروسی و مرگ، ایام مختلف ماه و مواقع پنج گانه روز و اعیاد بزرگ و کوچک و هنگام هایی دیگر دعا هایی در آن آمده است.

۵- وندیدها Vandidad آخرین و پنجمین جزء اوستاست. اصل این کلمه Vidaevadata می باشد به معنی «قانون ضد دیو» در زمان

ساسانیان که به گردآوری و تدوین اوستا اقدام شد، برای قسمت قوانین مذهبی در مضیقه بودند، چون چنان که گذشت اوستا در طول زمان از میان رفته و در مهاجمات و اغتشاشات فراوان دچار صدمات بسیاری شده بود. به همین جهت گردآورندگان اوستا، در تدوین قسمت وندیداد، از مطالب اصیل و غیر اصیل استفاده کردند و حاصل آن کتاب فعلی وندیداد است. بسیاری از مطالب وندیداد اصولاً با اوستا و روح آیین زرتشتی سازگاری و هم‌آهنگی ندارند و از بیست و دو «فرگرد» (Fargard) یا فصل تشکیل شده است که به جز دو یا سه فصل آن، مابقی در گفت و گو از یک رشته قوانین، کیفرها، آداب دخمه، غسل، تطهیر، پیمان و مسایلی از این گونه می‌باشد.

۱۶- زن در عصر اوستا

مقام زن چه در عصر اوستایی و زمان زرتشت و چه پیش از وی در جوامع ایرانی محترم و باارزش بوده است. البته با ظهور زرتشت و اصلاحات او، چنان که از اوستا و قسمت‌های متقدم آن برمی‌آید، چون اموری دیگر، مقام زن نیز مورد اصول اصلاحی مصلح آریایی قرار گرفت. زن نیز دارای حقوقی بود مساوی با حقوق مرد و در جامعه به همان اندازه می‌توانست مؤثر واقع باشد که یک مرد می‌توانست منشأ اثر باشد. اراده زنان و دوشیزگان چه تا آن هنگامی که در خانه پدری بودند و چه هنگامی که شوهر کرده و به خانه شوهر می‌رفتند، استقلال داشت و قادر بود تا از روی خرد و درک، واقعیت و حقانیت خود را به ثبوت رسانیده و تحمیل کند.

پیش از این در کتابی دیگر^۱ درباره وضع زنان پیش از زرتشت گفت و گو شده است و در این جا بحث تنها حصر است بر موقعیت زنان در عصر زرتشت. البته بر اثر عوامل و علل بسیار، پس از زرتشت، به ویژه در زمان ساسانیان که همه چیز رو به انحطاط رفت، مقام اجتماعی زنان و حقوقشان نیز دستخوش این انحطاط شد و متأسفانه زنان دیگر از آن حقوق اولیه و آزادی و مقام اجتماعی بهره‌ی نداشتند و حقوق زن و مقام اجتماعی‌اش در ایران باستان از روی مدارگی برای ما باقی مانده که از ادبیات پهلوی دست یاب گشته است. اما با این حال باز هم از خلال همین میراث دوران انحطاط، حقوق زن و آزادی و مقامش را که نتیجه تأثیر بقایای عصر اوستایی است ملاحظه می‌کنیم.

در زمانی که در یونان باستان، روم، چین، سومر و بابل، هند، مصر و میان قوم یهود زنان از حقوق اجتماعی بی بهره بودند و در خانواده و اجتماع حقوقی نداشتند و تا حد قابل ملاحظه بی‌مادون مردان بودند، در ایران عصر اوستا ملاحظه می‌کنیم که مردان و زنان شانه به شانه هم از همه حقوق و شئون اجتماعی یکسان برخوردارند. فضیلت و درستی و راست پنداری است که افراد را از هم متمایز می‌سازد. همه مردان و زنان راست پندار، کوشا، نیک کردار و آزاده در یک مقام و موقعیت اجتماعی قرار دارند. وزشت کرداری، تنبلی، بدخیمی و زاهزنی است که ملاک بی‌حقوقی در اجتماع و طرد افراد می‌شود، حال خواه این بدراهان زنان باشند یا مردان - تفاوتی نمی‌کند.

در یونان باستان که مهد تمدن و آزادی بشریش خوانده‌اند، زن

۱- دین قدیم ایرانی- تألیف نگارنده.

هیچ مقام و موقعیتی نداشت. در خانه پدر و پس از آن در خانه شوهر چون بنده و کنیزی بود. پدر به هنگام شوهر دادنش رأی و خواست او را در نظر نمی گرفت و اصولاً هیچ دوشیزه‌یی حق مداخله در سرنوشت خود را نداشت، صاحب اراده نبود آزادی پدر و یا شوهران برای دختران و زنان اعم از خوب و بد حتمی الاجرا بود. در هندوستان و یونان و بسیاری دیگر از نقاط نیز چنین رسمی شیوع داشت. اما با توجه به قسمت بسیار جالب توجهی که در کاتاهای یا سرودهای زرتشت برای ما به یادگار مانده، و یکی از کهن‌ترین سرودهای پیامبر است، ما با وضوح و روشنی به عقاید وی درباره ازدواج و آزادی اراده دوشیزگان در انتخاب شوهر پی می‌بریم و آگاه می‌شویم که در عصر اوستا، تعالیم زرتشت برای زنان تا چه حد متمرکز بوده است و در تأیید این قسمت کهن، در اوستا نظایر بسیاری می‌توان یافت که زنان و مردان از مساواتی عملی برخوردار بوده‌اند. موضوع یسنا - های پنجاه و سوم عروسی دختر زرتشت است و زرتشت در این مجلس عروسی، خطابه‌یی بسیار جالب برای گروه شنوندگان و خطاب به پسران و دختران ایراد می‌کند که با ترجمه آزاد آورده می‌شود. زرتشت می‌گوید:

بزرگ‌ترین راه و پاکیزه‌ترین روش زندگی در راست کرداری، راست گفتاری و راست اندیشگی است. خداوند به من که زرتشت هستم زندگی و نام جاودانی بخشید، چون از این فروزه‌های مزدا داده پیروی کردم - و به همه کسانی نیز که گفتار، کردار و اندیشه نیک را پیروی کنند، این چنین هدیه‌یی بخشوده خواهد شد.

برای جلب رضایت خداوند، لازم است یا با رضا و رغبت و برای

نفس نیکی و خوبی - اندیشه، گفتار و کردار نیک را سرمشق زندگی قرار داد، چون عبادت و ستایش خداوند جز از این راه - یعنی پیروی کردن با خواست و میل فردی از نیک کرداری، نیک گفتاری و نیک اندیشگی میسر نیست - و برای تحقق همین اصل است که می‌گفتاسب و پسر زرتشت سپنتمان برای انتشار آیین مزدایی مرا یاری می‌کنند.

این مقدمه‌یی بود بر یسنا - های پنجاه و سوم که پس از آن زرتشت جوان‌ترین دختر خود را در مجلس عروسی مخاطب قرار می‌دهد. پدر برای دخترش شوهری انتخاب کرده که در منش و کنش بی بدیل است، اما با این وصف به هیچ وجه تمایل ندارد تا دخترش بدون اندیشه و تأمل رأی او را به پذیرد و گفتارش چنین است:

اینک توای پوروچیستا [Poruchista] که از دودمان سپنتمان و جوان‌ترین دختر زرتشت هستی، من از روی پاکی و راستی و نیک منشی جاماسپ را که از راست کرداران و پشتیبانان آیین راستی است جهت تو برگزیده‌ام. پس اکنون برو و در این باب بیندیش و خردت را راهنما قرار داده و پس از موافقت به اجرای مراسم مقدس ازدواج به پرداز.

جاماسپ در این مجلس نیز به سخن آمده و می‌گوید: با راستی و درستی پوروچیستای جوان را آن سان به راه حقیقی زندگی، در پرتو آیین تعلیم دهم که نسبت به پدر و شوهر و بزرگان و همه مردم دیگر وظیفه‌شناس و خدمت گزار باشد، باشد که خداوند در پرتو خدمت به مردم بهترین پاداش‌ها را نصیب وی کند.

پس زرتشت دوباره در این مجلس به سخن می‌آید و برای حاضران به ویژه پسران و دختران جوان خطابه‌یی ایراد می‌کند: ای دختران و

ای پسران جوان که در آستانه زندگی زناشویی قرار گرفته اید، اینک آگاهتان می‌سازم و پندم را به خاطر نقش کنید و از یاد مبرید. با کوشش و همت در زندگی از طریق راستی رهسپر باشید. هر یک از شما باید در کردار و گفتار و اندیشه نیک از دیگری پیشی جوید. پندتان می‌دهم تا سالک این طریق باشید و هر یک در زندگی رفتاری پیشه کنید تا آن دیگری خوش و خرم باشد.

در کاتاهای، چند جای دیگر نیز اشاره بی است به آزادی زنان و محترم بودن حقوق شان و برخورداری انسان از حق رای و حفظ اراده. چنانکه در بخش های گذشته ملاحظه شد، در آیین زرتشت اصل اختیار آدمی مقدس و قابل احترام است. هر چند که در کاتاهای اشاراتی در «جبر» نیز وجود دارد، اما معینا با تأکید به زندگی عملی و تصریحاتی درباره اختیار، اصل جبر سامی خود به خود منتفی می شود به ویژه آنکه در کاتاهای تنها یک مورد است که به جبر اشاره شده. اصولا نسبتی است میان تفوق جبر و گسترش در سلطنت مطلقه آسمانی یا مسایلی در باب الاهیات و غلو آن. به این معنی که به هر نسبتی که در دستگاهی مذهبی مسایل مافوق طبیعی وسعت بیشتری داشته و در آسمان دستگاهی سلطنتی که در رأس آن حاکمی جبار و خود کامه فرمان راند قوی تر باشد، به همان نسبت اصل جبر شمول و کلیتی زیاده تر می یابد. اما در آیینی که زرتشت ارائه کرد، مسایل فوق طبیعی در حد متعارف و گونه بی قابل قبول و عقل پسند بود. اهورامزدا نیز سلطنت و خود کامگی نداشت، بلکه به شکلی منطقی به عنوان روح هستی بی سالک بر اه خود معرفی شده است. در آیین مزدایی مسأله پرستش توسعه و شمولی کلی دارد، هر چیزی که نیک، مفید

سود بخش و کارآمد است قابل احترام و ستایش می باشد و این دینی است که آیین مزدایی به بهترین وجهی به طبیعت نیک و زندگی ساز و آسایش بخش بشری ادا کرده است. در سراسر اوستا به کرات می خوانیم که: ما می ستاییم همه آبهای پاکیزه را، همه چار پایان سود رسان را، همه گیاهان و نباتات مزدا آفریده را، آسمان نیلگون و ابرهای باران زارا خورشید رخشان و زندگی بخش را، کوههای عظیم و دشت های سبز و مرغزارهای زیبارا. رودها و دریاها را، مردان نیک را، همه اعمال انسانی و مفید و کردار و رفتار شایسته را، آتش مفید و زمین را که مهد زندگی است و... و به همین نسبت همه زشتی ها، بدیها، عناصر نا سودمند و چیزهای مضر و زیان بخش دشمن داشته شده و مورد لعن و پرهیز قرار گرفته اند:

از برای پنج چیز هستم، از برای پنج چیز نیستم؛ از برای اندیشه نیک هستم از برای اندیشه زشت نیستم - از برای گفتار نیک هستم از برای گفتار زشت نیستم - از برای کردار نیک هستم از برای کردار زشت نیستم - از برای فرمانبری [در طریق] نیکی هستم - از برای نافرمانی نیستم - از برای راستی هستم از برای دروغ نیستم.

به همین جهت است که زندگی دو قطب دارد و این دو قطب در همه جا و همه چیز ساری است. آدمی بایستی با تمام نیرو پیرو راستی باشد و در راه نیکی سالک گردد. کسانی پیروز و رستگارند که راستی را برگزینند و در انتخاب راستی از اراده و اختیار تام خود برخوردارند - چه زنان و چه مردان. در همه جا از زنان و مردان همردیف و یکسان یاد شده است:

با گوش‌هایتان بهترین سخنان را بشنوید ، با اندیشه روشن در آنها بنگرید ، زن و مرد باید خودشان راه خود را برگزینند ، با این روش شایسته آموزش‌هایم را همی بشناسید^۱.

در تمام قسمت‌های متقدم اوستا ، نام زنان و مردان نیک روش و پارسا در ردیف هم آمده است و به همان نسبت زنان و مردان بد راه و معاند راستی نیز باهم نکوهش شده‌اند . درجایی درخواست یاری و یاور می‌شود از برای تمام آن کسانی که پیرو راستی هستند ، از برای ، زنان و مردان و دختران و پسران و بزرگبران...^۲ در راه تبلیغ نیکی و پراکندن راه و روش درست زندگی ، تنها مردان وظیفه ندارند ، بلکه زنان نیز موظفند. در اجتماع هم زنان مسئولند و هم مردان ، چون در موقعیت اجتماعی ، حقوقی و مقام در یک طرازند :

آن چدر که مرد با زنی دانست که درست و نیک است ، آنگاه باید آنرا به کار بندد و دیگران را نیز بیاگاهاند تا آنرا به کار بندند ، آن چنانکه هست^۳.

چنانکه اشاره شد ، محک سنجش و داوری درباره مردان و زنان یک چیز است و آن راستی است . کسانی که در راه راستی و پاکی پایمردی کرده و کوشا باشند اعم از زنان و مردان - قابل ستایش هستند و این چنین مردان و این چنین زنان را می‌ستاییم^۴ . این روشی و وضوح با تأکید و صراحت تکرار می‌شود . در آن اجتماع دهقانی عتیق که شور و جنبش زندگی همه را فرا گرفته بود ، می‌توانیم ملاحظه کنیم که زنان چگونه دوشادوش مردان کار می‌کردند ، تبلیغ می‌کردند ،

۱- یسنا- ۳۰- بند ۲

۲- یسنا- ۶۸- بند ۱۲ ۳- یسنا- ۳۵- بند ۶ ۴- بند دهم

از همان فصل

در صف زرمندگان بر علیه راهزنان و مخالفان شهر نشینی و تمدن کشاورزی می‌جنگیدند و هر گاه شایستگی بیشتری نشان می‌دادند ، مقام شان از مردان نیز بالاتر می‌رفت . در اوستا فرورهای مردان و زنان پارسا ستوده می‌شوند ، در کنار هم و شانه به شانه^۱ . در کنایه‌ی بسیار لطیف و عالی که ذوق و نیروی کنایه آمیز شاعرانه‌ی را نشان می‌دهد ، زنان و زمین ستوده شده‌اند . زنان که بارور می‌شوند و کود کانی می‌آورند تا نسل راست گویان انبوه شود و زمین که بارور می‌شود و فرآورده‌هایی که زندگی زندگان را دوام و قوام می‌بخشد :

ایدون این زمین ، زمینی که ما را در برگرفته و این زنان را نیز می‌ستاییم - و آن زنانی را که راه تورا پویانند ای اهورامزدا و از راستی برگزیده برخوردارند ما می‌ستاییم

ستایش نیکی و همه عناصر شایسته و سود رسان و افراد نیک و سالک طریق راستی در اوستا حماسه‌ی است که از تکرارش ملالی بر خاطر نمی‌آید . همه مردان و زنانی قابل ستایش هستند که ره سپر طریق حقیقت و اشاعه گر آن باشند . برای ستایش این چنین مردان و زنانی ، جا و مکان ، ملیت و قومیت ، بیگانه بودن یا خودی بودن مفهومی ندارد ، چون نیکی و حقیقت است که قابل ستایش و تعظیم و بزرگداشت است ، نه ملیت و قومیت و این که آن فرد در کجا زاده شده باشد :

... اینک روانهای مردان و زنان پاک را ، در هر جایی زاییده شده باشند می‌ستاییم - آنانی که نهادشان از برای پیروزی (راستی) می‌کوشد و خواهد کوشید و کوشیده است^۳ .

۱- یسنا- ۳۷- بند ۳

۲- یسنا- ۴۸- بند ۴۹۱ ۳- یسنا- ۳۹- بند ۲

... روانهای مردان و زنان پارسا را در هر جایی که تولد یافته و که وجدان نیکشان ادراسی برخوردار باشد یا برخوردار خواهد بود یا برخوردار بوده است می‌ستاییم^۱.

نه در جهان مادی، بلکه در جهان مینوی نیز آرزوی مزدائیان آن است تا این هم‌آهنگی، هم‌ردیفی و مساوات برقرار باشد^۲. جرم و گناه چه درباره زن و چه درباره مرد یکسان است. هم‌چنانکه مردان گناهکار شامت و ملامت شده‌اند، زنان گناهکار نیز به لعن و نفرین گرفتارند^۳. سرانجام قابل تذکر است که این تکرار و تأکید هم‌چنان ادامه پیدا می‌کند. جایی که فروهرهای پاکان ستوده می‌شود، فروهر کنیزان یا خدمتگاران از هر خان‌ومانی نیز ستوده می‌شود و این نشان احترام و اعتقادی است عمیق و راسخ به راست‌پنداری و آیینی که در برقراری اصول انسانی کوشید و در وهله نخست پیروز نیز شد. در سراسر فروردین یشت نام زنان و مردان پارسا و گروه راست‌گرایان باهمذکر می‌شود و یکسان ستوده می‌شوند و از مزایایی یکسان برخوردارند. در ابان یشت که حماسه ستایش زنان و ارزش آنان در اجتماع است، مفاهیمی بسیار جالب توجه می‌یابیم. چنان‌که ملاحظه شد، زن در عصر اوستا در اجتماع وزنه‌یی قابل تقدیر به‌شمار بود. زن صاحب اراده بود و اراده و خواست مشروعش محترم شمرده می‌شد. دوشیزگان در خانه پدری از همه حقوق و مزایا برخوردار بودند و پدر و مادر بدون خواست‌شان تحمیلی به آنان نمی‌توانستند وارد کنند. آری‌هایی دیگر در آن زمان دور، به موجب اسناد و مدارکی فراوان، برای زنانشان هیچ حقوقی قابل نبودند و زن جنبه‌یی کاملاً اقتصادی

۱- فروردین یشت - ۱۵۴ - ۲ - یسناها - ۴۱ - بند ۲ - ۳ - یسنا - ها

۵۸ - بند ۱۵ و - یسنا - ۶۱ - بند سوم

داشت و وسیله‌یی بود از برای تولید بچه. در یونان و روم و هند باستانی زنانی که چندبار دختر می‌زاییدند، مفلوک‌ترین افراد محسوب می‌شدند، چون هرپدری شدیداً تمایل داشت که دارای پسرانی شود، چون دختران نهارث می‌بردند و نه دارای حق اولویت و هرگونه ریاستی در خانواده بودند. لیکن چنان‌که ملاحظه شد، زنان عصر اوستایی از همه حقوق اجتماعی چون مردان برخوردار بودند. در رزم و بزم، در کار خارج و کارخانه هم شانه مردان فعالیت می‌کردند و حتا موظف بودند تا در امر تبلیغ و اشاعه راستی نیز اقدام کنند. به همین نسبت روابط استوار خانوادگی در عصر اوستا قابل ملاحظه است، لیکن چون هر نوع اشاره و گفت و گویی در امر تعلیم و تربیت دخول پیدا کرده و مسأله را بیش از پیش گسترده خواهد کرد، از آن صرف نظر خواهد شد.

اما با این حال جای تأسف است که پس از عصر اوستا، در اثر رویدادها و حوادثی بسیار، زنان کم‌کم از آن مقام برجسته خود بزیر کشیده شدند و حتا حقوق زن و مقام اجتماعی‌اش در عصر هخامنشی با عصر اولیه اوستایی قابل مقایسه نیست. در زمان ساسانیان با اشاره‌یی که در آغاز شد، زنان نیز مشمول آن انحطاط سریع شدند. و ندیداد که حاصل جناح افراطی مذهب‌یون و موبدان متعصب و کجرو آن عصر است، نشان می‌دهد که مقام زن از آن شایستگی تاچه حد نزول کرده است. هر چند گروهی در صدد زنده کردن و احیای قوانین اوستایی بودند، اما با این حال در آن آشوب انحطاط صدایشان به جایی نمی‌رسید. زن دیگر سرور و کدبانوی خانه نبود، تعدد زوجات و کنیزگیری شایع شد. دختران از خود اراده‌یی نداشتند. قوانین طلاق سست بود و دست مردان

دوران انحطاط در بیداد باز. اما مع الوصف در خلال ادبیات پهلوی و اسناد دوران انحطاط، باز هم شواهدی که نشانگر وجود مصلحانی است که کوشش می کردند به نظر می رسد.

۱۷- اساطیر و روایات افسانه‌یی

هر گاه با دقت و حوصله‌یی کافی در ادبیات دینی اوستایی و پهلوی مطالعه و کاوش شود، تاریخ اساطیر ایرانیان به نحو بسیار روشن و دلگشی قابل تنظیم و تدوین جلوه می کند. هسته مرکزی ماجراهای اساطیری و قصص افسانه‌ها و روایات مذهبی و پهلوانی اوستایی و پهلوی، نبرد میان نور و ظلمت است، ستیز نیکی و زشتی است و آورد خدایان است و اهریمنان. مطابق همه این روایات، سرانجام پیروزی از آن نیکی و شکست و زلت از آن زشتی و اهریمن است. خصیصه پیکارجویی مردم اوستایی و نبرد بی امانشان با بدی و زشتی در سراسر زندگی ایرانیان گسترده شد و این اساطیر با مشکل مبارزه جویانه و جنگ نیکی بر علیه بدی در بسیاری از اساطیر و افسانه‌های اقوام دیگر نفوذ پیدا کرد.

اساطیری در پیرامون توفان و آتش، و افسانه‌هایی در مورد آفرینش میان اقوامی بسیار، کم و بیش همانند است. در داستان‌هایی درباره توفان- یک فرشته، غول و یا اژدهایی را که در ژرفای ابرها پنهان شده است و باران را در بند کرده به قتل می رساند، و بر اثر این امر چندی نمی گذرد که آب بر زمین فرو می ریزد. در اساطیر یونانی غلبه هراکلس Herakles بر دیوسه بیکری به نام گه‌ری یونه یوس Geryoneus و راهزنی به نام کاکوس Kakus که گاوهای ابر را در مغاک‌های زندانی کرده اند، نشانی از

همین معناست. داستان‌هایی درباره آتش نیز چنین است، چون آتش به وسیله پرند گانی و یا افرادی جسور و بی پروا چون پرومه‌ته یوس Prometheus از آسمان به زمین آورده می شود. البته روایات و افسانه‌هایی فراوان در این باب که مشابهت با اساطیر ایرانی دارند میان اقوام و ملل همسایه ایرانیان وجود داشته است که قدمت نبرد و ستیزه میان نیکی و بدی را نشان می دهد. در اساطیر ایرانی نیز که این مسأله صورت و شکلی مشخص و متمایز پیدا کرده است، هر اسطوره و افسانه‌یی- باروشنی و گویایی نبرد نیکی و بدی، خیر و شر، نور و ظلمت را در قالب قصصی دلکش عرضه می کند. زایش زرتشت و نبرد با اهریمن، نبردهایی پیرامون ستیز با آژدی‌دهاک در اوستا، و ماجراهای نبرد و پیروزی تیش‌تریه Thishtrya ایزدباران بر اپه‌اوشه Apausha دیو خشکی که در بخش دوازدهم مجملاً درباره اش گفت و گو شد و بسیاری دیگر از روایات از این گونه‌اند.

تاریخ اساطیر ایرانی از آن جایی که دارای مایه‌یی نیرومند از ثنویت است، خاطره نبردهای بسیاری دیگر را نیز برجسته و نمایان ساخته است و مهم‌ترین اینها عبارتند از: ماجراهای تسلط آژدی‌دهاک بر جمشید پادشاه عصر طلابی و توفان، کشته شدن نخستین گاونر به دست میترا Mithra، نبرد میان انگره مینو و سپنتامینو در دوران نخستین آفرینش، نبرد زرتشت علیه آیین دیوان و سرانجام نبرد سوشیانت‌های موعود که در پایان جهان بر علیه ترکتازی دیوان و زشتی ظهور می کنند. مهم‌ترین این نبردها، جنگ میان دو آفرینش است که یکی از دلکش‌ترین مباحث تاریخ اساطیر و روایات مذهبی است که به شکل اختصار شرح می شود.

اهورامزدا، سرور نیکی و روشنایی در قلمرو آسمان سکنا داشت، در حالی که اهریمن عنصر شر و زشتی در زیر زمین ساکن بود. اهورامزدا پس از انجام آفرینش، مقرر داشت تا مردمان به مدت سه هزار سال در کالبد مینوی خود زندگی کنند. در چنین هنگامی دیوزشتی و بدی سر از زیر زمین بیرون کرد و مصمم شد تا جهان نور و پاکیزگی را آلوده کند اما چون خود را در برابر نور و نیکی ناتوان یافت، مایوس به جایگاه تاریک و زیر زمینی اش باز گشت و به تجهیز دیوان و عناصر شر پرداخت تا در قلمرو روشنایی نفوذ کند. اهورامزدا کوشید تا از سیاهکاریشان ممانعت کرده و ادارشان سازد تا در مقابل روشنایی و نیکی سرفروود آرند. اما دیو تاریکی و دروغ تمکین نکرد و گفت با تمام نیرو در آلوده ساختن روشنایی و روشنایی مبارزه و پایداری می کند. اهورامزدا پیشنهادی دیگر کرد و گفت پس موافقت کن که دوره نبرد سه هزار سال باشد. اهریمن از سربك مغزی قبول کرد و تقسیم سه هزار سال چنان شد که خواست اهورامزدا طی سه هزار سال نخستین بر آورد شود و پس از آن سه هزار سال دیگر خواست هر دو شان حکمروا گردد و طی سه هزار سال پسین نیروهای اهورایی چنان قدرت می یافتند که یکسره اهریمن و اهریمنیان را نابود می ساختند. پس اهورامزدا سرودی خواند که بر اثر آن همه دیوان به زیر زمین و مغاک ها گریختند و اهورامزدا به آفرینش دنیای مادی پرداخت. اهورامزدا نخست و هومنه (نیک نهاد) را آفرید و اهریمن اکامنه Akamana (بد نهاد) را خلق کرد. آنگاه اهورامزدا امشاسپندان و ایزدان را آفرید و اهریمن نیز در مقابل هر آفرینش نیک، عنصر شری آفرید. مراحل دیگر آفرینش به این ترتیب انجام گرفت: آسمان، آب، زمین، گیاهان، حیوانات، مردمان.

آفرینش آسمانها همراه با نبرد سخت و طولانی است که به شکست و هزیمت دیوان می انجامد. در آفرینش آسمان اهورامزدا نخست گوی آسمان و ثوابت و منطقه البروج را خلق کرد. این ستارگان که هم چون سپاهی می ماند به جنگ دیوان و یژگی دارد. تعدادش میلیون و چهارصد و هشتاد هزار ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ۰۰۰ ستاره کوچک به وجود آمد و ستارگانی بزرگ نیز در چهار گوشه آسمان آفریده شدند که سروری آنها را به عهده گرفتند به نامهای تیش تریه Thishtarya یا شعری یمانی در مشرق - هپ توک رینگ Haptok Ring ، هفت اورنگ یا دب اکبر در شمال، سه تواس Sataves یا دبران در مغرب و ونند Vanand در جنوب. از آن پس ماه و پس از آن خورشید آفریده شد.

در چنین هنگامی اهریمن در مغاک خود به خوابی کران فرو رفته بود که چه هی Jahi آن ماده دیو نابکار بیدارش کرد و راهش آموخت. پس گروه دیوان به سرپرستی اهریمن در قلمرو روشنایی و فروغ تاختند و جهان روشنایی را تیره گون کردند. پس اهریمن سیارات را آفرید تا با ثوابت مزدا آفریده معارضه کنند و از تصادم آنها وضع جهان مختل شد. جنگی شدید در آن عرصه پر آشوب میان امشاسپندان و ایزدان با دیوان در گرفت و سرانجام پس از سه شبانه روز، دیوان شکست یافته و منهزم شدند و سکون و صفا و روشنی دوباره در عرصه ایزدی جایگزین شد.

دومین مرحله تکوین جهان، آفرینش آبها بود که شرح آن در سیزدهمین قطعه از بندهش آمده است. در این هنگام از چشمه یی به نام اردوی سوره آناهیتی Ardivi Sura Anahita آبهایی فراوان از یک هزار آبروزرین گذشته و به دریای فراخکرت که یک سوم زمین را اشغال کرده

بود فروریخت . از این گذشته اسطوره‌ی است درباره‌ی دریاها و دریاچه‌ها به موجب همین اساطیر بیست و شش دریاچه و دریای شور نیز وجود دارد که سه‌تای آنها دریای بزرگی است که فراخ‌ترین شان دریای پوی تی Poitike یا خلیج فارس می‌باشد که آرامش و تلاطم و جزرومدش پیوندی دارد با ماه که همواره زاینده‌ی دوزش است : یکی فرود باد و دیگری فراز باد - و این دو باد است که موجب جزرومد دریا می‌شود .

سومین مرحله‌ی آفرینش ، خلقت خشکی یا زمین بود . بارانی سیل‌سا برای مدتی بارید و همه‌ی جانوارن موزی از بین رفتند . چون آب فرو نشست ، انواع سی‌وسه‌گانه‌ی زمین پدید آمد که به سه بخش تقسیم شدند . یکی درمیانه‌ی قرار گرفت و دو بخش دیگر تشکیل هفت کشور زمین را دادند . پس دیو پلیدی و اهریمن بد کردار به خشم آمد و در قعر زمین به جنبش آمد و از این جنبش زمین لرزه شد و بر سطح هموار زمین کوهها و دره‌ها پدید آمدند . بزرگ‌ترین کوهها البرز کوه یا «هه ره به ره زی تی» Hara Berezaiti بود که قله‌های بلندش موجب پیدایش افسانه‌های بسیار شد . یکی از قلل آن ته‌امره Taera بر آمدن گاه خورشید و ماه و ستارگان است و قله‌ی دیگر به نام هو که ای ریه Hukairyā ریزش گاه آب چشمه‌ی ناپیدای مقدسی است و در همین قله است که گیاه مقدس هه‌اومه Hauma یا هوم زرین می‌روید .

پس از آفرینش زمین ، امه‌ره‌تات Ameretat ، امشاسپندی که سرپرست گیاهان بود به کار پرداخت و با همکاری شتر ستاره‌ی که باران ریز بود ، سطح زمین را از گیاهانی بسیار پوشاند . امه‌ره‌اد ده هزار گیاه شفا بخش و درمانگر رویاند و اهریمن نیز ده هزار گیاه بیماری‌زا در مقابل

آن به وجود آورد . از ده هزار گیاه امرداد ، صد هزار گیاه و ساقه روید که امروزه در همه‌ی جهان منتشر است . پس از آن درخت همه تخم درمیان دریای فراخکرت روید تا نیرو دهند همه نباتات باشد و موجب رشد و نمو شان گردد و در کنار درخت همه تخم گاه‌اوه‌ره‌نه Gau Kerena گنو کرن یا «شاخ گاو» پدید آید تا از پوسیدگی و فرتوتی درخت همه تخم که مایه‌ی اصلی باروری گیاهان بود جلوگیری کند . مطابق معمول اهریمن برای انهدام گنو کرن یا درخت همه تخم ، در زرفای دریا سوسماری می‌آفریند تا درخت را نابود سازد . اهورامزدا نیز جهت مقابله ده ماهی بزرگ Kar آفرید تا درخت را محافظت کنند و این نبرد در اعماق اوقیانوس تا پایان جهان و شکست قطعی اهریمن ادامه دارد .

در اساطیر ایرانی آتش و آفرینش آن دارای روایات افسانه‌ی فراوانی است . به طوری که می‌دانیم آتش نزد ایرانیان بسیار محترم بوده و آنرا گرامی می‌داشته‌اند . به عقیده‌ی ایرانیان آتش مظهر و نشانه‌ی است خدایی بروی زمین که در خانه‌ی مردمان پارسا و پاک دل مسکن می‌کند . در عهد باستان برای آتشی که با چوب و عطر در آتشکده‌ها نگاهداری می‌شد احترام فراوانی قایل بودند و آتشکده‌ها دو نوع بودند که انواع آتش با تشریفات مذهبی همواره در آنها نگاهداری می‌شد در اساطیر ایرانی نیز چون افسانه‌های هندی از چند نوع آتش نام برده می‌شود به این ترتیب : به‌ره‌زیسه‌ونه Berezisavanh یا «بسیار سودمند» که نام کلی آتش بهرام ، یعنی آتشی است که همواره نزد اهورامزدا روشن می‌باشد . دوم وهوفر یانه یا «نیک یار» Vohu Fryana که آتشی است عزیز که در بدن آدمیان و چارپایان فروزان است و آنها

را همواره گرم نگاه می‌دارد. سوم اوروازیشته Urvazishta یا «شادی افزا» آتشی که در گیاهان اشتعال دارد و در نتیجه سایش شعله بر می‌انگیزد. چهارم وازیشته Vazishta یا «آتش برق» که آسمانی و برقی است و گنبد نیلی را به پاکی می‌گرایاند و سرانجام سپن جفر به Spenjaghrya آتشی که دیوپلید را نابود می‌کند و سپه‌نیشته Spenishta یا «بسیار مقدس» که در مینو جهان برابر اهورامزدا پرتو می‌افکند.

آفرینش جانوران با آفرینش قسمتی از گیاهان در ادبیات دینی پهلوی توأم است. در زمانهایی بسیار دور که تنها آفریده زمین گاوی نر بود و تخم همه جانوران و گیاهان را باخود داشت به آسایش زندگی می‌گرد. اما اهریمن با اعمال پلیدش گاورا بیمار کرده و گاو نخستین مرد و از لاشه‌اش گیاهان و چارپایان پدید آمدند. از هر یک از اعضای گاو نخستین پنجاه و پنج نوع دانه و دوازده نوع گیاه شفا بخش روید و نمو خود را از نطفه ماه کسب کرد. آنگاه نطفه گاو به ماه رسید تا تطهیر و پاک شود. پس از لختی از این نطفه پالوده دو گاو پدید آمد یکی نر و دیگری ماده و از آن پس دویست و هشتاد و دو جفت از هر یک از انواع حیوانات در روی زمین پدید آمدند و چنان کار خلقت سامانی یافت که چارپایان روی زمین و پرندگان در دل هوا و ماهی‌ها در آب زندگی کردند.

میان انواع اساطیر ملل، اسطوره‌هایی در باب خلقت بشر مهم‌تر و با شکوه‌تر است. به موجب روایات مذهبی ایرانی، نخستین بشر گی‌مره‌تن Gaya Maretan (زندگی بشری) یا کیومرث بوده است؛ نخستین کسی که به گفتار اهورامزدا گوش فراداد و از اهورامزدا خانواده

ممالک آریا (ایران) و نژاد آریا را به وجود آورد.^۱ گی‌مره‌تن نخستین بشر بود، هم‌چنانکه سوشیانت Saoshyant آخرین آدمی خواهد بود؛ فرور مردان پاک را می‌ستاییم و فرورهای زنان پاک را می‌ستاییم، همه فرورهای نیک و توانا و مقدس را می‌ستاییم - از آن فرور کیومرث تا سوشیانت پیروز گرز.

به موجب روایات در روز رستاخیز کیومرث از همه زودتر برانگیزانده خواهد شد.^۲ در آغاز روان او به مدت سه هزار سال که زمان تسلط اهورا مزدا بود، جنبه معنوی داشت. آنگاه اهورامزدا وی را با خوی خود به صورت جوان پانزده ساله بی بیکر و کالبد بخشید.^۳ اما در چنین هنگامی اهریمن و دیوان دست نشانده‌اش جهان را به پلیدی و تاریکی کشیده بودند، پس - از اقدامات بعدی نخستین بشر در بیم شدند و اهریمن سه هزار از دیوان فرستاد تا او را نابود کنند. اما خداوند مقرر کرده بود تا او سی سال زندگی داشته باشد. به همین جهت در نبرد با دیوان، شکست‌شان داده و سرکرد دیوان را که از زوره Arezura نام داشت کشت. جهمی که ماده دیو بود سرشت و مهیبی بود اهریمن را چاره آموخت تا در بدن انسان اول زهر پدید آورده و بار نیازمندی، گرسنگی و تشنگی و بیماری را بروی مسلط گرداند و بوش‌یس‌ته Bushyasta دیو تنبلی و اس‌تووی‌ذوتو Sto Vidhotu دیو هرک را بروی برانگیزاند. به موجب این اعمال اهریمنی، کیومرث زندگی را بدرود گفت و تنش به برنج مذاب تبدیل شد و از اعضای فلزاتی چون: آهن، طلا، نقره، قلع، سرب، جیوه و الماس پدید آمد. اما طلا نطفه اصلی گی‌مره‌تن یا کیومرث بود که در زمین به ودیعت گذاشته شد و

۱- یشت سیزدهم- بند ۸۷ ۲- بسنا- ۱۰/۲۶ ۳- بند هش- ۷/۳۰

۴- بند هش- ۱/۲۴

به حمایت امشاسپند - سپنته آرمه‌ئی تی Spenta Armaiti (سپندارمذ) حامی و موکل فلزات قرار گرفت. باری انجام این داستان، یعنی پیدایش فلزات از پیکره بی‌جان بشر نخستین، شباهت کاملی دارد با پیدایش و خلق گیاهان و چارپایان از لاشه گاو نخستین. پس از چهل سال جفت بشر یعنی ماشی به Mashya و ماشی یوئی Mashioi یا مشیه و مشیانه از نطفه کیومرث به شکل گیاه ریواس با يك ساقه و پانزده برگ پدید آمدند.

هنگامی که این جفت نروماده بشری به وجود آمدند، هم چون دوساقه ریواس بهم پیچیده از خاک سر بر کردند و کم کم چهره بشری یافتند و روح درشان دمیده شد. پس خداوند مورد خطابشان قرار داد و گفت شما را آن چنان آفریدم که نیک بیندیشند، نیک کردار و نیک گفتار باشید و با پرهیزکاری زندگی کنید. پس از این مشیه و مشیانه به عبادت پرداختند و آفرینش اهورایی را تقدیر کردند. اما هنوز اندک مدتی نگذشته بود که دیو دروغ و وسوسه اهریمنی در اندیشه شان کار گرفتار افتاد. از این وضع دیوان خوشنود گشتند و این آغاز سر نوشت اندوهبارشان شد که به موجب آن در دام دروغ و تباهی گرفتار شدند. سی روز بدون خوراک و غذا، با پوششی از گیاه سرگردان بودند. زندگی شان این سان می گذشت تا بزسپیدی یافتند و شیرش را نوشیدند و مشیانه گفت اینک خوش بختی را بیشتر احساس می کنم. لازم به تذکر است که به نظر می رسد نوشیدن شیر بز گناهی نباشد، لیکن باید توجه داشت که مشیه و مشیانه سوگند یاد کرده بودند که همه آفریده های اهورامزدا را محترم داشته و احترامشان کنند، در صورتی که با نوشیدن شیر بز پیمان خود را

شکسته بودند. پس به مناسبت این اظهار خوشنودی که کنایه از پیمان شکنی شان بود به باد آفرهی سخت دوچار شدند که به موجب آن طعم هیچ غذایی را در نمی یافتند. پس از سی روز دیگر که سرگردان بودند، گوسپندی را کشته و گوشتش را خوردند، و از شیر گاو نوشیدند و این همه موجب خوشنودی اهریمن می شد. آنقدر در تنگنای رنج و بیماری و نافرجامی بودند که مدت پنجاه سال از هم خوابگی غافل ماندند و چون به این اندیشه شدند، نیروی جنسی شان بیدار گشت و پس از نهمامشیانه دو کودک آورد که یکی شان را خود خورد و دیگری را مشیه. خداوند پس از این همه مکافات به حال شان رحمت آورد و مشیانه دگر بارم آبتن شد و هفت جفت کودک دیگر آورد. جفتی از این هفت جفت نه شاک Nashak و سی یاکمک Siyakmak بودند که از آنها فره واک Fravak و فره واکه این Fravakain زاده شدند. آنگاه از این دو پانزده جفت دیگر زاده شدند که به نوبت منشأ پیدایش هفت نژاد بشری شدند و نسل بشر روی زمین کامل شد. مشیه و مشیانه نیز پس از يك سد سال زندگی، جهان را بدرود گفتند و از این مرحله است که قسمت دوم اساطیر ایرانی درباره پهلوانان و شاهان و عصر طلایی شهسواران شروع می شود.

۱۸ - میراث ما از ادبیات پهلوی

ادبیات پهلوی، این میراث کهن ایرانی، با تمام اندک بودن و دوچار نهب و چپاول و معدوم شدنهایش، از لحاظ غنا، وسعت قلمرو، اساطیر و روایات کهن، داستانهای رزمی و بزمی، اندرزنامهها، تواریخ ایام و سالنامهها و اشعار دلنشین داستانش موجبات بهت و حیرت هر محقق

رافراهم می کند. مایه اصلی شاعران، فلاسفه، داستان پردازان و حکما و دانشمندان و پزشکان ایرانی و تازی تاسده هفتم هجری، همین میراث پهلوی بود که ترجمه شده و به پارسی و تازی برگردانده می شد. اغلب داستانهای منظوم، حکایات منشور کوتاه و بلند که بسیاری شان از میان رفته و تنها نامی و یاد کی از آنها باقی مانده، ترجمه هایی بودند از منابع پهلوی. ادبیات ایرانی تنها پس از اسلام قابل توجه قرار گرفته در حالی که منابع آن مجهول مانده است. دگرگونی و تغییر و تبدیلی که از قتل و غارت و چپاول و یغما و وحشی گری تازیان حادث شد، انقلابی بود ظاهری و تنهاروینای اجتماع را تغییر داد، اما مایه اصلی وزیربنای اجتماع و فرهنگ ایرانی، پس از یک دوران کوتاه، دوباره جریان یافت و نه آنکه خود را احیاء کرد، بلکه تازیان را نیز متمدن ساخت و در جهان انتشار یافت. یکی از وظایف محققان و مورخان، تحقیق در این باب است که چگونه میراث وزیربنای ایران قدیم، تمدن نیمی از جهان نوین پس از اسلام را سازندگی کرد.

ادبیات پهلوی، به ویژه ادبیات مذهبی از بسیاری عناصر خارجی ملهم شده بود و با این تأثیر از منشا و اصول ادبیات اوستایی دور شده بود و به همین جهت است که از لحاظ ارزش اخلاقی و دینی با ادبیات عصر اوستا قابل مقایسه نبود. اما معینا از لحاظ ادبی میراثی است عزیز و گرانبها و پرجار که بایستی باینشی نو و نگرشی تازه مورد نند، ارزیابی و مقایسه قرار گیرند. امروزه این میراث ادبیات پهلوی اندک است، اما با دقت و کاوش، ترجمه های موجود پارسی و تازی شان را می توان مورد شناسایی و تفحص قرار داد. هر گاه اندرزنامه های پهلوی با گلستان

و بوستان مقایسه شود، ملاحظه خواهد گشت که ترجمه هایی صریح از اندرزنامه ها و قصص و حکایات کوتاه پهلوی را مندرج دارند. برخی از نوشته های مقدس تازیان که جنبه آموزش های اخلاقی و حکمت عملی دارند، با تحقیقاتی که شده، منشأ روشن پهلوی شان آشکار شده است. اینک برای آنکه دردنبانه عصر اوستایی و ادبیات آن، در مورد ادبیات دینی پهلوی که اغلب از میان رفته و یا قسمتی اندک از آنها به ما رسیده اند تحقیقی مجمل گردد جهت تکمیل مبحث گفت و گویی می شود.

یکی از بزرگترین نوشته های دینی پهلوی، کتاب دینکرد Dinkard است. این در واقع مهم ترین کتاب مذهبی پهلوی است که به ما رسیده و صورت دائرة المعارف و فرهنگ نامه یی دینی را دارد که مشتمل است بر همه مسایل مزدیسنان در زمان ساسانیان. مطابق روایات پهلوی اصل این کتاب که به وسیله یکی از شاگردان برجسته زرتشت نوشته شده بود، تا زمان اسکندر وجود داشت. اما در حمله و غارت اسکندر چون اوستا از میان رفت و در زمان ساسانیان که عصر رستاخیز بود، به وسیله تنسردانشمند بزرگ به دینان دوباره جمع آوری و تدوین شد. اما در یورش تازیان و بیداد و وحشی گری شان همه کتب و مخازن علمی و ادبی و دینی ایرانیان از بین رفت، از جمله کتاب دینکرد که چند قرن بعد به وسیله ایرانیان دوباره مبوب و تنظیم و تألیف شد و از نه کتاب آن، امروزه هفت کتاب باقی مانده، کتاب اول و دوم و اندکی از کتاب سوم موجود نیست و اصل موجود ۱۷۰/۰۰۰ کلمه تخمین شده است.

در کتاب سوم، آنچه که باقی مانده به طور عمده از سه مورد سخن رفته است. نخست مباحثی است درباره طرح بسیاری از معتقدات دینی که

شاید نسبت به آنهایی گمانی وشک می شده است و نویسندگان آن با برهمن و استدلال به اثبات آن موارد پرداخته اند تا مزدیسنان را ایمن استوار گردد. دوم گفتارهایی است پراکنده اندرباب اساطیر ایرانی که در تمام کتابهای موجود هفت گانه کم و بیش به آن اشاره شده است و شاید بتوان از روی دینکرد، قسمت اعظمی از میتولوجی ایرانی را تدوین کرد. سوم مباحثی است پیچیده درباره گاه شماری و تقویم و سال و ماه.

در کتاب چهارم نیز چون کتابهایی دیگر از مسایلی مختلف گفت و گو می شود که اهم آنها بحث درباره اوستای موجود در زمان ساسانیان است. به موجب این روایات اوستا به بیست و یک نسا Naska یا بیست و یک بخش و کتاب تقسیم می شده به این شرح:

نسا اول به شود کر نسا Shudkar موسوم بوده و مطالبش درباره تقوا، پرهیزکاری و تدین بوده است.

نسا دوم موسوم بوده است به ورشتمان سر Varshtmansar یا وهیشت منتر Vahisht Mantar که درباره مستحسنان و امور مقدسه و موارد شایسته احترام از دیدگاه دیانت گفت و گومی کرده است.

نسا سوم به نام بگو Bago یا بغ نسا Bagh مشهور بود که مباحثش پیرامون روش های دینی مزدائیان و اعمال مذهبی و تعالیم مقدسه و نمازها بوده است.

نسا چهارم دامداد نسا Damdad یا دوازدهها ماست Davazdah Hamast نام داشته و درباره موضوع رستاخیز یا معاد و مسأله روز واپسین و پاداش و کیفر گفت و گومی کرده است.

پنجمین نسا موسوم بوده است به نادر نسا Nadar یا Natar که درباره ستاره شناسی و نجوم مطالبی مندرج داشت. نسا ششم پاچاک Pajak یا پاچم Pajam نام داشته و مطالبی بوده است پیرامون سنن مزدیسنان.

نسا هفتم رادوداد آئی تک Radodad Aitag یا راتوش تائی Ratushtai قسمتی بوده محتوی مباحثی در باره نظامات سیاسی و اجتماعی و امور کشورداری.

نسا هشتم موسوم به بریش نسا Barish در باره حقوق و قانون گفت و گومی کرده است.

نهمین نسا به نام کش کی روبرو Kashkirobo یا کش سروبو Kashesrobo شامل مطالبی بوده در باب دیانت و اعمال دینی.

دهمین نسا ویشتاسب شاستو Vishtasp Shasto نام داشته و درباره ویشتاسب یا کی گشتاسب پادشاه کیانی معاصر زرتشت مطالبی داشته است.

نسا یازدهم موسوم به وش تک Vashtag یا وش تی Vashti در باره سلوک مؤمنان در طریق دیانت راهنمایی شایسته بود و دودک نسا Dodak نیز نامیده می شد.

نسا دوازدهم موسوم به چیتراداد Chitradad یا جیراشت Jirasht نسکی بوده درباره مسایل پزشکی و دخالت روحانیت در شفا و درمان.

نسا سیزدهم موسوم به اسپند Spend شامل مطالبی

در باره فواید نیکوکاری و هم چنین قسمتی از زندگی زرتشت بوده است .

بغان یشت Baghan Yasht چهاردهمین نیک اوشتا شامل مباحثی بوده است درباره اهورامزدا و امشا سپندان و ایزدان .
نی کادوم نیک Nikadum یا نیاروم Nyarum که پانزدهمین نیک اوشتای زمان ساسانیان بوده است محتوی مطالبی بوده در باب نیکوکاری و لزوم دخالت دادن عدل و انصاف در کارها و اعمال که بالطبع گفت و گوی بسیاری در آن می شده درباره قوانین جزایی و حقوقی .

نیک شانزدهم موسوم بوده است به گونا با دسرنی گاد Gonabad Sarnigad که در باره زناشویی باخویشاوندان، اصول ایمان و قوانین کیفری و قضایی مطالبی محتوی داشته است .
هوس پارم نیک Husparam یا نیک هفدهم شامل مسایلی بوده درباره معاد و پاداش و کیفر و ستاره شناسی .

ساکادوم نیک Sakadum یا بخش هجدهم در باره معاد ، پاداش ، عدالت و اصول سلطنت و حکومت و لزوم جنگیدن بر علیه بدی و اهریمن گفت و گو می کرده است .
نیک نوزدهم موسوم به وندی داد Vandidad یا وی دیو داد Vidivdad که تا کنون نیز باقی مانده است درباره قوانین ، طهارت و نجاست و حد دینی و قوانین شرعی گفت و گو می کرده است .

بیستمین نیک به نام هادوخت Hadokht پیرامون فرشتگان و اعمال آنان مطالبی داشته است .

استودیش Stod Yasht که بیست و یکمین و واپسین نیک اوشتای ساسانی بوده شامل مباحثی بوده است پیرامون اهورامزدا و ایزدان و وظایف دینی مزدیسنان .

مجموع بیست و یک نیک اوشتای ساسانی به سه قسمت عمده از دیدگاه موضوع تقسیم می شده است که هر قسمت شامل هفت نیک بوده .
بخش اول به کاسانیک موسوم بوده و همان گاتاها یا سرودهای منسوب به زرتشت را تشکیل می داده است و هفت نیک کاسانیک عبارت بودند از نیک های : اول ، دوم ، سوم ، یازدهم ، سیزدهم ، بیستم و یکم بخش دوم به نام هاتک ماتریک مباحث اخلاقی و احکام و قوانین دینی بوده که شامل نیک های : چهارم ، پنجم ، ششم ، هفتم ، هشتم ، نهم و دهم بوده است . بخش سوم داتیک یا فقه و احکام و شرایعی بود در باب قوانین تجاری و آداب دینی و احکام راهنمای مؤمنان و هفت نیک این سومین بخش عبارت بودند از نیک های : دوازدهم ، چهاردهم ، پانزدهم ، شانزدهم ، هفدهم ، هجدهم و نوزدهم .

هم چنین در کتاب چهارم دینکرد از شاهان و تاریخ و آداب و رسوم مزدیسنان و علوم متداول ایرانیان از نجوم و فلسفه و طب و ریاضیات سخن به میان رفته است .

کتاب پنجم دینکرد محتوی مطالبی است درباره پاسخ به برخی از مسایل نجومی و شرح سنن بهدینان و مسایل تاریخی . برخی از مناظرات موبدان با معاندان دین بهی در این کتاب درج است . هم چنین از مسایلی

درباره معاد و پاداش و کیفر و اصل ثنویت گفت و گو شده است . شرح کوتاه و جالبی درباره زندگی زرتشت و یاران و مؤمنان او و مخالفان و معاندانش در این کتاب آمده است .

کتاب ششم مجموعه بی است درخور توجه و بزرگ از اصول و مسایل دینی و اخلاقی و رسوم و تشریفات مزدائیان. کتاب هفتم در واقع معجزه نامه مزدیسنان است و در آن جمیع معجزات و خوارق عاداتی که از زمان کیومرث نخستین بشر تا سوشیانت آخرین موعود مزدیسنان وقوع یافته و خواهد یافت گرد آمده است . همه پیش گوئی ها و معجزات بزرگان ، مقدسان و شاهان و زندگی مفصل زرتشت در کتاب هفتم مندرج است .

کتاب هشتم شرح مختصر بیست و یک نساك سابق الذکر اوستای دوره ساسانی است که امروزه از روی این قسمت ملخص از دینکرد است که معرفی نسبی درباره اوستای تألیف شده ساسانی برای ما مقدور شده است . کتاب نهم نیز خلاصه هایی است از برخی قسمت های اوستا با شرح و تفسیر .

پس از دینکرد ، از جمله مهم ترین و مفصل ترین آثار پهلوی باید از بندهشن که به معنای «مبدأ خلقت» است نام برد . مباحث این کتاب درباره آفرینش جهان از روز نخست تا انجام می باشد . گذشته از ترجمه های فراوانی که از زبان اوستایی به پهلوی انجام گرفته است و به ۱۴۱/۰۰۰ کلمه بالغ می گردد ، آنچه از ادبیات پهلوی که برای ما باقی مانده قریب به ۴۴۶/۰۰۰ کلمه می شوند و این متون دینی و ادبی و اخلاقی پهلوی است ، در حالی که متون غیردینی پهلوی نیز در حدود ۱۴۱/۰۰۰ کلمه می شوند .

فهرست

- | | |
|---------|-------------------------------------|
| ۸-۱۵ | ۱- حوادث پیش از تولد |
| ۱۵-۲۲ | ۲- از زایش تا برانگیخته شدن |
| ۲۲-۲۶ | ۳- از برانگیخته شدن تا مرگ |
| ۲۶-۳۳ | ۴- پیروان و خاندان |
| ۳۳-۴۴ | ۵- زرتشت و سیرت مخالفان |
| ۴۴-۶۰ | ۶- سیمای پیامبر در بستر سرودها |
| ۶۰-۷۱ | ۷- اصلاحات اجتماعی |
| ۷۱-۸۱ | ۸- اصول پاداش در این جهان و آن جهان |
| ۸۱-۸۷ | ۹- یکتاپرستی |
| ۸۷-۹۱ | ۱۰- یتمانگی یا دوگانگی |
| ۹۱-۱۰۰ | ۱۱- امشاسپندان - عناصر خیر و شر |
| ۱۰۰-۱۱۸ | ۱۲- غنا و حماسه ایزدان - یشت ها |
| ۱۱۸-۱۲۹ | ۱۳- فروهر - سرگذشت روح و روان |
| ۱۲۹-۱۳۵ | ۱۴- روحانیان ، اعمال مذهبی |
| ۱۳۵-۱۴۴ | ۱۵- اوستا |
| ۱۴۴-۱۵۴ | ۱۶- زن در عصر اوستا |
| ۱۵۴-۱۶۳ | ۱۷- اساطیر و روایات افسانه ای |
| ۱۶۳-۱۷۰ | ۱۸- میراث ما از ادبیات پهلوی |